تاریخ ادبیات افغانستان

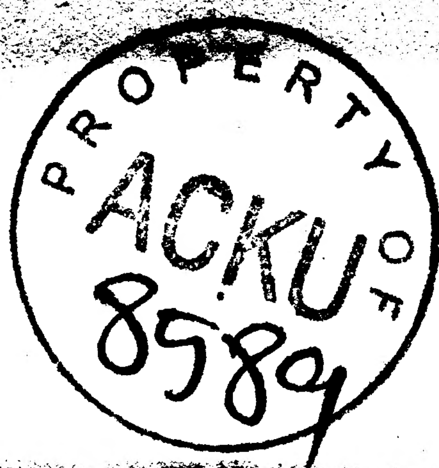
میر غلام محمد «غبار»

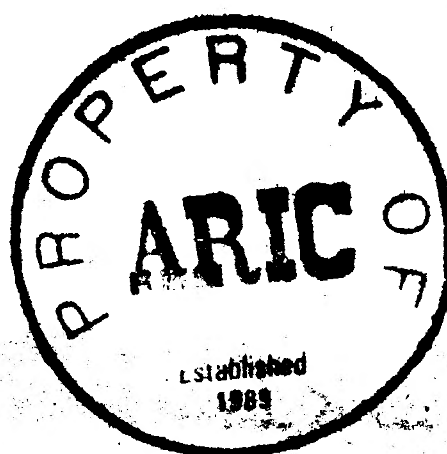


سال ۱۳۷۸ هـ. ش

تاریخ ادبیات افغانستان

دوره‌ء محمد زائی ها





تالیف : میرغلام محمد «غبار»

شناسنامه :

نام کتاب	: تاریـــخ ادبیـــات افغـــانســـتان (دوره‌ء محمدزائی ها)
مؤلف	: میر غلام محمد «غبار»
طرح ودیزاین جلد	: ع. رهرو عمر زاد
طبع اول	: ۱۳۳۰ خورشیدی - کابل
طبع دوم	: ۱۳۷۸ خورشیدی - پشاور
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
ناشر	: مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش : ایستگاه شاهین تاون

یونیورستی رود- پشاور- Tel: 845134

ستاره یی دیگر از آن کهکشان

دراین چند ماه پسین باز نام بزرگ وباشکوه میرغلام محمد غبار برزبانها جاریست، نه اینکه او را از کسانی باید شمرد که نامهای شان ازحافظهء مردم زدوده میشوند، بل این تجدید دیدار معنوی بانام، یاد وخاطرهء آن بزرگمرد کم همال بنابر اینست که مجلد دوم کتاب بزرگ «افغانستان درمسیر تاریخ» به کوشش فرزند دانشور آن زنده یاد جناب حشمت خلیل غبار، انتشار یافته وبه قول سعدی یک بار دیگر«ذکرجمیل» غبار را بر زبانها افگنده است.

غبار والامردی که همواره قلم را به آماج بیان وثبت حقیقت به دست گرفت، آن گونه که میدانیم ازنوجوانی به یاری آزادی برخاست ودرنخستین صف آزادیخواهان قرار گرفت وتا هنگامی که درآغوش احترام جاوید ملت به خواب ابدی فرو رفت ازاین راه گام واپس ننهاد وقامت بلند غرورش دربرابر دستگاهها وقدرتها دوتا نشد.

اوخواست وتوانست که براین خط مقرمط معوج و وارونهء به اصطلاح تاریخنگاران دهان بین دولتها خط نسخ وترقین بکشد وبرای یک بار هم که شده صحائف تاریخ راباخط جلی بنویسد وحقیقت را درمذبح مصلحت اندیشی قربانی نکند.

از چنین باشکوه مردی اگر صفحه یی هم انتشار نیافته یا وسیعاً انتشار نیافته بماند در واقع برگی ازدفتر فرهنگ اصالتمند مان به دست تند باد حادثه افتاده است.

واینک بخشی از «تاریخ ادبیات افغانستان» نبشتهء آن رادمرد در دست ماست.اگر چه آن بهشتی روان خود نوشته اند وآقای حشمت خلیل غبار هم تاکید فرموده که تا انتشار«افغانستان درمسیرتاریخ» بیشترینه کتابها ومقالات استاد غبار دستخوش مسخ ونسخ عده یی ازممیزان وسانسور چیان وابسته به دستگاههای فرمانروا شده اند.شاید دربخشی از برگهای این رساله نیز بتوان نشان های دست سیاه سانسور را دید، اما آنانیکه بااسلوب وشیوهٔ ویژه استاد غبار آشنایی ژرفتر دارند وتموج روان نستوه او گاهگاه به شگفتی اندرشان ساخته است میتوانند افزایشها وکاهشها راباز شناسند.

نو اندیشی تاریخ نویس بزرگ درجای جای این رساله که درحدود نیم سده پیش ازاین نگاشته شده است، سیما مینماید، به گونهٔ مثال ارج نهادن به ادب شفاهی ونیز بررسی آثار عده یی ازنویسنده گان وشاعران بابینش انتقادی.

می پندارم تا داوری داد گرانهء روانشاد غبار درباب ارثیهء ادبی محمود طرزی، اصلاً چون وچرا جوی ترین شخصیتهای ادبی کشورمان نیز چنین نکتهء نقد آمیزصریح وعریان درجایی ننوشته اند، درحالی که لابد عده یی درنهانگاه دلهای خویش باغبار همآوا بوده اند وچنین می اندیشیده اند.

میگذریم از اینکه درپرتو نظریهٔ ادبی جدید، تاریخ ادبیات رابایذ چسان نوشت ومثلاً تادو سه دهه پیش دراین باب، سخن آخر را کسانی چون رنه ولیک ولوکاچ میگفتند و امروزه پسین نوگرایان نیز درباب این مقوله چون وچراها دارند واما ها وامایی که من میگویم اینست که درسالهایی این تاریخ ادبیات نویسی هم وبال گردن عده یی شده بوده و روانشادان استادغبار، استاد نزیهی وپژوهشگر کوشا وآگاه ودانا محمد حیدر ژوبل هرکدام به گونه یی کیفر گناهان(!) خود را دیده اند وای دریغ!

باری، ازکارگزاران «مرکز نشراتی آرش» باید فراوان سپاسگزار بود که این یادگار جلیل استاد غبار به همت ایشان به پیمانه یی گسترده تر در دسترس هوا خواهان تاریخ وادبیات سرزمین مان قرار میگیرد.

یادغبار را همواره گرم وگرامی نگاه داریم!
یادگارها وکارنامه هایش را ارج نهیم!
نامش نگین خاتم جاودانه گی باد!!

واصف باختری
بیست وهفتم جدی ۱۳۷۸
پشاور

فهرست عناوین

ادبیات دوره‌ء محمدزائی ها

اوضاع علمی وادبی درین دوره

بعدازسقوط دولت تیموریه‌ء افغانستان درقرن دهم هجری وتجزیه‌ء مملکت بدست حکومت های ازبك ما وراءالنهر وصفوی فارس وبابریه‌ء هندوستان انحطاط علمی وادبی کشور آغاز یافت ، زیرا درنتیجه‌ء جنگهای فارسیها وازبکها وبابریها شهرهای مشهور افغانستان ازقبیل هرات، بلخ، مرو وغیره ازمرکزیت افتاد وکانون صنعت وعلم وادب بیشتربخارا وسمرقند، دهلی وآگره واصفهان قرار گرفت، دربارهای ممالك ماوراءالنهر ،فارس وهند حتی توانستند علما وادبا وصنعتکاران افغانستان را نیز دردائره‌ء خود داخل کنند، مملکت افغانستان که درپارچه های مختلفی تقسیم وبه حیث متصرفات اجنبی اداره میشد دیگر توان اقتصادی وآرامش سیاسی خودش را باخته ومجال تنفس در راه احیاء علم وادب کمتر داشت .لهذا روزبروز قوس نزولی علمی وادبی خویش را می پیمود.

درقرن دوازده هجری هنگامیکه دولت هوتکی افغانستان بمیان آمد، آنقدر عمر کم وگرفتاری زیاد درکشورفارس داشت که فرصت توحید وتامین مملکت افغانستان وتهیه زمینه‌ء مساعد برای ترقی علم

وادب در داخله نیافت.

حکومت محلی وابدالی هرات ازدولت هوتکی عمر و فرصت کمتر وساحهء عمل علمی وادبی محدود تر داشت، ومتعاقباً سیلاب نظامی، نادرشاه خراسانی ازروی هردو عبور نمود به نوعیکه هیچ کدام را مجال توجه به علم وادب دست نداد.

واما دولت ابدالی افغانستان که ربع قرن را مصروف فعالیت سیاسی ونظامی واسترداد اراضی ازدست رفتهء مملکت بود نتوانست به ترقیات علمی وادبی، اقتصادی و زراعتی بپردازد. تیمورشاه قابلیت احیای علوم وادبیات را فاقد وزمانشاه بیشتر خیال تسخیر هند درسر داشت. شاه محمود وشاه شجاع هم عمر خودشانرا درتحت تاثیرانتریکه های سیاسی اجانب درجنگهای داخلی وخارجی بسر بردند ولهذا بعد ازآنکه کشور افغانستان برای نیم قرن صحنهء آتش وخون گردیده بود دولت ازسلسلهء ابدالی به خانوادهء محمد زائی منتقل گردید ولی اینها نیز برای یکقرن همان راه گذشته رادرپیش داشتند.

دورهء برادران محمد زائی

ازسال ۱۲۳۳ قمری بعدازکور شدن وزیر فتح خان بدست شهزاده کامران ومغلوبیت شاه محمود بدست برادران وزیردورهء تسلط وحکمرانی برادران وزیرفتح خان درافغانستان شروع وتا سال ۱۲۵٤

قمری طول کشید. درطی اینمدت بیست ویکساله برادران وزیر فتح خان ازقبیل سردارمحمدعظیم خان وسردار شیردل خان وغیره مملکت را بطور ملوك الطوائفی اداره ویا برادران دیگر خود چون سرداردوست محمد خان ورحمدل خان ویار محمد خان وسلطان محمد خان وحبیب الله خان(برادرزاده) وغیره درهرات، کابل ، سند ، پشاور وغیره یازده جنگ با ابدالی ها وامرای سند و رنجیت سنگ حاکم پنجاب وبین خودنمودند، وهمچنین حکومت محلی وابدالی هرات ازهمانسال ۱۲۳۳قمری تاسال ۱۲۷۲ قمری درمدت چهل ودوسال هفت جنگ با دولت فارس بغرض دفاع ازولایت هرات نمود ، درهرحال بعد ازآنکه برادران محمدزائی از جنگهای بیست ویك ساله خسته وبزرگان آنها چون سردار محمد عظیم خان وسردار شیردل خان ازبین رفته بودند باین فکر رسیدند که دولتی تشکیل ویکنفر ازبین خود را بحیث امیر وپادشاه افغانستان قبول نمایند اینست که سلسلهء امراء محمدزائی به میان آمد.

امیردوست محمدخان

درسال۱۲۵٤ قمری امیردوست محمدخان پادشاه افغانستان گردیده وسال دیگر جنگ اولین افغان وانگلیس بعمل آمد وامیردوست محمدخان بزودی وموقتاً ازبین رفته وملت افغانستان مجبور بود چهارسال این جنگ را (تاسال ۱۲۵۸ قمری) بادولت انگیس درقندهار،

زرمت، کنر، سنگوخیل ، کابل، خوردکابل واستالف، گندمك، جلال آباد وغیره قدم بقدم دوام بدهد.

بالاخره انگلیسها ازافغانستان طرد ومجدداً امیر دوست محمدخان به عنوان پادشاه افغانستان وارد وازسال ۱۲۵۹قمری به حکومت خود دوام داد، دراین بیست سال امیر دوازده جنگ درداخل کشور نمود ازقبیل جنگهای باجور، هزاره وبامیان ومقرونجراو، تگاو، ماماخیل، بابکرخیل،گجرات ،قطغن(تخارستان) وبدخشان، هرات وغیره.

امیرشیرعلیخان

درسال ۱۲۷۹قمری امیرشیرعلیخان به تخت افغانستان نشست وتاسال ۱۲۹۶ قمری درمدت هژده سال سلطنت خود دوازده جنگ داخلی باخاندان خود درتخارستان ، مهمند، باجکاه جگدلك، سیدآباد، قلات، پنجشیر، قندهار، کیجهء مرسل، ششگاو وهرات ومیمنه نمود وبالاخره هم خود درجنگ دوم افغان وانگلیس ازبین رفت وملت افغانستان باز مجبوربود سال های ۱۲۹۶و۱۲۹۷ قمری را درجبال ومیدانهای خوست وجلال آباد وقندهار وکابل، آسمائی،چهارآسیا، تپهء مرنجان، شاه جوی ومیوند وغیره به جنگهای ده گانه وخونینی درمقابل اردوی انگلیس بگذراند درنتیجه انگلیسها به تخلیهء افغانستان وادار و دولت جدیدی درمملکت تشکیل گردید.

امیرعبدالرحمن خان

ازسال ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۹قمری امیرعبدالرحمن خان به حیث پادشاه افغانستان با سیزده جنگ داخلی درهرات ، قندهار، پنجشیر، نجراو، ترکمان وپارساء وکنر ومنگل ،لغمان ، اندر، غزنی گک، ساوکلمان، هزاره ونورستان وغیره مواجه شد.

همچنین ولایت مشرقی وسرحدی افغانستان ازروزیکه اجباراً بعنوان سرحد آزاد وصوبهء سرحد ازافغانستان مجزا وداخل حدود دولت انگلیسی هند گردیدند درطول یکقرن صدها جنگ محلی برضد دولت انگلیس وشانزده جنگ بزرگ ازطرف تمام قبایل افغانی اعم ازبلوچی وسندی، مهمند و وزیری، مسعود ، اورگزائی، شیرانی ویوسف زائی وامثالهم درمناطق بلوچستان وسند، خیبر وپشاور، یوسفزی ومهابن. وامازائی جدوون، انبیله وبنیرو، کوهات و وزیرستان وکویته واتك ولندی کوتل وغیره بغرض حصول آزادی واستقلال ملی وتخلیص خاك افغانی به مقابل دولت انگلیسی هند به عمل آمد، معلوم است به این ترتیب درمدت تقریباً یك قرن (نود سال) مملکت افغانستان(نود) جنگ داخلی وخارجی نموده، دیگر فرصت تامین وتنظیم داخلی وامور اداری وترقیات علمی ومدنی وپیشرفت حیات اجتماعی نداشت، درطی این یك قرن امنیت عمومی مفقود واقتصاد ، زراعت، صنعت، تجارت ، علم وادب

همه دستخوش حوادث شوم نظامی، نفاق های داخلی وجنگهای خارجی بود: شهرها ویرانه، کاریزها خشك، اراضی بایر ولهذا ثروت ملی وآرامش زندگی که مولد ترقیات اجتماعی وافزونی علم وفن است روزبروز کمترشده میرفت، تا جائیکه اغلب مدارس وموقوفات قدیم که منبع انتشار علوم قدیمه وعربیه ازقبیل منطق، حکمت،طب وهیئت ورياضي وغيره بودند تا درجه صفر تنزیل نمود، ودرسگاهای تفسیر وحدیث بسیار محدود ومتوقف گردید. مناظرات علمی وتالیفات ازبین رفت، ووسایل تحصیل وتشویق علوم ادبیه مفقود گردید. طلبهء باذوق افغانستان مجبور بودند برای تحصیل علوم مذکوره به ممالك توران وهندوستان ، عراق وممالك عربی زبان مسافرت نمایند مدارس انگشت شماری که دربعضی شهرهای مملکت باقی مانده بود فقط بتدریس فقه حنفی وصرف ونحو وبعضاًحدیث وگاهی هم حکمت قدیم می پرداخت، اطفال افغانستان درمساجد معدودی ازفارسی،کتب کریما وحافظ، سعدی، انوارسهیلی واز پشتو کتب رشید بیان، فوایدالشریعه ورحمن بابا ، فتح خان ،سیف الملوك وامثال آن وازعربی کتب:

صرف بهائی: خلاصه، قدوری، منیه، مستخلص وچند کتاب دیگر ازین قبیل را میخواندند، اطباء کتب طب را درعربی نزدملاهای عربی دان که ابداً ازطبابت چیزی نمیدانستند فرا میگرفتند، محاسبین مملکت رساله های خلاصة الحساب وانشاء ترسل، میخواندند.

درشهرها مردم باسواد داستانهای شهنامهء فردوسی، سکندر نامه امیرحمزه،شهزاده ممتاز وچهاردرویش را بیشتر مطالعه میکردند ومردم

بی سواد قصه های ابومسلم خراسانی را ازدهان قصه خوانها درسربازار می شنیدند. دردهات مملکت افسانه های چهارپری و ورقه وگلشاه خوانده میشد، صوفیون مثنوی مولوی وقصص الانبیا وتذکرة الاولیاء وادبا بیدل ویوسف زلیخا، وامرا تاریخ فرشته وروضته الصفا مطالعه میکردند پادشاهان کتابخانه های مخصوص وافسانه گویان حضوری داشته که یکی کتب تاریخی میخواند ودیگری افسانه میگفت بزرگ زاده گان هم بیشتر ازسواد وتحصیل به شکار وسواری وتیر اندازی متمایل بودند تمام این نوع کتبی که درافغانستان آندوره مطالعه میشد چون مطابع کافی درمملکت نبود یانسخ قلمی وبسیار قلیل ویا کتبی بودند که درهندوستان ودیگرجاه ها طبع میشدند. درهر حال دراین دوره که دوره «فترت ادبی وعلمی» بوده ازسال ۱۲۳۳ تا ۱۳۱۹ قمری تقریباً نود سال طول کشید. علوم قدیمه واسلامی درافغانستان روبه انحطاط رفت وعلوم جدیده که تا آنوقت مقدرات ملل گیتی را بطور درخشانی تغییر داده بود درمملکت راه دخول نیافت، درتمام کشور نه یك مکتب جدید نه یك درسگاه عملی نه یك کتابخانه عمومی ونه یك موسسه علمی موجود میشد، تنها امیرشیرعلیخان «۱۲۷۹-۱۲۹۶قمری» که درین میانه مکتب عسکری تاسیس وروزنامه درپای تخت بنام شمس النهارمنتشر وکتبی هم درعسکری ترجمه وطبع نمود، بزودی دراثر تعرض انگلیس ازبین رفته وتمام موسسات او ازقبیل مکتب ومطبعه وروزنامه معدوم گردید ومجدداً محیط اجتماعی کشور راتاریکی طولانی فرا گرفت.

اینست که درطول ایندوره‌ء فترت تعداد اشخاص عالم وفاضل درسراسرمملکت انگشت شمار واغلب رجال بزرگ بیسواد بودند، بدرجهء که دیگر عالم وفاضل بزرگ یاشاعر وصنعت کار زبردستی مثل دورهء تیموریهٔ افغانستان پیدا نشد، اگر فردی پیداشد مثل سیدجمال الدین افغان یادیگری آنهم نادر بود والنادرکالمعدوم.

پس حالت ادبی افغانستان چه نظم وچه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطاطی وتذهیب ونقاشی رویه ضعف وسقوط میرفت، غزلها به تقلید متأخرین اکثراً بسیارسست ومبتذل وقصاید کمپایه وکم مایه سروده میشد. نثرها اغلباً یك نواخت وتقلیدی وفاقد متانت وسادگی قدیم وعاری ازصنایع بدیعی وتکلفات دوره متوسطین بوده، ساده نویسی فصیح متأخرین و دوره جدید رانیز نیافته بود.

معهذا حس وذوق بدیعی وطبیعی ملت بکلی ازبین نرفته وهمدرین دورهءیکعده شعرا وفضلاء ونویسنده گانی به میان آمدند که نگذاشتند چراغ علم وادب درکشور خراسان که وقتی کانون علم وفضل وتهذیب وتمدن درآسیای وسطی بود بیك باره گی خاموش شود گرچه آثار اینها به پایه ومایه گذشته گان نمیرسید وهم قسمتی ازین آثار به علت اغتشاشات وجنگهای داخلی وخارجی ازمیان رفته باز درمیان آنچه باقیماندهٔ احیاناً آثاری ممتازی وگاهی قابل اعتناء موجود است.

درهر حال دورهءفترت ادبی تا سال ۱۳۱۹ قمّری طول کشید وازین بعد که عهد پادشاهی امیر حبیب الله خان ونسبتاً درهژده سال آرامش بدون جنگهای داخلی وخارجی موجود بود زمینهء کوچکی برای نهضت

ادبی وعلمی آماده شد درهمین دوره دو لیسهء ملکی وعسکری درکابل بنام مکتب حبیبیه ومکتب حربیه تاسیس شد و روزنامه معروف (سراج الاخبار) به نویسندگی محمود طرزی به انتشار آغاز نمود وهم مطابع سنگی وحروفی درکابل وارد شد.

درسال۱۳۳۷ قمری (دورهءامانیه) دولت جدیدی درافغانستان تشکیل واستقلال مملکت اعلان ومعارف جدید درشهرهای مملکت قبول وراه روابط با دنیای مترقی افتتاح ولهذا نهضت علمی وادبی شروع شد وازسال ۱۳٤۷ قمری به این طرف درعهد پادشاهی اعلیحضرت نادرشاه غازی واعلیحضرت محمد ظاهرشاه این نهضت علمی وادبی تعقیب وتوسیع گردیده انجمن های ادبی و تاریخی وپشتو وفاکولته ها تاسیس وجراید عدداً بیشتر وتوجهات بلیغی درپیش برد زبان پشتو مخصوصاً بعمل آمد، اینست که ازسال ۱۳۱۹ قمری تا امروز دورهءتجدد ادبی در افغانستان البته باشکل بحرانی درعرصهء تکامل دوامدارد وادبیات مملکت درین دوره اعم ازفارسی وپشتو معناًولفظاً مراحل ذیل را به طور مخلوطی طی می کند.

اول – دورهء مجامله ومداهنه ومدیحه سرائی با اسلوب ترجمهءتحت اللفظی از السنهء بیگانه.

دوم – دورهء عصبیت ذوقی وتعقیب خشك حسی بااسلوب مخلوط نیمه قدیم ونیمه جدید.

سوم – دورهء آغاز انتقاد علمی واجتماعی با اسلوب نسبتاً ساده نویسی جدید که هنوز درمرحلهءتولد ونشو ونما است.

- معهذا ادبیات امروزه‌ء افغانستان که بطور مجموع ایام صباوت را بایك وضع بحرانی میگذراند امید میدهد که بزودی فصاحت وساده نویسی جدید جای اسلوب مخلوط ودرهم وانتقاد علمی واجتماعی جای ریا وتعصب وغرور کاذب ذوقی را بگیرد وباردیگر افغانستان درجهان ادبیات مقام تاریخی خویش را حاصل نماید.

روی هم رفته در دوره‌ء محمد زائی تحولات ذیل در ادبیات فارسی وپشتوی افغانستان به عمل آمده است.

الــف : بعد از آغاز دوره‌ء تجدد ادبی چنانکه اغلباً معمول است لغات وکلمات اجنبی داخل زبانهای افغانستان گردید.

ب : درجنگهای صد ساله ملت افغانستان با دولت انگلیسی هندوستان مجدداً روح رزمی وحماسی داخل ادبیات تحریری وشفاهی زبانهای افغانستان گردید.

ج : درزبان وادب پشتو یك نهضت تازه‌ء علمی بوجود آمد.

اینك شروع میشود به تذکار اسماء شعراء وفضلاء مولفین ونویسنده وغیره اهل هنر وخطاط های افغانستان بانمونه‌ءازآثار نظم ونثر ایشان در دوره‌ءدولت محمدزائی ، منتها در انتخاب نمونه‌ءآثار اینها دقت وتصنع عمدی به کار نرفته وخلاف معمول آنچه منتخب گردید مجموعه‌ء از رطب ویابس نظم ونثر ایندوره است تا کماهو حقه تصویری به حقیقت نزدیك از چهره‌ء ادبیات آن زبان دربرابر خوانند گان قرارگیرد ودرتمیز و قضاوت آرای مطالعین آزادانه به کار افتد.

شعراء

انور:

محمد انور مجددی بدخشانی متولد درسال ۱۲۰۰ قمری دربهارك بدخشان ومتوفی درقریه‌خیرآباد بهارك ، مرد فاضل وشاعر منشی بوده در ماوراءالنهر وهندوستان سیاحت نموده است آثار مطبوع او دردست نیست ونمونه کلامش غزل سست ذیل است:

زلف مشکین سایه بان چون ابر برخسار او
خال زنگی پاسبان درگلشن اسرار او
سرو پا درگل زانداز خرامش درچمن
آب از رفتار ماند ازحسرت رفتار او
غنچه ازلعل لبش کسب تبسم کرده است
چاك زد گل پیرهن ازغیرت رخسار او
قمریان باسر وقم قم گو که آمد او بباغ
فاخته کو کو زنان دربند استفسار او
بلبلان چهچه زنان درگلبن حسنش هزار
سوخته پروانه پر از پرتو دیدار او
درتکلم چون مسیحا مرده را حی میکند
لحن داؤدی است گویا شیوه گفتار او

عمرها شد چون گدایان حلقه بردر میزنم
بوکه بهر بینوا خیر آید ازسرکار او

انور از اهل بدخشان سرخروئی کم مباد
تا بصحرا لاله تالعل است درکهسار او

هبا:

هبا یکی از شعراء قرن سیزده افغانستان واز اهل درواز بدخشان بوده شرح حالش دردست نیست، دیوان ناقصی از انواع اشعار او دربدخشان موجود وایام حیاتش بین سالهای ۱۲۰۰-۱۲۶۰ قمری تخمین شده غزل ذیل نمونهء کلام اوست:

زگم نامی چو عنقا صاحب نام ونشان گشتم
جرس فریاد محمل بستن هرکاروان گشتم

بهر بزمی گذر تاکردم ازقدر سخن سنجی
چو تار سبحه بهرصد دهن یکسرزبان گشتم

گذرای مدعی از دعوی شعربلند من
به میدان سخن سر باختم معجز بیان گشتم

طلوع صبح معنی میدمد کز مشرق طبعم
بگردونهای مضمون ماه انجم ترجمان گشتم

حیات خضر واشعار هبا جاوید میماند
باقلیم سخن اسکندر صاحبقران گشتم

ذوقی:

عبدالقهار ذوقی دروازی متوفا درسال ۱۲۹۵ قمری ازشعراء آندوره، بدخشان دربخارا تحصیل کرده است، بندذیل ازیکی مخمسات ونمونه،کلام اوست:

آتشی درخرمن خاشاك شور وشرزدم
صفحه، دل را بتار راستی مسطر زدم
زین گلستان تا گلی ازعاجزی برسرزدم
دربساط بی نیازی تکیه بربستر زدم
آسمانرا پست دیدم خیمه بالاتر زدم

سرکار:

سردار شهنواز خان سرکارمتخلص به امیر پسر سردار سلطان احمد خان از شعراء قرن سیزده، افغانستان وغزل ذیل نمونه، کلام اوست:

سرزلف بتان دام بلا بوده ست دانستم
بلی برروی هر گنج اژدها بوده ست دانستم
عجب دل برده ازمن دلربای شوخ طراری
شعار دلبران جور وجفا بوده ست دانستم
مزادیوانه کرده است آنسرزلف پریشانش
گنه ازنگهت بادصبا بودست دانستم

همیشه کارعاشق صبر وطاقت بود درهجران
ولی معشوقه دائم بیوفا بوده ست دانستم
نکردی گر گذر بر کشتهء زار امیر امشب
ترا ا ز خون من پا درحنابوده ست دانستم

یاری:

ازشعراء معروف قرن سیزدهء افغانستان واهل درواز بدخشان است او درماوراءالنهر سفر وبدربار امیر مظفر بخارائی رسیده وقصیدهء ذیل درمدح امیر زادهٔ عبدالاحد حاکم ولایت گرمینه نمونه کلام اوست. یاری درزبان دری وهم درلهجهء محلی دروازی اشعار بسیاری سروده است:

ای شهنشاه ملایك لشکر گردون وقار
اختر برج سعادت ماه اوج افتخار
آفتاب دین وملت سایهء پروردگار
فخر دوران قرة العین شهنشاه بخار
باد دایم اصل ونسل وتخت وبختت برقرار
قصر اقبالت بتائید ظفر معمور باد
دیدهء صبح از غبار مقدمت پر نور باد
نام نیکت چون صدادرششجهت مشهور باد
درسخاوت حاتم طی بر درت مزدور باد
ازشجاعت دست بوست رستم و اسفند یار

تا نهادی بر سریر دولت عالی قدم
ظلم وبیداد است یکسر جاده پیمای عدم
صبح رحمت میزند جوش ازسواد شام غم
لطف واحسانت مساوی برذلیل ومحترم
فی الحقیقت درطریق سلطنت اینست کار
تاگل رویت ببوستان خلافت جلوه داد
سرو از رشك قدت پااندرون گل نهاد
درچمن بخرام وبین ای سرور عالی نهاد
بهر تعظیم جلالت دست بست وکف کشاد
درتواضع بید مجنون در دعا برگ چنار
بادنخل قامتت ازباغ دوران بهره مند
دوستانت سرفراز وکامیاب وارجمند
ترك چشمت را مبادا زرنج مخموری گزند
دشمنت بادا ذلیل وعاجز وخوار ونژند
در دو عالم سرنگون وروسیاه وشرمسار
ای فدایت یاری سرگشتهء زار و زبون
درجناب حضرتت جرمم گذشت ازحد فزون
من که و مدح تو ای شهزادهء صاحبقران
درتلاطم گر نباشد بحر بخشایش کنون
روزگارم منقلب گردید واز کف رفت کار

یاری به لهجهء محلی دروازی میگوید:

عقل وذکاوت وفهم ای بی خور[1] نجومی
جرغات وشیر قیماق ای کاوفر[2] نجومی
میگوم شعر خالص رنگ خلایق گه
ای گاو وخر نوامیم لاق ولپر[3] نجومی
هستم همیشه یاری درجستجوی مضمون
همرنگ مردم زنگ در کوچه خرنجومی

طرزی:

غلام محمدخان طرزی ازمعاریف رجال وشاعر قرن سیزده افغانستان وصاحب دیوان مطبوع ومثنوی نغمهء حجاز درفارسی وعربی است.

قصیدهء ذیل درمدح علامه سیدجمال الدین افغانی نمونهء کلام اوست:

نسیم صبح درگلشن وزید ازجانب صحرا
عبیر آمیز وعنبر بیز وروح انگیز وروح افزا
طراوت بخش روی گل پریشان ساز بوی گل
موافق همچو خوی گل بطبع مردم دانا

۱- بیخبر. ۲- گاو بی گوساله. ۳- لباس و متاع کهنه.

چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور
دمادم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا
حبیب ویاور گلشن رقیب ورهبر گلشن
خطیب و منبر گلشن حسیب دفتر صحرا
ازو طبع چمن تازه وزوبر روی گل غازه
ازو درگلشن آوازه وزو دربوستان غوغا
به طفل غنچه او دایه بچنگ لاله او مایه
بفرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالا
بسوری رنگ وآب ازوی بسنبل پیچ وتاب ازوی
شده سرمست خواب ازوی دوچشم نرگس شهلا
بطرف باغ کوشیده به گل چون زنگ جوشیده
بقد شاخ پوشیده زغنچه دیبهٔ زیبا
رخ چون گل عرق کرده جواهر درطبق کرده
قبای غنچه شق کرده چو جیب لالهٔ حمرا
بشاخ سرو وتخت گل نشسته قمری وبلبل
یکی درشیون وغلغل یکی درچهچه و آوا
رخ گل دربهارستان بدان سان کرده کارستان
که مانی درنگارستان زنقش دلکش زیبا
بجسم لاله نعمان چنان ازلطف بخشد جان
که برطبع خرد مندان کلام نغز مولانا
جمال الدین نام آور سخن فهم وسخن پرور
خردمند وهنرگسترفلك قدر وملك سیما
فلاطون ازغم رویش کند تب لرزه درکویش
اشارات دو ابرویش شفای بوعلی سینا

ترا طرزی ثنا گوید هزاران مرحبا گوید
بصدق دل دعا گوید چه درسراچه درضرا
توئی عالم توئی عامل توئی عارف توئی کامل
توئی فاضل توئی باذل توئی عاقل توئی دانا
فصاحت را توسحبانی بلاغت را تو حسانی
عرب را شیره ء جانی عجم را دیده‌ء بینا
توئی کشف نکو کاری توئی برهان دینداری
توئی فرهنگ هشیاری توئی قاموس استغنا
توئی برسالکان رهبر توئی برکاملان مهتر
توئی برسروران سرور توئی برخواجه گان مولا
تو شمع بزم ایقانی دلیل راه ایمانی
تواندر بحر عرفانی درخشان گوهر والا
کدامین قطره آبستی که رشك درنابستی
قبول خاص وعامستی بجا بلقا وجابلسا
چه نسبت بابشر داری که صد گیتی هنر داری
چهادرزیرسر داری که سرها داری اندرپا
تو نورافغانستان اخگرتو عود افغانستان مجمر
توجان افغانستان پیکرتوروح افغانستان اعضا
الاتا نوبهار آید درخت گل به بار آید
زخاك مرغزار آید شمیم عطر عنبرسا
بهار خاطرت خرم مبرا ازخزان غم
چوبوی نافه مشکین دم چورروی غنچه روح افزا
نه ماه مصرو شام استی که خورشید تمام استی
تو افغان رانظام استی زرای روشن والا

عندلیب :

محمد امین متخلص به عندلیب پسر غلام محمد خان طرزی متولد درسال ۱۲٦۸ قمری ومتوفی درشهر قندهار بسال ۱۲۸٦ قمری. جوان شاعر وصاحب دیوان سه هزار وچند صد بیت است که نسخهء قلمی آن موجود است.

غزل ذیل نمونهء کلام اوست:

خم طرازیهای آهم پیچ وتاب کاکل است
دود دل درزلف اگر پیچد سراسر سنبل است
ازدهانش آرزوی دل شنیدن دور نیست
غنچهء گل آشیان ناله های بلبل است
ازشکستن ساغر دل مستي سرشار داشت
درترنگ شیشهء می انتقام قلقل است
شاه بازچشمت ازبس بر جگرها زخم ریخت
غمزه ات برکبك دل شاهین خنجرچنگل است
دردل ازضبط نفس مضمون رنگین نقش بست
بواگر آسوده گردد غازهء رنگ گل است
طرزشیرینش بصائب بسکه پهلو میزند
ازقدوم طرزی ما اصفهان درکابل است
گفتکو میخواهد ازدل وقت عشرت هرنفس
نغمهء مینای قلیان یکسرا پا قلقل است
ازبهار عکس گلبرگ عذارش عندلیب
کهکشان بردامن گردون خیابان گل است

میر یوسف علی :

ازامراء باذوق محلی بدخشان وحاکم رستاق بود او درنیمهء قرن سیزدهم هجری در رستاق حکومت داشته وبالاخره دریك نفاق داخلی وهجومیکه برادر زاده اش میرشجاعت بن میر زمان الدین برعلیه اویرد درحالیکه به تلاوت قرآنکریم درمسجد مشغول بود کشته شد. میریوسف علی خان دارای طبع شعر ومایل به ادبیات بود اینست نمونهء کلام او:

خنجر ناز که امشب ریختی خونم بخواب
ارغوان آساز سرتاپای گلگونم بخواب

شـررکابلی :

کلب علی شرر کابلی ابن میرزا جعفر قندهاری دبیر وزیر فتح خان وصاحب دیوان غزلیات است که نسخهء قلمی آن نزد عبدالاحد خان کواسهء او درچندول کابل موجود است.

نمونهء کلام:

نه بهر دل نه بهر دیده درآ
ای بت دیده درا دیده درآ
ازپی دل چو درآئی جگرم
مردمی کن زدر دیده درآ

دیده بردار قدم دیده برو
جان من دیده بر آدیده درآ
هردل ودیده بفکرونظریست
نه بهر دل نه به هر دیده در آ
چشم زخمیست بهر چشم گرت
چشمهء مهر بود دیده درآ
دل اگر یافتی اندیشه مکن
همچو غواص گهر دیده درآ
شوخ چشماز سیاهی رم کن
همچوآهوی سیه دیده درآ
درحریم حرم دوست شرر
وادی عشق نوردیده درآ

میرزا :

احمد خان متخلص به میرزا متوفی درسال ۱۲۷۵ قمری ازشعراء کابل وآثار پراگنده اش درخاندان او موجود است غزل ذیل نمونهء کلام اوست:

بخون میغلطم ازیاد نگاه چشم جادوئی
به آتش میخورم صدغوطه همچون تار گیسوئی
دمادم مرغ دل را برق حسنش میکند بسمل
ندارد طاقت زخم دگر ازتیغ ابروئی

درون پرده‌ء دل باخیال نازنین خود
عجب خوش خلوتی دارم بخلق وخوی نیکوئی
جنونم وحشت ایجاد است دربزم وصال تو
سراغم گر کنی دارم رم جولان آهوئی
شکست رنگم ازضعف نفس خون میکند طاقت
چسان آئینه دارم درمقابل یابر روئی
ندارد طاقت وامکان دماغ وضع آسایش
شکست چینئی فغفور باشد وهم یك موئی
زبان درکام میگنجد نفس درسینه میدوزد
چسازم «میرزا» بادلبر شوخ سخنگوئی

میرزا محسن مستوفی :

ازشعرای محاسبین قرن سیزدهم ومعاصر امیر دوست محمد خان بوده مرثیه‌ء معروف او درمرگ امیردوست محمد خان درجلد دوم سراج التواریخ ثبت است.

مقطع ذیل ازنعتی نمونه‌ء کلام اوست:

محسن ازاهل وفا خوانمت آنگه‌که شوی
سگ دنباله رو قافله سالار حجاز



احمد خان :

احمد خان پسر امیر دوست محمد خان متولد درسال ۱۲٤٥ قمری ومتوفی بسال ۱۳۱٥ قمری درشهر پشاور ازشعراء آن عصر وصاحب دیوان غزل ورسالات منظوم گلشن حیرت(شمایل نامهء نبوی صلعم) و گلشن مجددی (درمناقب سلسلهء نقشبندیه) است ونمونهء کلام او در حمد حضرت باری اینست:

بازخم فکرتم آمد بجوش
داد به مستان وفا جام نوش
نشهء سخن گشت بحمد خدا
آنکه فنا را بود از وی بقا
قدرتش ازخاك برآورده سر
رنگ بصد رنگ برنگ دگر
نقش زده برورق آب وگل
کلك کلامش سخن دل بدل
عالم کن جلوه گهء ذات او
جلوهء آئینهء مرآت او
ذرهء ذرات ازاو درسماع
ماه وخور ازذرهء او درشعاع
موج خیالش زده برروی آب
نقش فنا برورق آفتاب
صد شررافگنده بدل سنگ را
آئینه پرداخته زان زنگ را

سالك :

مرزامحمود سالك بالاحصاری کابلی ازشعراء عهد امیردوست محمد خان وصاحب دیوان اشعاری مرکب ازمدایح، غزل ، رباعی ،مثنوی، ترجیع وغیره است.

نمونهء کلام دروصف شهر کابل:

برهی مغ بچهء گفت مرا
که گر ازاهل رهی همرهم آ
کابل آخواجه که دیدن دارد
دو طرف شهر ومیانه دریا
چون جداول همه جا انهارش
اندر آن صفحه فتادست بجا
درذوایق به خصایص آبش
هست نعم البدل آب بقا
رسد ازعطر شمیش به مشام
نگهت نافهء آهوی ختا
شق به شق قلم افتد هردم
التیامش دهد ازبسکه هوا
خاك پاکش گل گلخیز بود
روح آن را یحهء روح فزا
باغ آن رشك گلستان ارم
شهر آن جنت فردوس نما

سبزوپرگل چمنش چون طأوس
وطنش نیز دراوطان عنقا
هست هرسوزخیابانهایش
بهر گم کرده رهان راهنما
شاه وشهزاده که دیدن نتوان
ازتلالؤ سوی شان چون بیضا
شده ازفرط جواهر هریك
پرشکوفه چو نهال ازدیما
دافع ظلم وستم را فع عدل
معدن فیض وکرم کان عطا
خان وخانزاده، افغانیه
فی المثل رستم ثانی بوغا
جملگی شیر کش وپیل افکن
هریکی صف فگن وصف آرا
شال پشمینه، کشمیر به سر
دربر ازجامه، زر تار قبا
دختران شان همه حوری رویست
پسران شان همه غلمان سیما
روبرو ناشده با آن چون زلف
می برد کاکل این دل زقفا
جمله معقول دراطوار سلوك
بلکه مطبوع ز پیر وبرنا
اهل کابل چو صباح صادق
دم نیارند زدالابه صفا

جانب محکمه شود دورش بین
صدر کاالبدر چو انجم علما
قاضی ومفتی وشیخ وخواجه
واعظ ومحتسب امر قضا
دیدن شاعر ومساحان نیز
می دهد روی تو را با حکما
چه اطبا که درآن یونان است
چون فلاطون و ارسطو دانا
مطلع الهند خراسان مقطع
مظرف البر غریق الغما
گر بخواهی رهی ازما ومنی
پی من آ تو به حصار بالا
مثل شاهین وهما کن پرواز
داخل میکده شو بی پروا
جام ازپیر خرابات بگیر
سرمگیر ارقدم اهل سخا
هرکس اندوخته ازوی چیزی
سالك آموخته الله کفی

ابن قاضی :

قاضی میرحسین متخلص به ابن قاضی پسر قاضی فتح الله خان ومعاصر امیردوست محمدخان وصاحب دیوان مطبوع(طبع لاهور سال

۱۳۳۳ قمری) مرکب ازغزل ومخمس ، مسدس، بحرطویل وغیره است نمونهء کلام از تخمیس او بر کریما:

الـهـی کـــرم کـن بـراحـــوال مـــا

مـــســـوزان زقـــهـــرت پـرویـال مـــا

مـبـین ازغـضب سـوی اعـمـال مـا

کـریـمـا ببـخـشـای بر حـال مـا

که هـســتـیم اســیر کـمـند هـوا

واسع :

میرزاعبدالواسع خان طبیب متخلص به (واسع) پسر میرزالعل محمد خان متخلص به «عاجز»متولد بسال ۱۲۰۸ قمری مثل پدر شاعر دربار امیر دوست محمد خان بوده، نسخ دیوان اشعار او درخانواده اش موجود وغزل ذیل نمونهء کلام اوست:

درتبسم هرکجا آن لعل خندان بشکفد
غنچه ازجوش طراوت صد گلستان بشکفد
هر کجا درجلوه آن کان ملاحت بگذرد
برزمین شور قیامت صد نمکدان بشکفد
بگذرد ازناز اگر بر مشهد دلداده گان
سرو روید نرگس شهلا دمد جان بشکفد
گرصبا آرد نسیم جعد مشکینش بباغ
سر زند سنبل بچندین پیچ وریحان بشکفد
آن بهار ناز واسع گرمرا آید به بر
غنچهء یاسم من امید است آسان بشکفد

عبّاس :

محمد عباس خان ابن سردار سلطان محمد خان طلائی متولد بسال ۱۲۵۲ قمری درکابل، متوفی درسال ۱۳٤۳ قمری خط خوش مینوشت وشعر میسرود دیوان اشعاری بنام «گل عباسی» داشت که مفقودالخبر است. وکتابی هم بنام «جواهر خمسه یاعناصر اربعه» دارد، عباس خان درممالك هندوستان وعراق وشام سیر وسفر نموده است .

نمونه‌ءکلام:

تقسیم اوقات

چو داری بسر عقل وهوش وتمیز
مکن صرف بیهوده عمر عزیز
نباید عبث بگذرد روزگار
بکن روز را منقسم بهرکار
چو آغوش رحمت کشاید شفق
بعجز وتضرع برو پیش حق
گهی محفل ازقیل وقال کتاب
گهی واقف ازدخل وخرج وحساب
گهی بافقیران شوریده حال
گهی صحبت ومجلس عم وخال
گهی بامحبان صاحب هنر
گهی ازستم دیده گان باخبر

گهی گوش برساز سارنگ وچنگ
گهی واقف ازتیغ وتوپ وتفنگ
گهی دلبر سیمبر درکنار
گهی سوی صحرا زبهر شکار

نمونهء دیگر

مرا بامسلمان سرجنگ نیست
که از کینه درسینه ام رنگ نیست
مسلمان به سختی کند گرعتاب
بعجزو به نرمیش گویم جواب
مرا هرچه بغض وعناد است وکین
بکفر فرنگست از بهر دین
به پیش تو ازپشهء کمترم
برزم فرنگی چو شیر نرم

مشرقی :

سردار مهردل خان «مشرقی» تخلص از رجال معروف قندهار وصاحب دیوان اشعار حاوی غزلیات، مثنوی، قطعه وامثالهاست که نسخ خطی آن درکتابخانهء دارالتحریر شاهی افغانستان و نزد اشخاص موجود است، مشرقی ازشعراءذواللسانین (فارسی)و(پشتو) قرن

سیزدهم افغانستان محسوب ، واینست نمونهء کلام او:

شنیدم یکی مردم بارای وهوش
همیگفت دربزم باشمع دوش
که ای روشن ازنور تو بزم ها
ترا درتهء پاست ظلمت چرا
چو شمع این سخن رازدانا شنید
ازین طعنه اش نیش بر دل رسید
زبانی زشعله بر آورد وگفت
بمعنی چنین گوهر راز سفت
چو ازنور من انجمن روشن است
چه غم گر مرا دربظلمت تن است
خوشم هر نفس گر مرا سررود
که از شعله ام بزم روشن شود
سرا پا همیسوزم از بهر آن
که کلفت شود محو ازدیگران

میان عبدالباقی مجددی:

ازمشاهیر صوفیون کابل درقرن سیزدهم متوفی ۱۲۸۷ قمری ودارای طبع شعر بوده آثار پراگنده اش موجود وغزل ذیل نمونهء کلام اوست:

عاشقانی که زخویشست دما دم دم شان
میشود زنده بسی مرده زفیض دَم شان
مقصدو مطلب شانست رضا جوئی یار
نی جهان مطلب شان نی زجهنم غم شان
ازرهء صدق شده جمله بیادش موصول
جبرئیل است درین بادیه نامحرم شان
حشمت هردو جهان را بدو گندم ندهند
کرده تعلیم چنین نیك روش آدم شان
رزق شان نور تجلی جمال احد است
قانعانند نباشد غم بیش وکم شان
ساحت سینهء شان پاك زآلایش غیر
جز خیال رخ دلبر نبود محرم شان
لوح محفوظ یقین سینهء ایشان باشد
احتیاجی نبود هیچ بجام جم شان
عین جمعند ندارند سوی تفرقه کار
نتواند که زند چرخ فلك برهم شان
حشمت شاهی عالم بگدائی بخشند
سائل افتاده بدر همچو گدا حاتم شان
شاد مانند بتوحید گریزان زدوئی
وهم غیر است بخاطر غم شان ماتم شان
.من طلبگار چنین طائفه ام ای باقی
از کرم ساز خدایا تومرا همدم شان

ولی طواف :

ولی محمد متخلص به «ولی» ابن علی محمد کابلی متولد سال ۱۱۶۸قمری پدرش مردفاضل بود دربتخاك کابل مزرعهء داشت پسرش صغیر بود که او ازدنیا درگذشت و ولی بی تعلیم ماند ولی درداخل افغانستان وپنجاب سیر وسیاحت کرد. چون طبع خداداد و روانی داشت مثل سیل شعر میریخت ، ولی چون خودش سواد نداشت واشعارش را توسط دیگران تحریر میکرد اغلب آثار او ازضبط وتحریر میماند. بعدها میرزا محب علی کابلی از رفقای ولی همت به ضبط اشعارش گماشت متاسفانه ازین مجموعه نیز اطلاعی در دست نیست ولی دراوائل طوافی کرده دربازار های کابل میوه میفروخت و در اواخر عمر عزلت گزین شد بالاخره در محرم ۱۲۸۸ قمری خانهء ویرانه اش فرو افتاد و ولی را باآنعده اشعاری که نوشته باخود داشت ازبین برد ولی که یکصدوبیست سال عمر کرده بود درناحیهء غربی قلعهء هوشمند خان جنوبی کابل دفن شد. چهل سا ل بعدازمرگ ولی یکی ازشعرای کابل «مهجور» اشعار پراگندهء ولی را ازنزد مردم جمع وبه غرض طبع ونشر مجموعهء ترتیب کرد. سردار نصرالله خان نائب السلطنه برادر امیر حبیب الله خان که دعوی ادب پروری داشت این مجموعه را گرفت اما فرصت نیافت وامروز از آن هم اثری نیست ، ولی به علاوه غزل ، رباعی هم میگفت و مثنویات شیرین دارد.

نمونهء کلام:

خوش بود صحبث خوبان که شوم محرم شان
کورخواهم زخدا دیدهء نامحرم شان
کجروی تا بکی ای چرخ مداری دوسه روز
مدد ای بخت دمی کن که بدام آرم شان
روزگار ار دهدم دست نهان از مردم
مردمك وار به چشم سرخود دارم شان
عالمی زخمی شمشیر همین طائفه اند
منتظر چشم جهان است پی مرهم شان
شهر درهم بزنند ومژه بر هم نزنند
حاکم خط مگر ازفوج زند برهم شان
ترسم ازساحری اینقوم مبادا افتد
رشته درگردنم از زلف خم اندر خم شان
سرفرو غنچه صفت برده ام ازفکر به جیب
دل به تنگ آمد ویکدم نشدم همدم شان
سوی آهو نگهان بین بفسون چون صیاد
هان حذر ازنگهء گرم خود وازرم شان
کلبه ام رشك گلستان شود البته ولی
گر به بیت الحزن خویش شبی آرم شان

ملك:

محمد حسن خیاط کابلی متخلص به «ملك» درمعیت سردار محمد ایوب خان پسر امیر شیرعلی خان کار میکرد اوطبع شعر داشته وبعضاً بشعر سرائی مشغول میشد، اینست نمونهء کلام او :

در وصف باغ نمله، علاقهء جلال آباد.

اگر حافظ به بیند طرح باغ نملهء ما را
بسرو نازاو بخشد سمرقند وبخارا را
چو بیند سبزه وآبش نیارد بر زبان دیگر
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را
نوای شارو ومینا وعطرنرگس وشبو
چنان بردند صبر ازدل که ترکمن خوان یغما را
شمیم ازپردهء برگ گلش چون شدبرون گفتم
که عشق ازپردهءعصمت برون آرد زلیخا را
ندارد حاجت میم فرنگی اندرین گلشن
به آب ورنگ وخال وخط چه حاجت روی زیبارا
کهن سرو از زبان سبزه گوید نونهالان را
جوانان دوست تر دارند پند پیر دانا را
مشو هر گز ملول از گرمی وباد جلال آباد
جواب تلخ میزیبد لب لعل شکر خارا
ملك تضمین شعرخواجه می باید درین گلشن
که برنظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

مهجور :

عبدالستار مهجور کابلی ابن ملاخواجه محمد متولد بسال ۱۲۶۲ قمری ومتوفی بسال ۱۳۱۶ قمری درشهر کابل ازشعراء عهد خود بوده ناظم ومؤلف آثار ذیل است:

مجموعهء مخمسات(متعلق کتابخانهء نائب السلطنه نصرالله خان بوده) کلّیات (شامل غزل، قصیده ورباعی) مصباح المنیر، سیاحت نامه هند،بزم وصال، مجلس آراء، مخمس کریما، یوسف وزلیخا، مهجور درآخر عمر نابینا وبه عمر ۹۵ سالگی ازدنیا درگذشت .

نمونهء کلام او :

فرصت درخون طپیدن نیست نخجیر ترا
آفرین باد ازرسائی شست زهگیر ترا
گر فرود آید مسیحا ازفلك بهر علاج
غیر مردن چاره نبود زخمی تیر ترا
جان دهد بسمل بزودی زانکه استادازل
داده زالماس نگاهت آب شمشیر ترا
بهر قتل بیدلان امروز درگلزار حسن
باغبان بنهاده بر گل دام تزویر ترا
گریهء بیهوده کم کن غمزده مهجور عشق
می نشوید آب دیده خط تقدیر ترا

ادیب پشاوری :

سیداحمد ادیب پشاوری ابن سید شهاب الدین متولد بسال ۱۲۵۵ قمری درعلاقهء پشاور ومتوفی درسال ۱۳۰۹ شمسی درطهران ، ادیب در پشاور تحصیل وبه سن (۱۸) درکابل ساکن وباز به غزنی کشیده

دوسال درآنجا زیسته ومتعاقباً بهرات رفته است. ادیب ازهرات به مشهد سفر ومدتی درآنجا به تدریس علوم پرداخته وبالاخره درسال ۱۳۰۰ قمری به طهران سفر واقامت اختیار کرده است، ادیب درعلوم ادبی وعربی والسنهء پشتو وفارسی واردو وعربی دست داشته وبربعضی کتب فلسفی حاشیه نوشته است او ترجمهء اشارات وشرح آنرا شروع وکتب بیهقی وناصرخسرو را باحواشی وتصحیحات برای طبع آماده ساخت بعلاوه ادیب شاعری زبردست ومحکم بوده کتاب منظوم «قیصرنامه» اش دربحرتقارب بالغ بر تقریباً سی هزار بیت درتمجید از رشادت شاه وافسران جرمنی درجنگ اول بین المللی مدون گردیده است ودیوان اشعار ادیب بسه هزار بیت میرسد.

نمونهء کلام:

دفتر جهان

بگوینده گیتی برازنده است
که گیتی ز گوینده گان زنده است
سخن چشم وگوینده چشم آفرین
سراپای گیتی بدین چشم بین
ز آغاز کیهان وانجام وی
سخنگوی بنمایدت راه وپی
سخن از سخنگوی دانا به است
سخن های نادان ستوهی ده است
کسی کو زدانش برد توشهء
جهانیست بنشسته درگوشهء

نیکو کار اندر جهان مقبل است
که بدکار پیوسته لرزان دل است
یکی دفتر است این جهان ای پسر
نبشته در آن نامه ها سربسر
به نیکی نویس اندر آن نام خویش
که تابهره یابی ز ایام خویش

میر الفت :

میرمجتبی الفت کابلی ابن میر مرتضی ابن میر واعظ مشهور متولد به سال ۱۲۲٤ قمری ومتوفی درسال ۱۲۹۸ قمری ازشعراء کابل وصاحب آثار پراگنده است ، غزل ذیل نمونهء کلام اوست:

تا بسیر چمن آن قامت دلجو رفته
پابگل تا بکمر سر ولب جو رفته
خشك شد نافهء مشکین به جگر آهو را
تاز چین سر زلفت به ختن بو رفته
وقت را بند شو ای غافل فرصت که نفس
مانده گردی بنظر کزرم آهو رفته
آفتاب ازغم عشق تو مگر بیمار است
که مسیحا بفلك از پی دارو رفته
الفت از کلفت هجر رخ دلدارمنال
میرود آب دگر بار که درجو رفته

عزیز :

سردار محمد عزیز خان ازشعراء قرن سیزده افغانستان بوده واشعار پراگنده اش موجود است غزل ذیل نمونه کلام اوست:

مصرعی را هر که موزون میکند
درحقیقت صد جگر خون میکند
شد جنون من زبس کامل عیار
بیخودی تعلیم مجنون میکند
شعلهء حسن تو صد دل دردمی
واله وحیران ومفتون میکند
طفل اشکم از روانی با لیقین
عالمی را رود جیحون میکند
طوطی طبع عزیز خوش کلام
هر زمان سرتازه مضمون میکند

حیرت :

میرزا محمد ابراهیم حیرت متولد درسال ۱۲۵۰ قمری درشهر کابل ازجمله شعراء ومنجمین ومنشیان عهد امیر شیرعلیخان بوده در دربار امیرعبدالرحمن خان ماموریت انشاء داشت. اشعار او اغلباً ازبین رفته وخودش درجرم بدخشان درسال ۱۳۳۸ قمری ازدنیا گذشته است. اینست نمونهء کلام او:

ای اشک سرخ بررخ زردم چکیده رو
چون طفل مکتبی بدبستان دویده رو

خواهی که بگذرد سرت ازفرق فرقدان
مانند ماه یکشبه قد خمیده رو

ازتنگنای عالم فعانی بصد شتاب
بارگران ز دوش بیفگن جریده رو

بگذر زرنگ وبوی گلستان پر خزان
عطری ز زلف یار بگیر وشمیده رو

حیرت به بیکسان وضعیفان بینوا
دستی زلطف برسر هریك کشیده رو

امضاء:

سردار محمد حسن متخلص به «امضاء» و معروف به «سیاه» ولد محمد قلیخان حفید وزیر فتح خان مدفون درجوار مزار شیخ رضی الدین علی لالا درکنار قبر وزیر فتح خان ازشعراء قرن سیزده‌ء افغانستان وآثار پراگنده اش دردست است. نمونه‌ء کلام او:

غزل

شوخ بیباکی که با اغیار ساغر میزند
بردل افگارم هر دم نوك خنجر میزند

تاترشح برلبش ازساغر می او فتاد
عکس می صد طعنه بر یاقوت احمر میزند
بر رخش بیباك نتوان دیدکان حسن وجمال
ناچخ اندر چشم اندر چون خورشید خاور میزند
سرو درگلشن بیاد قامت رعنای او
ازپر قمری همیشه خاك بر سر میزند
من زجوش نوبهار حسن او دانسته ام
اینکه مشکین خط ز گرد عارضش سر میزند
ازکمانداری چشم مست او مفهوم شد
راه دین را عاقبت این شوخ کافر میزند
بهر بسمل گشتن تیر نگاهش زاشتیاق
مرغ جان درجسم بیمار حسن پر میزند

درتعریف زمستان علاقهء تیرا :

عیدجمشیدی گذشت اکنون جلوس بهمن است
زال گردون را ازین غم سینه روزن روزن است
درغم مرگ فرامرز ربیع رودابه وار
چرخ نیلی پوش گوئی روز وشب درشیون است
پنجهء لرزان خورشید این چنین زیر سحاب
دست سرما خورده گوئی در تهء پیرهن است
اختر شبگرد شبها کاینچنین تابد به چرخ
درسراغ مال گوئی چشم او بر روزن است

آب دریا را زبس یخ برسر یخ بسته است
کس نداند توده‌ء یخ یاکه کوه آهن است
کوه ودشت ملك تیرا ازبیاض برف ویخ
چون بیاض صبح صادق سرد اما روشن است
سبز پوشان چمن را خود چه پیش آمد که باز
دامن گلشن زخار وخس برنگ گلخن است
همچو پیران باغبان پیر گریند روز وشب
شاخ بشکسته به چشمش مرده‌ء نستیهن است
بید مجنون درچمن وامانده بی برگ ونوا
لیلی گل را زسرما تیره شمع مدفن است
می نماید نونهالان درنظر توغ مزار
وین صدای زاغ گوئی مویه‌ء بیوه زن است
کاریخ بندی بزودی چون زبس بالا گرفت
هر چناری درنظر چون رستمی درجوشن است
نی بدل تاب و قرار ونی به تن پای قرار
زندگانی تلخ شد ای مرگ وقت مردن است
نی طعام گرم خاصه نی شراب خوشگوار
نی فتیله درچراغ خانه ام نی روغن است
نی حریف خوش کلام ونی رفیق نکته دان
نی نگار دلربا نی دلبر سیمین تن است
اشك خونینم شراب ومرغ دل ازغم کباب
نقل ما آه دمادم قرص نان از ارزن است

اندرین موقع دو مصرع خوش بخاطر او فتاد

یاد دارم از کتاب و نی ز اشعار من است

مجلس ما را شراب وشاهدی درکار نیست

نان خشکی گر بدست آریم بشکن بشکن است

دارم از سرمای تیرا طرفه بزم خسروی

قد کمانچه سرفه طبله خلط سینه نی زن است

حمید کشمیری:

حمید کشمیری یکی ازشعرای حساس قرن سیزده هم هجری است که باتاریخ ادبیات افغانستان تعلق قطع ناشدنی دارد بعدازجنگهای ملی اولین افغانستان بادولت انگلیسی هندوستان ازسال ۱۲۵۵ قمری شروع وچند سال دوام نمود. این شاعر حساس انگیخته شده وقسماً وقایع این جنگ مشهور و رشادت های تاریخی قهرمانان افغان را بنام «اکبرنامه» منظوم ومنصفانه اینکار نفیس را انجام داده شاعر درمقدمه این منظومه میگوید که نظم او بغرض اخذ زرو سیم نبوده وهم اشاره میکند که از راست گوئی او اکبریان(اشاره به پهلوان ملی افغانستان وزیر اکبرخان غازی) نرنجندد رحالیکه از راست گوئی او بیشتر انگلیسها رنجیدند وبلافاصله شاعر تجارت پیشهء را بنام قاسم علی تائید کردند تا منظومهء تازهء درموضوع جنگ اولین افغان وانگیس انشاء کرد وبزودی جامهءطبع پوشیده دربین مردم منتشر گردید. برای اینکه شاید بتواند ازتاثیر گرم اکبرنامه در روح خوانند گان آزادی خواه

تا اندازه ء بکاهد ولی این یك مدافعهء اضطراری وموقتی بود وحقیقت همیشه زنده میماند درحالیکه تبلیغات وپروپاگند عمر کوتاهی دارد. مضامین اکبرنامه به حیث شهنامهء قرن نوزده هم افغانستان زبان بزبان وسینه بسینه تا امروز دربین ملت افغانستان سیر میکند ونسخه های خطی آن درکتابخانه های اشخاص بسیار است وامید است روزی به طبع برسد.

جنگهای ملی افغانستان با انگلیسها ازسال ۱۲۵۵ قمری تا ۱۲۵۸ قمری طول کشید وحمید کشمیری منظومه رزمی وحماسی غرور انگیز خودش رادرسال ۱۲۶۰ قمری یعنی دوسال بعد ازفتح افغانستان وسه سال پیشتر ازمرگ قهرمان ملی افغان وزیر«اکبرخان غازی» (متوفی درسال ۱۲۶۳ قمری) دربحرتقارب تکمیل نمود که اینك نمونهء ازآن بنقل ازنسخهء قلمی متعلق پشتو تولنه کابل، که موافق بانسخه قلمی متعلق مدرسهء رفیع الاسلام پشاور است دراینجا آورده میشود.

کشته شدن برنس وبه غارت شدن خزینهء فرنگیان وجوش عوام برفوج فرنگی درکابل

بدی میکند هر که کردار خویش
سرانجام کارش بد آید به پیش
چه خوش گفته است آن نکوکارمرد
کم آزار بیند کم آزار مرد

چو جوئی نکو تخم نیکی بپاش
بخود نیک خواهی بکس بد مباش
بود خوشنما تخم بد وقت کشت
ولی بردهد عاقبت نیک زشت
خوانین کابل چو نزد یك شاه (۱)
بد یدند بسیار اندك سپاه
محمد زمان (۲) گفت با یاوران
که ای هوشیاران ونام آوران
ملك کم سپه لاتهه(۳) جنگی است مست
ترنم نیوش وصراحی بدست
نشسته است«برنس» به عجب تمام
ازین به دگروقت باشدکدام
زمان دیر شد جای تأخیر نیست
تحمل گزیدن ز تدبیر نیست
مبادا که خر گوش آگه شود
شکار ازکف و وقت بیگه شود
بتازید بر برنس بد گهر
بسازید کارش بوقت سحر

۱- یعنی شاه شجاع ابدالی که با فوج انگلیس بر پای تخت حکمرانی میکرد و طرف عداوت ملت قرار داشت.

۲- نواب محمد زمان خان از سران ملی افغانستان

۳- لارد لقب انگلیسی.

زتیغش بپاشید بر چهره آب
که تاشوید ازچشم او کحل خواب
به ایجاب حرف صلاحی که بست
خوانین نهادند برسینه دست
به قصد شبیخون شب چون خروس
سحر گه ز پرده فرو کوفت کوسش
محمد امین[۱] وعبدالسلام[۲]
سوم خان اسکندر نیک نام[۳]
دگر خان عبدالله نره شیر
به جمع اچکزائیان دلیر
روان درزمان با سه صد کس شدند
سوی مسند خاص برنس شدند
چو آنجا رسیدند دربند بود
نه دربند بدخواه دربند بود
وزیرملك خان عثمان بنام[٤]
که اکثر به شب کردی آنجا مقام
بیامد ببالین برنس فراز
به نرمی بر آوردش از خواب ناز

۱- اغلب گمان عوض امین الله خان لوگری ناظم محمد امین نوشته است.
۲-عبدالسلام خان با میزائی مجاهد معروف
۳- سکندر خان پوپلزائی از مجاهدین بزرگ.
٤- محمد عثمان خان سدوزائی پسر وفا دار خان که عوض ملا عبدالشکور خان از طرف شه شجاع با اصرار انگلیسها حاکم کابل مقرر شد.

بدوگفت برخیز وبگریز تیز
که شد گرم بازار جنگ وستیز
چنان موج زن سیل لشکر شده است
توگوئی جنهان را بهم بر شده است
همه حلقه بسته بدر می زنند
به چستی دو دستی تبر می زنند
چو برنس شنید این خبر تند شد
چوشمشیراو طبع او کند شد
ترش کرد پیشانی ازخشم وتاب
چوطفلی که آشفته خیزد زخواب
به تندیش گفت ای پریشان سخن
چه جك می زنی خاکت اندردهن
کرا زو روزهره که ازخشم وتاب
زجرأت کشد تیغ بر آفتاب
کجا دست افغان پذیرد قرار
که تیغ آورد در کف رعشه دار
خیال پریشان فراهم کنی
جهانی پریشان ودرهم کنی
نه ترسیدی ازتلخی چین من
که بردی زسرخواب شیرین من
به این عقل می خواندت شه و زیر
برو راه افلاس خود پیش گیر

بدرگناه شاهان ذوالاقتدار
چو تو بی ادب ژاژ خواه را چکار
ازین پس ترا پیش من بار نیست
مرا با چوتو مفتری کار نیست
درین گفتگو باز شخص دگر
بسرعت شتابان درآمد زدر
بگفتش که برخیز زین رستخیز
بکن گر توانی گریزا گریز
رسیده است اینك اجل زیر در
تو مخمور بنشسته‌ء بی خبر
تو کی زنده مانی درین گیرو دار
که مردم نیابند پیش تو بار
مشو رنجه گر خواب خوش بایدت
که خواب اجل نیز بربایدت
چو بشنید برنس به گردن فتاد
زبس هیبتش رعشه درتن فتاد
به بیچاره گی با دل داغ داغ
ز روزن درافگند خود را بباغ
دویدن ستادن نشستن گرفت
فتادن دگر بار جستن گرفت
تمنای رفتن بسوراخ مار
همی کرد ولیکن نمی یافت بار
ز سوراخ دیوار میجست راه
همیشه نهان زیر برگ گیاه

دلیـــران کـــابـل بـسـنـگ وتـبــر
به بـازوی مـــردی شـکـســتـنـد در

رســیــدنـد بـربـرنـس کــیـنـه جـوی
ربـودنـد ازتـن ســرش هـمـــچـو گــوی

تـــنـش را نمـودنـد ازتـیـغ تـبـــز
دو صـــد پـاره واســتـــخـــوان ریـز ریـز

پـس آنـگـه بـه مـــردم درآویـخـــتـنـد
بـهـرگـوشـه‌ء جـوی خـون ریـخـتـنـد

ز بـرنـس صـــد وپـنـجـــه وچـارکـس
زنـام آوران کـشـــتــه شـد پیـش وپـس

الخ...

قاسم علی :

قاسم علی ازشعراءقرن سیزده‌ء هجری وناظم کتاب (محاربه کابل) است این شخص چنانچه قبلاً گفته شد کتاب خودش را بعد ازنظم کتاب اکبرنامه‌ء حمید کشمیری در رشته‌ء شعر کشیده وبه کمك اجانب درمعرض انتشار گذاشت. رساله‌ء قاسم علی بزودی طبع ودست بدست گردید، مگر چون راه حقیقت نرفته ویکطرفه نوشته بود ازهمان روز اول نشر خود محکوم به نفرت مطالعین آزادی خواه شده بود، درهر حال قاسم علی هم قهراً بتاریخ ادبیات افغانستان ارتباط دارد ولهذا درین جا ازرساله‌ء محاربه‌ء کابل او که درسال ۱۲۶۰ قمری تدوین ودرسال

۱۲۷۲ قمری درآگره بطبع رسیده، چند بیتی برسبیل نمونهٔکلام نقل میشود. قاسم علی درمقدمهٔ منظومهٔ خویش پس ازحمد ونعت وسبب تالیف کتاب اصرار دوستانش را نشان دادن ، بقول خودش بمدح «شاه جمجاه کیوان بار گاه »پرداخته چنین میسراید:

درمدح ملکه وکتوریا

بنـام شـهـنـشـاه بـاتـاج وگـاه •
چهـاندار ویـکـتـوریـا پـادشـاه
خـداونـد اورنـگ فـرمـاندهـی
فـروغ شـبـسـتـان شـاهنشـهـی
به تـن جـان پاك وچو عـیسی بجـان
چـو دریـا بدست وبدل همـچـو کـان
بـه عـفـت چـو بـلـقـیـس والا نـژاد
چومـریم بپـا کـیـزه گـی پاك زاد
بـفـیـروزی شـاه فـیـروز فـر
سـراپـا چـو ایـن نـامـه شـد پـرگـهـر
سـتـایش بـه یزدان کـه انجـام یـافت
ظـفـر نـامـه عـنـوان او نـام یـافت

راجع به شاه شجاع ابدالی گوید:

زشـاهـان کـابـل یـکـی پـادشـاه
نـبـود اوسـزاوار دیـهـیـم وگـاه

چو آراست اورنگ فرماندهی
نیارست آراست رسم شهی
زدو پشت رسم شهی داشتی
بشاهی همی گردن افراشتی
زتخم شهان چون نبودش نژاد
که آراستی تا جهان را به داد
نیایش زافغان یکی بدرهی
نبودش بسر مهتری ومهی
پس از نادر وگردش روزگار
بدو رام شد کشور قندهار

راجع به کشته شدن برنس انگلیسی درکابل گوید

رسیدند بردر گهء نامدار
نهان کینه و داد درآشکار
بایوان زره چون فراز آمدند
همه داد جوپیز نیاز آمدند
به نزدیك او چون گرفتند جا
بکین دردمیدند چون اژدها
زهر سو گرفتند گردش دلیر
بخون ریختن همچو آشفته شیر
بگفتند وشمشیر کین آختند
زهر سو به آن نامور تاختند

نکـــیـــردند بر پوزش او نگاه
همی بود چندانکه او عذر خواه
نکردند هر گز زپوزش دریغ
گرفتندش از چهار سو زیر تیغ
زدندش بکین زخمهای درشت
به یال وبه دوش وبه پهلووپشت
بکشتند وکردند هلاك
کشدند ازچار بالش بخاك
تنی بود نازك زبرگ گلاب
بخاك وبخون ماند خوار وخراب
سری بود کانرابه ظرف کلاه
همی بوسه دادی لب مهر وماه
چو گو بود غلطان بخاك وبخون
همینست کردار این دهر دون

ناظم وشاعر گمنام جنگنامه :

چنانکه اشاره شد جنگ های صدساله بین افغانستان وانگلیس مجدأ روح رزمی وحماسی قدیم رادرقالب ادبیات شفاهی وتحریری افغانستان چه در پشتو وچه در فارسی داخل نموده وآثار بسیاری مخصوصاً درترانه های ملی و محلی پشتو وفارسی به میان آمد که هنوز درشهرها وقصبات وقبایل افغانستان دهان بدهان بطور شفاهی میگردد. آغاز این دورهء حماسی نیز ازهمان تاریخ وقوع جنگ اول افغان وانگلیس است که کتابهای منظوم اکبرنامه ومحاربهء کابل را به

میدان آورد. جنگنامه یك رساله منظوم دیگری است که بیشتر از کتابهای مذکور درخود کابل وهنگام جریان جنگ ازطرف یك شاعر ملی سروده شده است ولی متاسفانه اسم این شاعر را هنوز نمی شناسیم جزاینکه او از اهالی قریهء ده یحیی واقع دشت منا یك فرسخی کابل بوده ورساله (جنگنامه) را درهفت باب نظم کرده است، بعدها این رساله درسال ۱۲۸۳ قمری به دستخط محمد امین پسر ملك شیرگل عمر خیل درمالی که از گوشها هم کربوده نقل شده واین نقل اکنون درکتابخانهء محمد داود الحیسنی خوشنویس مشهور کابل قید است ویك نقل دیگرآن متعلق به امین الله زمریالی میباشد که اکنون درشرکت انحصارموتر کابل ماموریت دارد. بعضی ها حدس میزنند که ناظم جنگنامه میرفیض الدین بن میرامام الدین احمد متخلص به درویش بن سعد الدین احمد انصاری کابلی، معروف به حاجی صاحب پای منار ، ساکن قریهء ده یحیی میباشد والله اعلم.

(جنگنامه) شرح میدهد که چسان نائب امین الله خان لوگری، عبدالسلام خان اچکزائی، عبدالسلام خان بامیزائی، سکندرخان پوپلزائی ومجاهدین کابل را جمع وبخانهء الکزاندربرنس انگلیسی درشهر کابل حمله و او را باهمراهانش ازتیغ کشیده باکندکهای منظم شه شجاع ابدالی دست نشاندهء انگلیس ها رزم دادند، بطوریکه جنگ نامه میسراید درین حرب نور محمد خان ریکا غیرت بسیار نشان داد، شه شجاع مغلوب ومحصور شد وسه فوج انگلیزی به جنگ تپهء بی بی مهرو مجبورگردید وخانگل خان تره خیلی ومردم دلیر زرمت ، فرملی،

توخ، هوتك ، كانپكورم درين جنگ داد شهامت ومردی دادند،تا جائيكه بقول جنگنامه:

لات (لارد) انگليسی بياد هندوستان گريه كرد، درجنگ ديگر شمس الدين غازی دليری زايدالوصفی بروز داووپهلوانان افغانی مجموعاً درميدان رزم باتيغ وتفنگ در دست، پيشاپيش سواران خود ميتاختند وخون دشمن ميريختند،جنرال بزرگ انگليسی درين جنگ گلوله خورد وعبدالله خان غازی شهيد شد، بعد ازينكار نامه ها وزيراكبرخان از توران وارد شد ومردم رشيد غلجائی قشلهء انگليس را محاصره كردند و وزير اكبرخان، محمد شاه خان غازی ، خدابخش خان غازی وامثالهم درحين مذاكره افسران بزرگ انگليسی را كشتند، درجنگهای كه درسال ۱۲۵۷ قمری واقع شد سر كرده گان انگليسی با صد هزار عسكر خويش درهر كنج وكنار ازبين رفتند، جنگ «زمه» ازطرف هفت جوان وده زن افغانی برضد يك فوج مسلح انگليسی شروع شد ومردم قلعهء فضل آباد زاخيل وكته خيل نيز درجنگ شامل شدند، ميرمراد غازی و ميرپادشاه غازی درين ميدان رستمانه جنگ كردند ويك نفر پير مرد سواره باعباس جوان قره دشمنی كارهای فوق العاده نشاندادند، زنان بی سلاح خواجهء چاشت ميدان جنگ رانظاره ميكردند يك صدويك فرنگی كشته وچهار نفرفرنگی ازترس مسلمان شدند اينست كه بقيته السيف قشون وسرداران انگليسی كابل را ترك وبطرف جلال آباد حركت كردند، ازبلوتك تا تيزين انگليسيها ده هزار نفر كشته وتمام زنان اردوی خود را اسير داد، فراريها در كته سنگ وسنگلاخ وگندمك همه ازبين

رفته تنها یك هزار نفر درجگدلك رسید.

جنگ نامه به ترتیب فوق تمام واقعات را ازین بعد تا رفتن وزیر اکبر خان غازی درلغمان ، و روابط مخفی شاه شجاع وانگلیس ها راشرح داده ، ازجنگهای داخلی ونفاق سر کرده گان افغانی راجع به پسران شه شجاع وجنگ استالف وبالاخره تخلیه افغانستان ازطرف انگلیس ها وآمدن دوباره، امیردوست محمد خان وپادشاه شدن اوشرح داده منظومه، خودش را ختم مینماید.

نمونه،کلام:

جنگ تپه، بی بی مهرو

ایا پیر شایسته، تازه رنگ
بگو قصه، آندویم باره جنگ

که درکابل افتاد غوغا چرا
شد عقرب چرا دشمن اژدها

چو گفتی بگو گویمت ای جوان
که هر جا بود قوم ترسائیان

همه دشمن دین پیغمبر است
کس گربه او دوست شد کافر است

مسلمان کمر بسته یکسر به کین
به جنگ آمده ازپی غور دین

تراهم اگر هست ایمان قوی
بباید که برجنگ کافر روی

بیا بشنو آنرا که نشنیده،
بفهمانمت گر نفمیده،

یکی روز لات آن سگ کینه ور
که او بود سرخیل فوج کفر
به چونی دلش شدچو بسیار تنگ
برآورد لشکر به آهنگ جنگ
همه لشکرش بود تاسی هزار
پیاده ده وبیست بودش سوار
بچابك عنانی سپه برکشید
سرپشتهء بی بی مهرو رسید
به پشته رسید هر طرف فوج فوج
چو دریا همیزد بهر گوشه موج
زسوی مسلمان یکی صف شکن
همان عبدالله خان یل تیغ زن
به همرای فوج خود آمد ز زیر
ببالا برآمد چو گرگ دلیر
زدیگر سرپشته آمد دوان
همان شیر جنگی امین الله خان
دگر سوفرس تاز آمد چو شیر
سر پشته عبدالسلام دلیر
زدیگر طرف خانگل تره خیل
سرپشته با فوج آمد چو سیل
به همراه تیپ سواران خویش
زدیگر علمها علم برده پیش
بدهفتصد جزایر چیش در رکاب
نموده به جنگ فرنگی شتاب

- یل نامور خان گل شیر مست
درآن عرصه عریان نهنگی بدست
بهر تیپ انبوه جوان مرد شیر
شده حمله زن چون هژبر دلیر
بسی را بکشت اندران عرصه گاه
همان پیلتن مرد لشکر پناه
چنان کرد در گوشهء پشته جنگ
که می گشت پنهان به دود تفنگ
در آن پشته ازجنبش فوجها
چو دریای عمان زده موجها
زهر ملك غازی جوانان گرد
ببود چهل هزار ارکسی می شمرد
ولی بود جنگی سپه ششهزار
چوکردم سوار مسلمان شمار
همان عبدالله خان یلی پیل زور
چو شیر غران تاخت برفوج گور
برآمد سر پشته چون اژدها
عنان کرد سوی فرنگی رها
هم ازفرمل وزرمت واندری
رسیدند لشکر درآن داوری
زتوخ وهوتك هم زکانیگروم
شده جمع لشکر زهر مرز وبوم
چو شد هردوجانب صف آرا به جنگ
دزا دز برآمد ز توپ وتفنگ

چوکرنا چیان شد به کرنازدن
برقصیدن آمد کف طبل زن
چنان کوس غرید بر پشت پیل
که رفته خروشش بهر سو دو میل
زشورترنگاترنگ یلان
ببستند بر جنگ محمل عیان
علمها زجاپیش شد نرم نرم
دل کینه ور گشت برجنگ نرم
به بق بق درآمد تهء قبه ها
چقاچق برو نشد زسر نیزه ها
امیران جاری جوانان گرد
عنان برکف ترکتازی سپرد
سلح بسته پشت فرسهای مست
گهی تیغ وگه برده بر نیزه دست
زبس رخشها درتکاپو شدند
عنان کج سوی تیپ انبوه شدند
بماند از خروش و وزاوز تفنگ
بکف حمله گر شد درخشان نهنگ
به میدان چو بیراغچی پا گرفت
یلان بر زدن دست بالا گرفت
چو درحمله آمد صف غازیان
فتادند درفوج آن کافران
زهر سو برون گشت تیغ ازنیام
بیک دست تیغ وبدیگر لجام

زپیشین چنین جنگ تا شام شد
سرکافران بلوهء عام شد
هراسان شده پشته بگذاشتند
زکردار خود بیم برداشتند
به مغرب درآمد همه هولناك
کسی مرد و کس رفت تن چاك چاك
همان روز وشب لات بالاتیان
بگریه شد ازیاد هندوستان
که مایان همین جا بمیریم وبس
نداریم فریاد رس هیچ کس
بیا ساقی آن باده درجام ریز
که تا گم کنند لات راه گریز
به حلقم کن آن بادهء لاله رنگ
که نوشم به بندم کمر بهر جنگ
بیا ساقی امشب.نشین لب خموش
بکن تو دگر تازه افسانه گوش

شامل :

سید محمد محسن شامل تخلص متولد بسال ۱۲۳۸ قمری متوفی درسال ۱۳۰۹ قمری شاعر ومحاسب ودارای دیوان غیر مرتبی است که حاوی انواع شعر وهنوز درخانواده اش درکابل موجود است.

نمونهٔ کلام:

غزل

کو چون رخ زیبایت یك گل بگلستانها
کو چون قد رعنایت یکسرو به بستانها

دی باد به گلشن برد از پیرهنت بوئی
کردند زغیرت چاك گلها همه دامانها

باشد چو مرا درسرکش سر بنهم بردر
سهل است به بینم گر صد جور زدر بانها

دردی که بود از تو درمانش نمیخواهم
کان درد مرا خوشتر از جملهٔ درمانها

زان غمزهٔ تیرافگن شامل بنگر کزوی
هرلحظه همی آید برسینه چه پیکانها

عزت :

میرزا عزت شاه ابن مذهب شاه دروازی بدخشانی مرد شاعر وصاحب دیوان اشعار است (متعلق کتابخانهٔ مرحوم شاه عبدالله خان بدخشی) عزت درسال ۱۳۳۶ قمری فوت کرده است.

نمونه کلام:

غرق بحر عصیانم پارسا گریز ازمن
مست بی سرانجامم ساقیا گریز ازمن
راه مدعا گم شد درطریق خود کامی
آرزو چنین باشد ای رضا گریز ازمن

ناجی :

ملا میر خواجه ناجی ازمردم قریهء آرخود علاقهء جوی درواز ولایت بدخشان متوفی درسال ۱۳۲۲ قمری مرد شاعر ودارای دیوان غیرمرتب اشعار است ودر فارسی ولهجهء محلی شغنانی شعر میسرود.

نمونهءکلام:

مثل من عاشق برویت مبتلائی هست نیست
همچوتوسنگین دلی دورازوفائی هست نیست
درهمه عالم زتو بهتر ندیدم دلبری
درهمه آفاق جز من جان فدائی هست نیست
واله وشیدای عشقت همچو مجنون گشته ام
مثل من بیخانمان وبینوائی هست نیست

عاری :

ملا سید احمد عاری ابن عبدالرحیم ازمردم دهکدهء رضوی درواز بدخشان ومرد شاعریست که درسال ۱۳۳۶ قمری دیده ازدنیا بست.

نمونهء کلام:

آنکه از آگهی خبر دارد
گفتگو دام مختصر دارد

زین بیابان سراغ عشرت نیست
سرخوشیها همین قدر دارد
فطرتت آگهی تردد نیست
ورنه یکقطره صد گهر دارد
اعتبار دکان این بازار
مفت انکس که یکدو خر دارد
صبر کن عاری ازتشدد دهر
پیک شب نامهء سحر دارد

دروازی :

محمد سید دروازی بدخشانی متوفی درسال ۱۳۱۰ قمری دربدخشان وفرغانه تحصیل کرده وبه شعر وشاعری مشغول بوده ودیوان مرتب اشعارش از بین رفته ولی جسته جسته اشعارش باقی است.

نمونهء کلام:

غزل

کی بود یارب که سیر آنخم ابرو کنم
خویش را جا درنگاه نرگس جادو کنم
پرتو اقبال کی برفرق من تابد که تا
همچو گل رخسارهء رنگین او را بو کنم

نفحهء زان خال مشکینش اگر برمن وزد
کی تمنای ختن یا نافهء آهو کنم
دولت دارائی واقبال جمشیدی مرا ست
دست خود گرحلقه اندر حلقهء آن مو کنم
چشم دروازی اگر محرم بدیدارت شود
غیر دید ار تو یارب جمله را یکسو کنم

مسلك :

سیدملك مسلك تخلص ازمردم جوی درواز بدخشان متوفی درسال ۱۳۲۱ قمری مرد شاعری بود.

نمونهءکلام:

هرکجا جلوه گر آنماه وش بیداد است
دل دیوانه زاندوهء جهان آزاد است
سخت میترسم از آن فتنهء آفاق جهان
زآنکه برقتل من ازهرمژه اش فولاد است
باش سرگشته ومجنون به خیال لیلی
پرتو چهرهء شیرین ستم فرهاد است
مسلکا باغ جنونت زثمر خالی نیست
زین چنین طبع سلیمی که خدایت داد است

آه :

میرمحمد سمیع آه ابن سیدعزیزالله بدخشانی متوفی درسال ۱۳۲۸ قمری درفیض آباد ازجمله، شعراء آن سامان واینست نمونه، کلام او:

بازم آن حور نسب فتنه، دوران آمد
گل بسر باده بکف مست وغزلخوان آمد
جانمن ازبدنم کلفت دوری مپسند
کن تأمل نفسی حضرت جانان آمد
رفتنش سوی سفر رفتن روح ازبدن است
چیست باز آمدنش موجه، حیوان آمد
شکر ضایع نشد آن روح به حسرت دادن
آخر ای جسم فسرده به برت جان آمد
باز آغاز سفر کرد دل ازغایت داغ
آه جانسوز برآورد که هجران آمد

ناله :

سید میرک ناله برادر آه ومثل اوشاعر بوده درسال ۱۳۲۶ قمری درفیض آباد بدخشان جان سپرد ، اینست نمونه،کلام او:

دوستان بعــــد وفـاتم بوفـا یاد کنیـد
روح حرمان زده ام را به دعا شـاد کنیـد
مردم ازحسرت آن لعبت شیرین حرکات
باردیگر به جهـــان ماتم فرهاد کنیـد
ای رقیبان نفـسی عشرت پرویز کنید
نقد هستی به فنا داده وبرباد کـنیـد
نیست آسان که رسد گوهر مقصود بکف
خاك گردید چو من طرح نو ایجاد کنید
گر شود محفلی آراستـــه در گلشن یأس
به تســـلی دلم ناله وفـریاد کـنیـد

غمگین :

میرمحمد شاه، غمگین ابن میرمحمود شاه عاجز از میرزاده های محلی بدخشان ومثال پدر وخواهر خود مخفی بدخشانی شاعر وادب دوست بوده، غمگین درحالت تبعید سیاسی درشهر قندهار بسال ۱۳۲۰ قمری ازدنیا گذشت او اغلباً با خواهرش مشاعره مینمود واینست نمونهء کلام او:

گر حدیث لب جان بخش تو مشهور شود
ترسم عیـسی بزمین آید ور نجور شود
داغ شـد حسـرت وصلت بدل پرخـونم
ترسم ای شوخ کهن گردد وناسـور شود

باك أزنيش حوادث نبود عاشق را
آسمان گر به مثل خانهء زنبور شود
روى فردوس نه بيند به قيامت چشمم
بيتو گرشيفتهء خال وخط حور شود
بوى گل ميدمد ازسبزهء خاكش تاحشر
آنكه باداغ غم عشق تو درگور شود
چون شفق در دل شب غرقهء خون ميگردد
گر بروى تو مقابل شفق از دور شود

جاي آنست باين شعر تر خوش غمگين
حاسد تيره روان تو زغم كور شود

عبدالله :

عبدالله بدخشى ازمردم يفتل عليا بوده ازتصوف دم ميزد ودر راه شاعرى قدم ميگذاشت تذكره بهار بدخشان فوت او را درسال ١٣٠٢ قمرى ميداند.

نمونهء كلام او:

شكرلله مشت خاكى را معظم كردهء
جان درو بخشيدهء ونام آدم كردهء
بهر تشريف شهنشاه سريرهر دو كنون
تابه محشر قامت افلاك را خم كرده

خان ملا :

خان ملاخان متوفی درسال ۱۳۰۹ قمری ازجمله، قضات وشعرا و خطاطان بدخشانی واهل شهر فیض آباد است. او (اصول دل) نام کتاب منظومی دارد که با ابیات ذیل شروع میشود:

اصــــول دل بـرادر هـشـت قـــسـم اسـت
بـگـویـم بـاتـو هـر یـك راچـه اسـم اسـت
بـیـــان ســـازم بـرنـگ اســتـعـــارت
زاقـــــامش بـگـویـم ایـن عـــبــارت
کـــه قــــسـم اولـیـن یـار عــزیـز اسـت
بلاغت مظهر وصاحب تمیز است الخ ...

عاجز :

ملا محمد ابراهیم عاجز متوفی درسال ۱۳۲۵ قمری از اهل (شهربزرگ) وازجمله، خطاطان وشعرا،بدخشان است، تولدش را درحدود ۱۲٦۷ قمری تخمین کرده اند.

نمونه، کلام او:

حبیبم چیست نقصان کز خیالت من فراموشم
زبخت تیره همچون کاکل خوبان پس گوشم
نباشد اینقدر فرصت حیات بزم امکان را
حباب آسا به بحر زنده گانی خانه بر دوشم

حبیبی :

ملا شاه محمد حبیب حبیبی متولد درسال ۱۲٦٤ ومتوفی درسال ۱۳۳۳ قمری ازشعراء بدخشان وابیات ذیل نمونهء کلام اوست:

بجان ودل جنابت را غلام حلقه درگوشم
چرا ازصحبتت نبود فراموشی فراموشم
بیا ساقی می عشقی بجانم ریز کز مستی
جهان وگیر ودارش را به نیم حبه بفروشم
که شاید زیب دامانی شوم درمنزل مقصود
غبار آسا براه طالبان یار مفروشم

واصل :

میرزامحمدنبی واصل متولد درسال ۱۲٤٤ قمری ازجملهءشعراء ودبیرهای عهد ودرعصر امیر عبدالرحمن خان صفت دبیری دربار داشت. واصل دارای حافظهء قوی بود وگزارش خاندان شاهی دورهء امیرشیرعلیخان را درقید تحریر آورده که گویند نسخهء خطی آن درکابل موجود است ، واصل شعر خوب میسرود وغزل ذیل از جملهء اشعار پراگندهء او که دردست است نمونهء کلام اوست:

ازمیکده دربستان آمد سحری سرمست
آن فتنهء هوشیاران پیمانه‌ءمی دردست
بی غالیه گیسویش چون سنبل تر خوشبو
بی منت می چشمش چون نرگس شهلا مست
درعربده بامردم چشمان سیه مستش
آن تیغ وسنان درکف این تیر وکمان دردست
ازنسبت ابرویش کارمهء نو بالا
وزشهرت بالایش آوازهء طوبی پست
ازخجلت اوخورشید بنشست چو او برخاست
در خدمت اوشمشاد برخاست چو او بنشست
جانها به میان بربست هرگه که کمر بکشاد
دلها به فغان بکشاد هردم که میان بربست
گرجام جهان بین شد برطلعت او خندید
ورباده مصفا گشت اندرلب او پیوست
گر غازه دلاراشد برچهرهء او جا کرد
ورسرمه‌ءعزیز افتاد بردیدهء او بنشست
تا صورت آن بت را واصل بخیال آورد
ازکعبهء دل یکسر بت های هوس بشکست

عشرت :

عشرت ازشعراء آخر قرن سیزده افغانستان واز اهل کابل بوده درسال ١٣٣٤ قمری چشم ازدنیاپوشیده،غزل ذیل نمونه ایست ازکلام او:

شب هستی فرو گردید درجیب سحر نیمی
تو هم چشم تغافل باز کن ای بیخبر نیمی
زدست ژاله‌غم میوه‌ء باغ تمنایم
بخاك افتاد نیمی ماند درشاخ شجر نیمی
دلم تیر ملامت آرزو کردی هزار افسوس
درون سینه ام بشکست نیمی درجگر نیمی
رود عمر پریشانم چو ریگ شیشه‌ء ساعت
بامید وطن بگذشت نیمی در سفر نیمی
نثار مقدمش ازدیده گوهر ریختم عشرت
به هنگام خبر نیمی و در وقت نظر نیمی

اسیر:

شاه عبدالغیاث اسیر ابن شاه یوسف علی متوفی در (روشان) سال ۱۳۱۰ قمری ازشعراء شغنان بدخشان بوده آثار شعری اوبطور پراگنده موجود واینست نمونه‌ءکلام او:

کسیکه دیده رخ وعارض نکوی ترا
زسر برون نکنند یادو آرزوی ترا
بجان خرند عزیزان بوستان درباغ
نسیم اگر برساند عبیر کوی ترا

مسلم :

خدایارخان شغنانی مسلم تخلص ازشعراء بدخشان ودردربار امیرعبدالرحمن خان بود ودوبیت ذیل نمونه‌ء کلام اوست:

چون قدت اندرگلستان سروموزون است نیست
همچون رخسارت منورمهرگردون است نیست
گرچه شاخ ارغوان چون غازهء خون دل است
مثل آنرخسار آتشرنگ گلگون است نیست

مخلص:

میرزا محمد یعقوب مخلص ابن میرزاحسن خان متولد درسال ۱۲۵۸ قمری شاعر، خطاط و میناتوریست کابل واز رفقاء واصل، شامل وحیرت بوده میرزا تاعهد حبیب الله خان اغلباً به معلمی شهزاده ها مشغولیت داشت وبالاخره درسال ۱۳۳۳ قمری درکابل فوت ودرباغچه نزدیك باغ مهمانخانه قدیم درنزدیك واصل دفن شد. آثار شعری مخلص بصورت مجموعه مرتب نی بلکه بشکل پراگنده موجود میشـــود.

نمونه کلام او:

غزل

تاعــقـدهء ز زلف گــره گـیــرباز کــرد
روزم ســیــــه نمود وشـبم را دراز کــرد

زد بردلـم زنـاوك مـژگـــان چـو تـیــرهـا
ازخـواب نـاز چشم ســیـــه را چـو بـاز کــرد

ازسنبل وبـنـفــشـــه ونـرگس بـیـك نـظـر
زلف وخط و دو چشم توام بینیـــاز کــرد

مغرور شد چو دید رخ خود درآینه

برجان عالمی ستم آئینه ساز کرد

شور وفغان مابدل اواثر نکرد

هر چند بر نیاز فزودیم ناز کرد

مقبول طاعتی که به محراب ابرویش

شام وسحر به نیت خالص نماز کرد

گوهری :

گوهری یکی ازشعراء عهد امیرعبدالرحمن خان است که قصیدهء درسی ویك بیت درمدح امیر وتأمین ولایت میمنه ساخته ومطلع ومقطع آن اینست:

طرح خیری ریخت از نو کرد کار میمنه

صبر وتمکین امیری ساخت کار میمنه

گوهری باشد بگیتی تا که استقرار کوه

باداند ردست این خسرو قرار میمنه

نوروز علی :

ازشعرای دورهء امیرعبدالرحمن خان وقصیده چارده بیته درمدح او دارد که مطلعش اینست:

شکرالله که این دولت ظل اللهی

هادی خلق شد ازبادیهء گمراهی

رنـدی :

ازشعراء عهد امیر عبدالرحمن خان وقصیده‌ء درمدح او مبنی برشش بند راجع به جشن نوروزی دارد:

جشن جمشیدی سلطان جهان میمون باد

طبع رندیؒ به ثنا خـوانی او مـوزون باد

کهندل :

ازشعرای عـهد امیرعبدالرحمن خان وقصیده بیـست وچهار بیتـه درمدح او دارد که درآغاز آن میگوید:

پس ازحـمـد شـاه زمـان وزمـین

درودم بـر آنـسـرور عـالمـین

مستانشاه :

ازشعراء دوره‌ء امیرعبدالرحمن خان ودر قصیده‌ء یازده بیته‌خود در مدح او میگوید:

خـسروا دور تـو بادا‌تـا بدورانـی وجـان

ثابت وسـیـر همچـون ثابت وسـیاره گـان

محمد رفـیق :

ازشعراء دوره‌ء عبدالرحمن خان ودریك قصیده پنجاه بیته دولت او

را تبریك میگوید:

ایاچهر خورشید شاهنشهی
بتو باد زیبنده تخت مهی

مشتری :

ازشعراء عهد امیرعبدالرحمن خان ودر قصیده بیست ویك بیته عید او را تبریك میگوید:

عهد رمضانست ومیخواهم بصدشوق تمام
تهنیت گویم بشاه نیکبخت ونیکنام

جبار :

ازشعراء عهد امیرعبدالرحمن خان ومخمسی درهفتاد بند درلزوم اطاعت به امیر سروده که یك بیت آن اینست:

امرخدا و امر رسولش مقرر است
امر امیر نیز چو فرض مقدر است

غلام :

ازشعراء متعلق عهد عبدالرحمن خان وقصیده ومخمسی درمدح او دارد که یك بیت آن اینست:

اول صفات ذات قـــــــدبـه خدانوشت
حـمد وسپـاس خـالـق ارض وسـمـاء نوشت

فقیر احمد :

ازشعراء عهد امیر عبدالرحمن خان وقصیده‌ء در دین داری امیر دارد که یك بیت آن اینست:

از قضاء گردش ایام ودور با ثـــــــــواب
میر افغان گشت بر برج فلك همچون سحاب

میرعلی خطیب :

ازشعراء ومامورین امیرعبدالرحمن خان وقصایدی درمدح او دارد که مطلع یکی از آنها اینست:

شـهـا زلطف خداوند شـاد وخندان بـاش
بملك پـادشـهـی وارث سلیـمـــان بـاش

سائل :

ازشعراء عهد امیر عبدالرحمن خان وقصیده‌ء درتبریك آمدن امیر ازهند دارد. مطلع آن اینست:

والی مِلك خـــراسان بـه پشـاور آمـد
گـوئـیـــا مـهـر جـهـانـتـاب زخـاور آمـد

موسی خروتی :

ازشعراء مداح امیرعبدالرحمن خان است مطلع یکی ازقصاید او اینست:

کوکب سورش به برج سعد سر بر میزند
رخش اقبالش قدم بر چرخ اخضر میزند

میرزا عبدالرحیم :

ازشعراء عهد امیر عبدالرحمن خان است و در مدح او گوید:

دگر زینت دهم رخسار کاغذ را به مشك تر
که چون مفلس بجز رنگ خودم درجیب نبود زر

میرزا محمد اکبر :

ازشعراء معاصر امیرعبدالرحمن خان است که مطلع یکی ازمدایح او به نسبت امیر اینست:

دوش درخوابم بدیدم شوخ طنازی نگار
سروقدی ماه خندی دلربایی گلعذار

میرزا غلام حسین

ازشعراء مداح امیرعبدالرحمن خان است، نمونهء‌کلام او:

الحمد که از موهبت ایزد دا دار
زد شاه حمل خیمه بصحرای ده وچار

نطق علی :

از شعراء دورهء امیرعبدالرحمن خان ودریکی ازمدایح خود دربارهء امیر چنین آغاز میکند:

امد بهار وسبزه شد وگل شد آشکار
ازصنع کردگار جهانست لاله زار

محمود :

ازشعراء عهد عبدالرحمن خانست ودرمدح اوگوید:

شب گذشته کزین روزگار پرشروشور
دلم زصحبت اهل زمانه شد منفور

احمد

از شعراء دور... ...عبدالرحمن خان است ودر مدح او گوید:

بلبل ازنطق کشا عقده بذکر داور
باز درمدح شهنشاه عدالت گستر

عارفی :

ازشعراء دورهء عبدالرحمن خان ومداح اوست، دریکی ازمدایح خود گوید:

ای دل بیا ومدح شهنشاه کن بیان

تاوارهی زقید غم وغصهء جهان

سید :

ازشعراء عهد امیرعبدالرحمن خان است ودر مدیح او میسراید:

مرحبا ای شهریار عادل روشنضمیر

صدر سلطانان عالم مفخر تاج ونگین

یوسف :

ازشعراء دورهءعبدالرحمن خانست ودروصف ارگ شاهی او میگوید:

زهی ارگی که همچون قصر رضوان

حضور آور بود زان طاق و ایوان

شیراحمد :

ازشعراء قصیده گوی دورهء امیرعبدالرحمن خانست ودر مدح اوگوید:

چو آغاز کرده بروی جهان

فلك شیوهء شهر یاری عیان

بزم :

بزم ازشعراء عهد عبدالرحمن خانست که درعودت امیر ازهندستان

میگوید:

دوش دیدم که یك مه تابان
دربرم آمدست جلوه کنان

احمدی :

ازشعراء دوره، عبدالرحمن خانست که درمدح امیر میسراید:

نکبت عالم تمام یافت زعدل انصرام
تاکه بنام خوشت کلك ازل زد رقم

محسن :

ازشعراء دوره، امیر عبدالرحمن خان است ودرمدح او گوید:

زهی حدایق حسن تورشك خلد برین
فروغ چهره، تو نور بخش حورالعین

تاجر :

ازشعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و مدیحه سراست درمدح او گوید:

بسیماسیم رشکی خسرو خاورازآن دارد
که بروی نقش نام خسرو گیتی ستان دارد

غافل :

محمد مراد غافل دروازی ابن محمد سعید دروازی ازشعرا ءبدخشان واشعار پراگنده اش موجود میشود ،او درقرن چهارده، هجری بعد ازفوت پدرش (متوفی سال ۱۳۱۰قمری) ازدنیا گذشته است:

باعزم سر کوی توهر گه که خرامم
دوران سرتسلیم نهد زیر لجامم
بریاد رخت شب چو کشم آه جگرخون
تا صبح دمد صد چمن لاله ببامم
ای شمع صفا بخش دل وکلبه، محزون
همچون سحر عید درخشان زتو شامم
هرگه سخن ازخلق جمیل تو نمایم
صد بوی قرنفل دمد ازطرز کلامم
غافل زسر لاف به جمهور رقیبان
درحضرت سلطان جهان گفت غلامم

نادم :

میرزا محمد یحیی نادم میمنه گی ازشعراء دوره، امیر حبیب الله خان و دارای دیوان اشعار ومتوفی سال ۱۳۶۷ قمری به عمر ۷۹ سالگی است.

غزل ذیل نمونهٔ کلام اوست:

دمی کز پنجهٔ مشاطه از رویت نقاب افتد
عجب نبود گر آئینه زدست آفتاب افتد
لب لعل تو هر گه درسخن گوهر فشان گردد
مرا ازدیده ای سیمین بدن یاقوت ناب افتد
بپای افگند دل را گرچه چشمت شکوه کی زیبد
زفرط بیخودی ازدست مستی گر کباب افتد
چسان دل پای دارد فتنهٔ بیدار چشمت را
که گرشیراست چون خرگوش زین آهوبخواب افتد
چو من صدنیم جان ازیک تبسم میتوان کشتن
چه حاجت ترک من چین برجبینت ازعتاب افتد
برای شوق وصلت ای جوان پیرانه سرنادم
چو طفل اشك درهر گام بر رو ازشتاب افتد

ندیم بلخی:

پادشاه خواجه ندیم ابن میرزا رحمت الله متولد درسال ۱۲۵۲ قمری مرد خوش نویس، شاعر واز اهل بلخ بوده دارای کلیات شعر است مرگ او بعمر ۸۴ درسال ۱۳۳۶قمری درمزار شریف اتفاق افتاده ، اینست نمونهٔ کلام او:

بسر افتاده مرا آتش سودای کسی
هست اندر دل غمدیده تمنای کسی

در دل ودیدهء من غـــــیـر نیاید هرگـز
که دل ودیده شـده منزل ومـاوای کـسی

مجذوب :

حافظ نور محمد مجذوب مرد وارسته ازدنیا ، صوفی وشاعر کم گوی ازاهل کابل است اشعار خودشرا مرتب وجمع نه میکرد آثار پراگنده اش موجود و فوت او مصادف سال ۱۳۰۸ شمسی وقوع یافت، وحیات اوگاهی درحلقهء ادبی نائب السلطنه نصرالله خان میگذشت

نمونهء کلام:

دست اهل جود بادامان احسان آشناست
پنجهء عشاق با چاك گریبان آشناست
پادشاهی نیست الافقر وکنج عافیت
بینوائیهای ما باطبع شاهان آشناست
مطلع الانوار فیض صبحگاهی میشود
چون سحرهرکس که باخورشیدرویان آشناست
شکل سنبل میکند ایجاد دود آه من
خاطرم یعنی به آن کاکل پریشان آشناست
بیحضورت درتماشا گاه گلزار بهشت
صبح مجذوب تو باشام غریبان آشناست

فارغ :

حافظ محمد اکبر فارغ ابن حافظ مجذوب ازشعراء دوره‌ء امیر حبیب الله خان وحیات است. اشعار پراگنده اش موجود و نمونه‌ءکلام او این است:

دلم را تاسروکاری به آن سیمین تن افتاده است
چوسیماب اضطرابی درسراپای من افتاده است
مراتادر کمین آندلبر صید افگن افتاده است
زحسرت ازغزالان چشم زخمی برمن افتاده است
کجا دارد گلی چون نازنین من درین گلشن
که بلبل را هوای همنوائی بامن افتاده است
اگر بلبل هزارآه وفغان در گلشن اندازی
پسند خاطر گل طرز فریاد من افتاده است
بسودایش چونی فارغ نیم از زار نالیدن
دل من همنوا تا بافغان وشیون افتاده است

قتیل :

عزیز الله خان قتیل ابن سردار نصرالله خان نائب السلطنه ازشعراء دوره‌ء امیرحبیب الله خان متوفی درسال ۱۳۵۲ قمری است، اشعار پراگنده اش موجود وغزل ذیل نمونه‌ء ایست ازکلام او:

گلستان برگ گلی مانند آن رو هم نداشت
همچو آن مومشك اذفرناف آهو هم نداشت
ای کمان ابرو باحوال شهیدی رحم کن
کونشانی از خدنگ تویه پهلو هم نداشت
جستجو کردیم اطراف چمن را همچوآب
بوستان سروی به مانند قد او هم نداشت
دوش میزد درچمن سنبل زرنگ خویش لاف
خوب دیدم پیش گیسوی کسی بوهم نداشت
ماه باحسنش همیزد دوش لاف همسری
بارخ او چون مقابل کرهمش روهم نداشت
بهلهء او بازبان حال گوید این سخن
نازکیهای میان یار را موهم نداشت
ازغمش دیوانه گشتم کرد از بندم رها
گردن ما لایق زنجیر گیسوهم نداشت
بازاین قلب حزینم را قتیل آن مه شکست
آخر این آئینهء ما باب زانو هم نداشت

تائب :

میرزا احمد علی تائب ازشعراء عهد امیرحبیب الله خان است که در دورهء امانیه کشته شد درسنه ۱۳۳۸ قمری آثاری پراگندهء او موجود واینست نمونهء کلامش:

شکستی

برو رونق مهر انور شکستی
ز موقیمت مشك وعنبر شکستی

چو ازحقهء لعل لؤلؤ نمودی
عیان قدر یاقوت وگوهر شکستی

به گشن چو شمشاد قامت کشیدی
شدت بنده سروصنوبر شکستی

ببستی بمن چون تو پیمان کشتن
چرا عهد خودای ستمگر شکستی

اگر ز اهدآن چشم وابرو بدیدی
زمحراب گشتی ومنبر شکستی

چو مستغنی ای طوطی خوش تکلم
بشیرین لبی شان شکر شکستی

الهی ببازی بدلخواه تائب
چناغی که ای ماه پیکر شکستی

آزاد :

میرمحمد علی آزاد کابلی ابن قاضی میرمحمد حسن متولد درسال ۱۲۹۸ قمری ازمنشیان وشعراء دورهء حبیب الله خان ودارای دیوان اشعار ومؤلف بعضی رسائل ومدون جنگ اشعار وناظم گلستان معروف

سعدی وفاتش درسال ۱۳۲۳ شمسی درکابل وقوع یافته واین است نمونهٔ کلام او:

ماو بلبل درگلستان ناله سرخواهیم کرد
ازتو وگل قصه ها بایکدگر خواهیم کرد
من زپای آبشار وبلبلان ازشاخسار
باغ را زاشك وفغان زیروزبر خواهیم کرد
ازخم زلفت مطول قصه ها خواهیم گفت
وز دهانت یك حدیث مختصر خواهیم کرد
یك شبی چون شانه درزلف توره خواهیم برد
نافه را زین غصه خون اندر جگر خواهیم کرد
گرچه درعشق تو میباشیم ازخود بیخبر
خلق را ازسختی این ره خبر خواهیم کرد
رازما ودل چو رسوا گشت ازطفل سرشك
درمیان مردمانش دربدر خواهیم کرد
گر بهار آزاد این سان افگند برما نظر
بعد ازین صرف نظر زاهل نظر خواهیم کرد

فرحت :

پاینده محمد خان فرحت ابن عبدالقدوس خان اعتمادالدوله ازشعرای جوان عهد امیرحبیب الله خان وتا هنوز مشغول غزل سرائی است . اینست نمونهٔ کلام او:

زکشت زندگی ای خرمن گل
همین داغ تو باشد حاصل من
صدای ناله درگوشم نیامد
مگر کر گشت زنگ بسمل من
ندارم اختر طالع که آید
مه بی مهر من درمنزل من

وله

دولت افغانیان پاینده باد
فرحت افغانیان پاینده باد

شایق :

میرغلام حضرت شایق ازشعراء متاخرین دوره‌ءحبیب الله خان است وحیات دارد شایق دارای اشعار وآثار متنوع وشیرین وغزل ذیل نمونه‌ءکلام اوست:

غزل

داغ عشق تو بجان هر که خریدار نبود
او به پیش من سودا زده هشیار نبود
بعد مردن هم از آن کوچه گذرخواهم کرد
تانگوئی دل بیچاره وفا دارنبود
می شود باعث بی آبي شمشیر کسی
ورنه خون ریزی ما این همه دشوار نبود

صبحدم رفته خیابان به خیابان گشتم
همچو روی تو گلی در همه گل زار نبود
گل خود را به کف هرکس وناکس میدید
خوب شد خانه‌ء بلبل سربازار نبود
دانم از راه کشیده است ترا شکوه‌ء غیر
ورنه ازکلبه‌ء تاریك منت عار نبود
راهب ازدیر هم امروز مرا داد جواب
گردن بسته‌ء من قابل زنار نبود
همه کس کشتن منصور تماشا میکرد
بجز انصاف که هرگز به سردار نبود
کاکلت واقف احوال پریشان منست
بتو درد دل ماحاجت اظهار نبود
آمد آن دم سر بالین من آئمایه‌ء ناز
که دل رفته زخود شایق گفتار نبود

بسمل:

استاد محمد انور بسمل ابن ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات متولد درسال ۱۳۰۶قمری ازشعراء غزلسرای دوره‌ء حبیب الله خان وعناصر اداری امروز وصاحب اشعار ودیوان آبدار وتابداری هستند که هنوز به طبع نرسیده وحال هم شعر می سرایند، غزل ذیل نمونه‌ء کلام اوست:

بی غبـار ازگـلشن الفت هـوائی بـرنخـاست
گـرد طـوفـان ها گل وبوی وفـائی بـرنخـاست
نـاله از دلهـا بسی سـرزد به عـشق امـا چه سود
آنچـه کـار کس رسـد ازوی بجـائی برنخـاست
عـشـرتی دارد جـهـان اول ولـی پایان کـار
هـیچکس زین انجمن بی هایهـای برنخـاست
وسعت مشرب کمینگاه عیوب خلق نیست
گرد آهوئی درین صحرا زجائی برنخاست
جـان دهم زیر فـشـار نـازت امـا ازلـبم
پیش کس پاس ادب بنگر که وائی برنخـاست
نـغـمـه ات ازپرده می آرد برون مـستـور را
غـیـر آفت مطرب ازسـازت نوائی برنخـاست
غـیـرکلک زینهـار امـداد مـا افـتـاده گـان
درطریق عـشق ازدسـت عـصـائی بر نخـاست
زیر گـردون فتنه ها خفته است امـا زان میـان
چون دل بسمل که خونگردد بلائی برنخـاست

فــراهی :

محمد یعقوب فراهی متولد درسال ۱۲۸٤ قمری تولد درفراه وتحصیل درهرات وسفر درکابل کرده جزء مجلس بیدل خوانی نائب السلطنه نصرالله خان گردید. فراهی ازشعراء دوره‌ءامیر حبیب الله خان وصاحب آثاری ازقبیل راهنمای فراه، تذکره‌ء آتش فشان، دیده‌ء یعقوب وکنج شهیدان است،فراهی درلغت وادب فارسی، عربی وترکی دست داشت ودرفن معما متخصص بود بسرودن اشعار نیز میپرداخت مرگ او دردوره‌ء نادرشاهی واقع شد نمونه‌ءکلام او :

معما باسم رسول:

نموده ازمـــــهء روی تــو جـــانـان
مــیـان آفـــتـــاب وماه مــیـزان

قصیده درتاسیس دولت نادرشاهی وسقوط حکومت اغتشاشی حبیب الله بچه‌ء سقاء:

شکرالله ملك را الطاف سبحانی گرفت
ازیمن یعنی جنوب انفاس رحمانی گرفت
آمد ازفضل خدا درنهر شاهی آب ریخت
باز احمد شاه ثانی تخت درانی گرفت
شکرالله کز عنایات خداوند جهان
شه نادرخان غازی ملك افغانی گرفت

لشکر امداد حق را قورخانه گومباش
رایت فتح وظفر اعیان روحانی گرفت
تازه شد جانهای ملت ازبهار بخت شاه
دردماغ جمله ملت نشه‌خانی گرفت
بود بابختش سعادت کزیمین وزیسار
شیوهء تبریك را روسی وبرطانی گرفت
برجهان تابید نور دولتش خورشید وار
کار این کشور زظلمت طرز نورانی گرفت
چون بهر دل بود برجا این نشست خسروی.
زین بشارت ملك وملت خط عرفانی گرفت
عار نبود گر دو روزی دزد برما حکم یافت
دیو هم دریك زمان تخت سلیمانی گرفت
چشم زخم حاسدان بر ملك وملت راه زد
ان یکاد دفع آن ازفرقرآنی گرفت
می شناسد اهل خبرت نیکی سال ازبهار
مرعدالت را اثر ازبرج میزانی گرفت
شومی اهل شقاوت هم بدیشان باز گشت
برج عقرب برعقارب تیر بارانی گرفت
دین ودولت گشت هم آغوش درمهد بقا
تاشهاب نجم بختش رجم شیطانی گرفت

هم برامد بخت مایان را طلوع ازاتفاق
هم انیس آمد باصلاح وسخندانی گرفت
وضع صندوق عرایض بهر تسهیل عموم
نکته بر زنجیر عدل شاه ساسانی گرفت
پوچ مغزان وطن رارفت نخوت از دماغ
جهل معدوم آمد ودانش درخشانی گرفت
سال اعدام سقاء دزد و دور نادری
نکتهء تاریخ را فکرم به آسانی گرفت
هست شایان برفراهی گز زیمن بخت شاه
رسم قاآنی سپرد وطرزخاقانی گرفت

ندیم کابلی :

عبدالغفور ندیم ابن غلام حیدر کابلی متولد درسال ۱۲۹۶ قمری و متوفی درسال ١٣٣٤ قمری ازشعراء شیرین زبان دورهء امیرحبیب الله خان ودارای دیوان مطبوع ورسالهء چاپی درصرف فارسی است.

ندیم درآن دوره بین محیط کوچك ادبی کابل محبوبیت زیاد داشت واینست نمونهء کلام او:

زسینهء داغ توگل کرده لاله زار اینست
دلم بیاد تو خون گشته نوبهار اینست
بباغ آمدی ومن به بلبلان چمن
شدم بناله که انسروگلعذار اینست

مـرا بـه بلـبـل شـیـدا نمـود غـنـچـه وگـفـت
کسیکه خون شده ازدست آن نگار اینست
بـخـاك من گـذرد یـار گـویـدش اغـیـار
شـهـیـد تـیـغ نـگـاه تـرا مـزار ایـنـست
ندیم را که بـه جز عـشـق کار وباری نیـست
مکن.ملامـتـش آخـر کـه کـار وبار ایـنـست

بیتاب:

استاد عبدالحق بیتاب متولددرسال ۱۳۰٦ قمری ازفضلاء وشعراء عهد امیرحبیب الله خان و دارای آثار ودیوان بدایع اشعار واز رجال پارساء کابل است بزرگترین قسمت عمر خودشانرا درتعلیم وتدریس اولاد مکاتب تا امروز میگذرانند. بیتاب ازشعرای مشهور غزلسرای کابل بشمار میرود وغزل ذیل نمونهء کوچك طبع سرشارش است:

به زور

جامـهء هـسـتـی فـلـك افـگـنـد بـردوشم بـزور
این مـتـاع کـس مـخـر را بـرکـه بـفـروشم بزور
جـامـه هـا بـافـد بـرایـم رشـتـهءطول امل
گـرچـه مـیـسـازد فـنـا آخـر کـفـن پـوشم بـزور
عمر رفت ومن همان غافل زپشت کار خود
سورخیزاند مگر زین خواب خرگوشم بزور

زآن تنك ظرفان نیم کزجرعه، بیخود شوم
ساغر سرشار چشمی می برد هوشم به زور
گربدینسان فتنه انگیزی نماید قامتش
میکند حرف قیامت را فراموشم بزور
من که عمری دامن تقوی زکف نگذاشتم
چشم بد مست تو آخر کرد می نوشم بزور
اینقدر سروچمن مغرور رعنائی مباش
برکند این جامه ات سرو قباپوشم بزور
طفل اشکم دختراز راشبی مستانه گفت
میرسد روزیکه پستان تو میچوشم بزور
این همه بیتابی وشور وفغان من چه شد
سردی دوران اگر ننشاند ازجوشم بزور

مستغنی :

عبدالعلی خان مستغنی وردکی از اساتید شعراء دوره‌ءامیرحبیب الله خان ودارای طبع بسا روان وصاحب کلیات شعر است، این شاعر معروف درهر دو زبان فارسی وپشتو نظم رابسهولت نثر مینوشت وآثار او بطور پراگنده درمطبوعات افغانی منتشرگردیده ولی متاسفانه کلیات او تا هنوز بطبع نرسیده است، مستغنی شاعر قصیده سرا ودرمحیط ادبی عهد امیرحبیب الله خان درصف اول شعرای افغانستان قرا داشت و دوره‌ء آغاز تجدد ادبی را درمملکت درك نمود وبالاخره درسال ۱۳۵۲

قمری چشم ازجهان فانی بست ودرکابل مدفون شد.

نمونهء کلام او:

اندرز بشعراء وطن

حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون
هیچ است حرف تنگ دهان وکمر کنون
درفکر سروقامت وسیب ذقن مباش
حاصل ازین نهال نگردد ثمر کنون
لعل لب است وگوهر دندان خیال محض
میجوی کان لعل ونشان گهر کنون
عناب لب چه باشد وبادام چشم چیست
باید نمود زینهمه صرف نظر کنون
گرداب غبغب است کدام ای غریق وهم
لازم نباشد اینهمه دوران سرکنون
تشبیه واستعاره، چندین هزارسال
بگذار وشعرگوی بطرز دگرکنون
راهی که بی سپر شده چندین هزار بار
راهی دگر بگیر وازان درگذر کنون
بگذشت ورفت قصهء ماضی دگر مگوی
مستقبل است وحال زمان معتبر کنون
گر عاقلی نسب منمای وحسب مگوی
علم است وجهل مایهء عیب وهنر کنون

هر عصر اقتضای دگر دارد ای لبیب
توپ وتفنگ برد زتیر وتبر کنون
لازم بود مناسب هر عصر کار وبار
عصر دگر بود تو وکار دگر کنون
مجبور اقتضای زمانست هر که هست
باشد به متقضای زمان خیر وشر کنون
اهل سخن هر آنکه بود دروطن بگو
می گو به وصف اهل وطن شعر تر کنون

صحرا

به تنگ ازخانه شد بردم دل دیوانه درصحرا
بکام دل توان زد نعرهء مستانه درصحرا
برقص آیم بسان گردباد ازشوق آزادی
گر ازمن گم شود ای خضر راه خانه درصحرا
اگر ازخانه شبها درشکنج قبر میخوابی
پی تفریح خاطر سیر کن روزانه در صحرا
پرستش کن بیا ای گبر درکیش یقین لاله
که دارد ازدل پرداغ آتشخانه درصحرا
فزود از انس منزل وحشتم یك چند میخواهم
شوم باآهوی وحشی صفت همخانه درصحرا

اگر چون غنچه ازسیر گلستان تنك میگردد
بیا بکشا دلت ای عاقل فرزانه درصحرا
به خویش ازقید آب ودانه منزل را قفس کردی
همین یکقطرهء اشك است آب ودانه درصحرا
چو سیل ازخود برد مستانه ات کیف هوای او
نباشد میکشان را حاجت میخانه درصحرا
کنون درشهر کابل کیست مانند تو مستغنی
که تا گوید غزل زین رنگ استادانه درصحرا

قاری :-

حافظ عبدالله قاری ازاساتیذ شعراء وفضلای عهد امیر حبیب الله خان ودرعالم شعر وادب معروف عالم ادبی افغانستان بود ،قاری درادب فارسی وعربی تسلط داشت وخط خوش می نوشت عمرش را درتدریس وتعلیم اولاد مکاتب وتصنیف وتراجم کتب درسی وادبی به سررسانید وتقریباً هژده رساله وکتاب درین موضوع نگاشت که اغلباً به طبع رسیده، دیوان اشعارش در لاهور چاپ شده وقاری که درسال ۱۲۸۸ قمری درشهرکابل درخانه پدرش حافظ قطب الدین بدنیا آمده بود درسال شمسی ۱۳۲۲ درشهر کابل ازدنیا گذشت درحالیکه هفتاد وپنجسال عمر ، دوجایزه ادبی از انجمن ادبی کابل ونشان درجهء دوم معارف ازوزارت معارف ولقب ملك الشعرائی ازطرف پادشاه افغانستان

حاصل کرده بوذ، قاری آدم متقی ومتواضع صوفی مشرب ونیکنام بوذ، اینست نمونهء کلام او:

غزل

پنجهء شور جنون پاره گریبانم کرد
بازسودای کسی بیسروسامانم کرد
دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم
آنقدر ریخت که تن غرقهء طوفانم کرد
سخن روی تو با او به میان آوردم
رفت چندان زخود آئینه که حیرانم کرد
ماجرای غم پنهان تو گفتم به سرشك
گشت غماز واین گفته پشیمانم کرد
نیست درسر هوس جلوه رنگین بهار
شعله خویش وگلی داغ گلستانم کرد
بیوفائی گلی یاد من آمد قاری
مضطرب نالهء بلبل به گلستانم کرد

گوزك :

حاجی محمد اسمعیل خان معروف به «سیاه» که متخلص به گوزك ازفضلاء بنام هرات وازشعراءمشهور نقاد وهزال افغانستان در دورهء امیر حبیب الله خان است حاجی ثقلت عهد امیرعبدالرحمن خان پادشاه

خشمناك افغانستان رادیده وبزودی از ماموریت های رسمی کناره گرفت لو به نقایص حیات اجتماعی مملکت مساس کرده وشکست اخلاقی، اداری ومدنی کشور را احساس نموده بود، لهذا لب به انتقاد وتشریح معایب کشور ، اما حیات حاجی مصادف باعهدی بوده که نظام استبدادی ومطلق العنانی حاکم و آزادی بیان معدوم وهر گونه قوانین مطبوعاتی مفقود بوده پس بناچار راه هزل وشوخی پیشگرفت وبه هجا ومسخره گی که خریدار بسیار داشت پرداخت واو تخلص رکیك ومضحکی قبول ، ونزدیکی بامتنفذین مملکت اختیاروآنگه آزادانه بانتقاد اجتماعی مشغول شد، حاجی کلیاتئ مبنی برغزل وقصیده، رباعی ومثنوی وغیره درین موضوع تدوین نمود که متاسفانه هنوز بچاپ نرسیده، مگر قسمتی ازآن که به تحریف عمدی واغلاط بسیار درسال ۱۳٤۸ قمری درهرات طبع گردید ، درهرحال حاجی در نظم پخته ودرمضمون مبتکر، درعلوم ادبی مسلط ودرتاریخ ادبی افغانستان اولین شاعر آزاد انتقادی واجتماعی است که در هرات چشم ازدنیا پوشیده است.

نمونهء کلام:

قصیده

شبی به جیب تفکر فرو ببردم سر
که پا بلجهء معنی نهم بطرز دگر
قصیدهءکنم انشاءتمام مدح وغزل
ویا حکایتی از رفتگان بحربه بر

سروش گفت که ای عمر خویش کرده تباه
بلهو ولعب به بیهوده روزگار بسر
چه لایقست تراحمد خالق کونین
چه نسبت است ترا نعمت شافع محشر
زبان قاصر وتعریف چارده معصوم
بیان کاسد وتوصیف حضرت جعفر
نه قوتی که ستائی چهار گوهر پاك
نه جرأتی که کنی وصف ساقی کوثر
نه سعدی که ترا علم ومعرفت حاصل
نه انوری ونه بیدل نه میرزا مظهر
بلاغت تو بفن ظرافت افتاده
تو هم زپند احباء خویشتن مگذر
بگو چگونه رسیدی بوصل دلداری
که از حیاسرو پا مخفی است درچادر
اعوذ گفتم وبعد ازتنخع وآروغ
شروع قصه نمودم بدین تنحخ از بر
بصدر مسند عزت نشته بودم دوش
چنانچه ضابط پاتخت برسر دفتر
حشم به پیش وخدم ازقفا غضب آلود
عرق زچهره دوان چون موکلان سقر

نهاده عود برآتش کشاده نافهء مشك
رسید قاصدی ازطرف قریهء «عنبر»
کشید نامه سربسته وبدستم داد
شبیه نامهء اصحاب راست درمحشر
ستاده شد به ادب گوئیا زطرف سپاه
چو هد هدی که دهد نامه را بقوه پر
نوشته بود زحاجی «عزیز» باد پیام
به آن نتیجهء دانش بانسرو سرور
به آن محیط کمال و بآسمان جلال
بانگریوهء دانش به نردبان هنر
به عندلیب خوش الحان عالم تجرید
بشاهباز شکار افگن همایون فر
که ای عدیل تو در روزگار لم یوجد
وای بمثل تودر کار زارلم بنظر
به نزد فکر تو پست است رفعت بالون
به پیش ذهن تو کند است حدت موتر
بدرب حجره ات استاده هرسحر خاقان
بکفش کند تو خفته است هرشبی قیصر
سرت زنخوت کبر وغرور بادتهی
تنت قوی ودلت شاد وبر کفت ساغر

مشایخند ترا درحدیقه چون طلاب
مدارس اند ترا درسفینه چون چاکر
بخیل توست همه مالدار چون مسکین
به نزد تست خوانین سوار چون نوکر
مباد مجلس عیش تو هیچ گه خالی
زجام باده صافی وخواندن ششدر
به برج عصمت وعفت مراست ساجد
الخ ....

نمونه غزل

دوشینه بلبلی بنوا خواند زار زار
یارب چسان رسد زپی این خزان بهار
آیا گهی بود که ببینم به چشم خویش
(هیئت)(۱)زشهر گم شود و(میر)(۲)ازمزار
تاکی بفرق بالش عزت بخواب ناز
زانسان سری که هست سزاوار پای دار
آن شرط مردمی است که بر لب نهد چپوق
وین آدمیت است که برلب نهد سگار

۱- عبارت ازهئیت ریاست تنظمیه، هرات که حکومت ملکی ونظامی دردست داشت.
۲- کنایه از متولی یکی از مزارات متبرکه هرات

هم خانه میبرند هم ازشوق می خورند
گروقف نذر و هدیه مسمی شود منار
ظلمیکه بر رعیت مظلوم می رود
ازدست جور محصل وتکلیف کار دار
حقا که بود وباش ومحل معاش نیست
جز دفع ظلم ظالم ویاعدل ویا فرار
چرخ اربدین روش دوسه روزی قدم زند
سنگ سیاه بارد ازین نیلگون حصار
ازباب اعتبار به معنی نبرده پی
ورنه زشرم آب شدی وقت اعتبار

از یك غزل دیگرش:

کاش ارباب ریاست همچو من رسوا شود
پای همت سر شود یاسر بجای پا شود
تا ترا زوی جزا ناید به میدان قصاص
کی درین بازار جنس آرزو سودا شود
پردهٔ این راز ازنطق کسان نتوان کشود
«گوزکی» باید که تا این راز ها پیدا

رسول :

عبدالرسول خان متخلص به «رسول» ازشعراء دوره، امیرحبیب الله خان است گرچه دیوان مستقلی از و دردست نیست، مگر آثار پراگنده اش موجود وبعضاً درمطبوعات افغانستان منتشر گردیده است
اینست نمونه، کلام شاعر:

انتباه

چقدر شعله اثر ناله وفریاد کنم
شکوه ازسوزش داغ شرر ایجادکنم
خاك پروانه دل بر سر خود باد کنم
تا ترا باخبر از حیله، صیاد کنم
دل بیداد ترا طرز نیاز آموزم
شمع خاموش ترا رسم گداز آموزم
خبرت هست چه آتش به جهان افتاده است
شرر برق جهانسوزبجان افتاده است
درچمن برق چمن سوز خزان افتاده است
آتش اندر پرپرواز فغان افتاده است
موج سیل ستم خانه بر انداز رسید
دشمن حسن بنهار چمن ناز رسید
مجمر داغ دل سوخته آتش خیز است
ساغر آبله ازدرد شرر لبریز است

آن قـدر آتش درد دل بلبـل تیـز است
که همان بوی گلش بهر فغان مهمیز است
شیـون بیکسی بلبل بسمُل بشنو
نوحـهء درد دل ازعـاشق بیـدل بشنو
خانهء خـانه خرابی شرر مل مینا ست
سنگ سـار ستم جور تغـافل مینا ست
یعنی مـاتم کدهٔ نوحهٔ قلقل مینا ست
آه مینـای شکسـتـه دل بلبل مینا ست
شد پریخـانهء آن نشـه سـرشـار جنون
مـونس بادیه پیمـائی درد مـجنون
نگهت مرغ اسیـری قـفس مژگـانست
مژه بکشا که تماشای چمن عریان است
پیش پرواز نظر اوج فلك حـیرانست
سیـر افلاك نمودن چقدر آسان است
قـفل غـفلت بدر دیدهء مـینا زدهء
سنگ برشیشـهء صد جلوه تماشا زدهء
جلوهء جـور خزان تا بنظر مـیگردد
عـقرب غم بسرلوح جگر مـیگردد
روح پروانهءدل گـرد شـرر مـیگردد
نـاله آوازه پی سـوز اثر مـیگردد

خامه مشاطه رخساره ء درد است اینجا
که مداد قلم ازچهره ء زرد است اینجا
بحر احمر بخدا دیدهء گریان کسی است
پرتو نور نظر یوسف کنعان کسی است
گوهر اشك همان لولوی عمان کسی است
گردش چرخ کهن تابع فرمان کسی است
که شرر درسرو سامان تغافل زده است
آتش شوق بر اسباب تجمل زده است
تو بجز نام به اسلام چه نسبت داری
به پیمبر تو چه اخلاص وعقیدت داری
چه نشان ازعمل صالح امت داری
به چه کردار تو امید شفاعت داری
کفر را عار ازین ضعف مسلمانی تست
شعر را شرم ز رسوائی و بد نامی تست
بکن ازصاحب دین جان برادر شرمی
ای مسلمان بکن ازهمت کافر شرمی
از رسول عربی شافع محشر شرمی
وزشهء کون ومکان ساقی کوثر شرمی
بدو مثقال درم گوهر ایمان منفروش
بدو عالم شرف نام مسلمان مفروش

محمود طرزی :

محمود طرزی پسرغلام محمد خان طرزی متولد درسال ۱۲۸۵ قمری ومتوفی درسال ۱۳۵۳ قمری دراستانبول. مرد فاضل نویسنده وشاعر متجددی بوده صاحب مکتب تجدد اوبی درافغانستان بشمار میرود او در دورهء امیر حبیب الله خان به نشر روزنامهء مشهور سراج الاخبار وروزنامهء سراج الاطفال ومؤلفات وتراجم خویش پرداخته انقلابی ، درمحیط ادبی وسیاسی افغانستان تولید نمود آثار این شخص گرچه ازحیث لفظ وادب متوسط ونظمش افتاده تر است اما منحیث معنی ومضمون حق تقدم وپیشتر وی دردورهء تجدد ادبی افغانستان دارد واینست نمونهء اشعار او:

بگذشت ورفت

وقت شعـــر وشاعـری بـگذشت ورفت
وقت سـحـر وسـاحـری بـگذشت ورفت
وقت اقـدام است وسـعـی وجـد وجـهـد
غـــفـلـت وتـن پـروری بـگـذشـت ورفـت
عـصـر، عـصـر مـوتـر وریـل است برق
گــامـــهـای اشــتـری بـگذشت ورفت
کـیـمـــیـا ازجـمـلـه اشـیـاء زر کـشـد
وقـت اکـســیـر آوری بـگـذشت ورفـت

تلگراف آرد خبر ازشرق وغرب
قاصد ونامه بری بگذشت ورفت
شد هوا جولانگاه آدمی
رشک بی بال وپری بگذشت ورفت
گفت محمود این سخن را وبرفت
سعی کن تنبلگری بگذشت ورفت

عبدالرحمن :

یکی از شعراء ونویسنده گان متجدد وجوان دوره‌ء امیرحبیب الله خان است که نظم ونثر او در مطبوعات آنروزه ودوره‌ء مابعد افغانستان قسماً منتشر گردیده است نمونه‌ء کلام او:

سرود سپاهی

من عسکرم مدافع دین اله خود
اولاد پادشاه دیانت پناه خود
درمقصد بزرگ فتاده براه خود
دارم محبتی به لوای سپاه خود
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود

من عسکرم بسوی سفر میشوم چو سوق
چون شیر میخروشم وبالم بخود زشوق
یا همچو قوچ نر که برآید برون زطوق
گاهی به پیش میجهم وگه بزیر وفوق
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم همیروم اکنون به مورچل
تاوارهم زدشمن پرکید ومکر وچل
چون فیر میکنم به غضب گلهء اجل
بیشك شود بسی زعدو لنگ یاکچل
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم بسرعت سیرم مثال برق
درجوشن وسلاح زسرتا بپای غرق
تا بدنشان مغفر فولادیم بفرق
چون کوکب سهیل که نو سرزندزشرق
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدایی وطن وپادشاه خود
من عسکرم گسیل نموده مرا وطن
اندر بساط جنگ بمیدانی رتن

تا درحفاظتش بسر ودست وپا وتن
کوشش کنم نثار کنم جان خویشتن
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدایی وطن وپادشاه خود
من عسکرم مدام مسلح نه فالتو
بهر صفای دشمن خود سرخ چون اتو
مردم سفید شال بپوشند یا پتو
من اونیفورم رسمی گلنار وپالتو
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم به منصب خود شادمان وخوش
با دست کار کن بزبان ودهن خمش
هنگام جنگ ومعرکه ام تند وترش
صوتم بگوش دشمن دینست چون چکش
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم زدور چو بینم کلاه و توغ
دل در میان سینهٔ من میشود چو قوغ
درجوش جنگ ومعرکه بی لاف وبی دروغ
خون غنیم نوش نمایم مثال دوغ

عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم زمشق دو دستم پرآبله
تن شخ زورزش است چو یخ درتگ چله
زور من وعد وچو شود نیك پر تله
بی شبهه روز جنگ گریزد بیك هله
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم بزور وبه مستی مثال قچ
ازترس من غنیم خزیده است درسمچ
درقول ودرمعامله ام راستباز وسچ
در راه حفظ دین ووطن همچو تیغ لچ
عاشق به بیرق وبه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود

پریشان :

عبدالهادی داوی متخلص به پریشان ازشعراء ونویسنده گان جوان ومتجدد افغانستان در دوره‌ء امیرحبیب الله خان است که آثار نظم ونثرش درجراید ومطبوعات افغانی تا هنوز انتشار می یابد والحمدالله حیات دارند، نمونه‌ء اشعار او:

بد نبود

دروطن گر معرفت بسیار می بود بد نبود
چارهء این ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تارومارمیشد بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود
کلهء مستت اگر هشیار میشد بد نبود
روزوشب چون لنگ وشل درآشیان بنشستهء
یا دماغ وفکر را بیهوده بیجا خستهء
دور از احباب رفته باعد وپیوستهء
بر امید کارهای دیگران دل بستهء
گر ترا همت ممد کار میشد بد نبود
مانده دردشتیم جمله شل ولنگ وکر وکور
کیسه بی قوت است تن بی قوت ودل ناصبور
رهزنان نزدیك شب تاریك، رهرو بیشعور
راه دور وپای عور وخارها اندر عبور
گرکه پاك این راه ها ازخار میشد بد نبود
وقت تنگ وفکر لنگ وعرصهء جولان فراخ
نخل امید است دردل ریشه ریشه شاخ شاخ

جز خدا امید گاهی نیست یارب آخ آخ
مانده تامنزل بسی فرسنگهای سنگلاخ
ای خداگر راه ماهموار میشدبد نبود
غیر ما دشت ودر ودیوار دارد برگ وبار
تا بکی برحال ماخندد گل وباغ وبهار
باری برماهم بباراای ابر رحمت باربار
بار ما اندر گل افتاد ودل ما زیر بار
بارالها بارما گربارمیشد بد نبود
این غزل درصفحهء حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش از چشمها محجوب بود
این خطاب او بخود بسیار تر مرغوب بود
چند گوئی شاعرا اینکار میشد خوب بود
چند گوئی ماهرا کاینکار میشد بد نبود
پند گفتن با رفیقان است گرچه کارنغز
انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایقاظ برادر گرچه خوش کردار نغز
ازسخن خاموش شو کاین جمله گی گفتار نغز
گر گرایان جانب کردار میشد بد نبود

صاحبداد :

صاحبداد کوهستانی ازشعراء متجدد دوره‌ء امیر حبیب الله خان است که به لهجه های محلی شعر میسرود و قسماً اشعار او در سراج الاخبار منتشر گردیده است.

نمونه‌ء اشعار

بلبل ار باتو کند دعوی شیرین سخنی
سرکنی بال کنی لایق غولك زدنی
گرسرت درد کند خیل ملا نگذارم
بر رخت چف کدنی پف کدنی کف کدنی
سرو گر ناز کند با قد توای دلبر
سر زنی بیخ زنی لایق آتش کدنی
بر رخ لاله رخان شب همه شب صاحب داد
بینی وبینی یکذره پلکك نزنی

خواجه محمد :

خواجه محمد سالنگی مثل صاحبداد از شعراء محلی دوره‌ء امیرحبیب الله خان است که اشعارش در سراج الاخبار نشر شده اینست نمونه‌ء کلام او:

سرخ وسفید همدم خوبانو می
سبزینه رنگ آمده مهمانو می

سرم بقدمهای خوشت می نهم
هرنفسی میکنی پرسانو می
نخره کده پیشککم میگذری
اتشکی میزنی درجانو می
گرم خنک گشته دلم ازشتاب
هوف تو نگو پرعرقس جانو می
دست بدست هردویما بیا بریم
سیل کنان سوی گلستانو می
خوجه مومد گفت نه بشنی برزمین
جای تو دخترسر چشمانو می

به لهجهء هزاره گی:

ای خدا سینهء موقاقروق شده دق دق موکنه
ناصر ازما طلب مال بناحق موکنه
موصلاتش زسرقارو غضب آمده بود
غرزده فش زده اوقره ره ابلق موکنه
موگومش روغوی صاف وجوو گندم ندروم
موگه غلغل تونکو بوزك تو بق بق موکنه

سیّد حسین :

ازشعراء جدید دوره‌ء امیرحبیب الله خان است که به لهجه های محلی شعر میسرود وبعضاً درسراج الاخبار محمود طرزی انتشار می یافت.

نمونه‌ء کلام به لهجه‌ء هزاره گی :

موکنه

کارهای که این اجل موکنه
بیخ وبنیاد عمر کل موکنه
چون بماند ترا درون لحد
مارو گژدم همه دبل موکنه
منکر وهم نیکر میاید
ازعملهای تو سول موکنه
گر بگوئی جواب ایشان چست
زود در دان تو عسل موکنه
ورنه گوئی جواب ایشان زود
همچنان گرز میزنه که شل موکنه
خط عمر تو میدهند به سقر
نروی زوره کی کشل موکنه
بس کن ای سیدحسین توشو خاموش
حرف حق کی بکس جدل موکنه

شاعره ها

ازدوره های پیشتر مخصوصاً دوره ء ابدالی رسم مانده بود که نه تنها توجه ء به تعلیم وتدریس زنان افغانستان بعمل نه آید بلکه تحصیل وسواد منافی عفت ومقام زن درجامعه محسوب شود ، این طرز تفکر در دوره ء محمدزائی تائید شد وبه تعلیم زنان توجه بعمل نیامد معهذا ذوق بدیع که ودیعه ء الهی است معدوم نگردیده وگاهی دربین چهار دیوار خانه ها نیز منعکس شد وشاعره های ولو بسیط وابتدائی به میان آمد، گرچه آثار اینها اکنون ازمیان رفته باز آنچه باقیمانده نمونه ء قسمتی ازایشان درذیل نشان داده میشود

فدوی :

بی بی آمنه فدوی بنت نورمحمد خان و زوجه ء عبدالحبیب خان مترلد درسال ۱۲۷۶ قمری درشهر کابل زنده گی و زنی تحصیل کرده وشاعر مشرب بوده ، او ٥٦ سال عمر کرد وگهی بشعر گفتن مشغول میبود.

نمونه کلام:

غزل

تانظر درچمن وضع جهان وا کردم
ستمی بود که بر دیده‌ء بینا کردم
نه چمن رنگ وفا داشت نه گل بوی بقا
حیرت آلوده بهرسو که تماشا کردم
شوخ چشمی چو گلش کردم وبس شرمیدم
هرمتاعی که ازین سفله تمنا کردم
گر به محشر زمن ازحاصل دنیا پرسند
گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم
ذره‌ء نیست متاع زین سفر دور ودراز
عفو خواهم زخدا آنچه خطاها کردم
فدو یا دیر خجالت بکشی روز جزا
زآنکه درعالم فانی چه مهیا کردم

محجوب هروی :

محجوب دختر سکندر خان نظام الدوله وخواهر حمدقلی صارمی شاعر شیوای هرات است او زن تحصیل کرده فاضل وشاعر بوده ودر عنفوان جوانی از زهر ظلم وجهل شوهر درسال ١٢٦٤ قمری بخاك نمناك خفته، اینست نمونه‌ء کلام او:

غزل

دیدی آن پیمان گسل ازیاری ما عار کرد
از نظر انداخت مارا با دل اغیار کرد
آشنائی کرد اول تا قرار ازدل ربود
گشت چون آرام دل بیگانگی اظهار کرد
از برم شد وز تغافل روی سوی من نکرد
چشم امیدم براهش ازقفا خونبار کرد
بی سبب رنجید آن بد خو بمن واضح نشد
کان چرا بیموجبی از دوستان انکار کرد
گفتمش مرد ازغمت محجوب گفتا مرد مرد
ای خوش آن عاشق که اوجان رافدای یارکرد

عاجزه :

صاحبوعاجزه دخترگل محمد خان قندهاری متولد درسال ۱۲۹۷ قمری، شاعرهٔ پشتوزبان بود. نمونهٔ کلام او از مرثیهٔ خواهرش (نازکو) اینست:

پرخپل خدای به فریاد کړم عوض غواړم له باری
ننګوم به ګرندی
ما ویل جلګی زه خو راغلمه دشپی
حاجت می دی راوړی بخت خوغواړم پرتندی
ننګوم به ګرندی

عاجزه:

صنوبر عاجزه بنت سیدعبدالله کرخی هراتی متوفی درسال ۱۳۰۸ قمری ازشاعره های هرات بود واینست نمونهء کلام او:

ای شهء باسخای من دل شده مبتلای تو
طوطی طبع من کند شام وسحر نوای تو
عمر عزیز رادهم درهوس لقای تو
محرم سرلامکان جان ودلم فدایتو
مرغ دلم باوج عرش پرزند ازهوای تو
عمر عزیز شد تلف نیست زخود مرا خبر
روز جزا بمن بکن ازسر لطف یکنظر
بنده بخانهءغمم زار وضعیف وچشم تر
ای مه چهار ده اثر خواجهء کل بحروبر
نعت توگفته مختصر عاجزه بینوای تو

گوهر :

گوهر کابلی دختر یکنفر «رساله دار» بوده درحدود سال ۱۲۹۲ قمری زنده بود او دراواسط قرن سیزده قمری بابعضی اقارب خود درهندوستان سفر ودر لودهیانه وامرتسرسکونت اختیار کرد. گوهر زن شاعره بوده درفارسی وپشتو واردو شعر میگفت، نمونهء کلام او در اردو اینست:

ستم کر جورکر جفا کر
پرای ظالم کبهی مجهسی ملاکر
لجاکر شرم کهاکر مسکراکر
ویا بوسه مکر کجهه منه بناکر

مستوره :

حورالنساء مستوره غوری بنت میر سید اعظم از زنان شاعره ودارای دیوان اشعاری بالغ به سه ونیم هزار بیت است که تحفة العاشقین نامش نهاده مستوره درجوانی بسن ۳٤ سالگی درسال ۱۲٤٥ قمری دیده ازدنیا بست. نمونه کلام:

قصیده

دل عشاق گرد عارضت مستانه میرقصد
بلی چون شمع روشن شددوصد پروانه میرقصد
مگر نقاش دربت خانه زد نقش جمال تو
که ازشوق تو می بینم بت وبتخانه میرقصد
مرادیروزواعظ وعظ ترك عشق ومی میکرد
شکست امروز پیمان وسرپیمانه میرقصد
دلم چون دام زلف و دانهء خال تو می بیند
زترس دام میلرزد زشوق دانه میرقصد
مگر باد صبا از چین زلفش نکهتی دارد
که بلبل درگلستان جغد در ویرانه میرقصد

که باشد درپس پرده نو ای دلبری دارد
زآوازش ببین مستوره را دیوانه میرقصد

محجوبه:

صفورا محجوبه بنت منشی ابوالقاسم متولد درسال ۱۳۲٤ قمری در بادغیس هرات زن شاعره ونویسنده وغزل ذیل نمونهء کلام اوست:

چرا

اینقدر خون خوردن وسوزوگدازای دل چرا
این همه رنج ومشقت بهر هر جاهل چرا
تابکی در پیش کورانت چراغ افروختن
میکنی تلقین بشخص مرده ای غافل چرا
چند اندر خرمن هستی زنی آتش زغم
اینقدر گشتی برگ خویش مستعجل چرا
صحبت نادان چو میدانی که زهرقاتل است
چون نداری اجتناب ازشربت قاتل چرا
خرمنت برباد رفت ویك جوی حاصل نشد
ترك نگرفتی ازین سودای بی حاصل چرا
غوطه زن دربحر معنی گوهری آوربکف
خشك لب افتادهء محجوبه در ساحل چرا

ملاله :

روز دوشنبه ۱۷ شعبان سال ۱۲۹۷ قمری هنگامیکه آفتاب سوزان درمیدان مشهور میوند می تابید وعساکر دشمن انگلیسی منبع آب روان را دردست داشت.

مجاهدین افغان با شکم گرسنه ولبهای تفسیده واسلحهء کهنه درمقابل توپ وتفنگ عصری دشمن برای تخلیص وطن وحفظ ننگ ونام کشور شمشیر میزد، ناگهان باران گلوله دشمن بیرقدار افغانی را ازپا درآورد، تشنه گی وگرسنه گی جوانان کوفته وخستهء کشور را به ناامیدی دچار ساخت وهر لحظه مغلوبیت قطعی نزدیکتر میشد. درچنین وقتی دوشیزهء حسنا که مثل آتش میدرخشید در رسید وپرچم افتادهء افغانی را ازخاك برداشت وبرافراشت، اوباصدای رسائیکه عشق وانتقام از آن میبارید این دو بیت را درمیان مردان ودلیران میسرائید و آنها را بطرف مرگ یا فتح رهنمونی میکرد:

خال به دیار لبه وینوکشیږدم
ازخون معشوق خال سرخ دررخسارهٔ خویش میگذارم
چه شینکی باغ کښی گل گلاب وشرموینه
خالی که گلاب احمر رادرباغ سبزشرمنده سازد
که په میوند کښی شهید نه شوی
خدای یزولالیه بی ننگی ته دی ساتینه

اگر درمیوند شهید نه شدی : پس به تحقیق بدانی که برای بی

غیرتی زنده خواهی ماند. سرود آسمانی ایندختر مردان را مجدداً درمیان طوفان آتش وخون به پیشراند و درساعتی هزار ها نفر ازقشون دشمن معدوم وپرچم فتح وظفرافغان در اهتراز آمد. این دختر دختری که صدای ملکوتی واشعار مست کننده اش تاریخ جنگی یك ملتی را مشعشع ساخت همان ملاله بیگم است که درعنوان اینسطور ذکر یافت.

یك عده شاعره های دیگر نیز در دورهء محمد زائی تا ظهور تجدد ادبی درافغانستان گذشته است که ازبعضی آثارش وازبرخی شاید نامش ازمیان رفته است ازقبیل مریم سنگی متولد درسال ۱۲۵۳ قمری وعاجزهء بنت سردار ارس خان فیروز کوهی زوجهء میراقبال هراتی ، ومریم متخلص به کنیزك هروی متولد درسال ۱۲۵۷ قمری وغیره ها.

مخفی :

مخفی بدخشانی بنت میرمحمود شاه ازحکام محلی آنسامان ، دختر تحصیل کرده وشعر سرا بود ، مخفی تن بازدواج نداده واکثر قسمت عمر خویش را درمعیت خانواده اش درحالت تبعیدسیاسی درکابل وقندهار در دورهء امیرعبدالرحمن خان بسر برد وبعد به بدخشان برگشته است ، آثار شعری او مرکب از غزلیات ، مخمسات ورباعیات ، وغزل ذیل نمونهء کلام اوست:

آهسته

خط آمد بر رخت ای سیمتن آهسته آهسته

بیرون شد سبزه ات گرد چمن آهسته آهسته

ببین ای باغبان گل کرد آن حرفی که دی میگفت
نسیم صبح درگوش چمن آهسته آهسته

بت نا مهربانم مهربان گردیده میترسم
مبادا بشنود چرخ کهن آهسته آهسته

بصد افسون چو طفلی را که بفریبند با شکر
دلم را برد انشیرین سخن آهسته آهسته

فدایت جان من قاصد چو بردی نامه ام سویش
زبانی هم بگو احوال من آهسته آهسته

خوشا سیر بهارقندهار ودوستان باهم
که میگشتیم در گردچمن آهسته آهسته

نبودی گر سر آزردن مخفی چرا گفتی
سخن بامدعی در انجمن آهسته آهسته

سپینه :

سپینه بیگم بنت نورمحمد خان الکوزائی ازشاعره های پشتو زبان افغانستان واز باشنده گان هرات است که درمحاصرهء مشهور سال ۱۲۵۵ قمری شهر هرات ازطرف فارس، زنده ودرشهر مذکور ساکن بوده است سپینه قصهء محاصرهء هرات را در چندین صد بیت در رشتهء نظم کشیده ویادگار رزمی ازخود گذاشته است . نمونهء کلام:

هجوم دشمن بشهر هرات

غلیم پر ښار هجوم راوړی
مخ تی ولاړ دی یار محمد[1] پیاوړی
زموږ پښتانه لکه زمری جنګیږی
ولی د وینو پر حصار بهیږی
هرات په وینو د پښتون شو ګلرنګ
پښتون زخمی دی غلیم په خدنګ
یار محمد وائی پښتنو زمازمرو
تول را ووزی وسله دار له کورو
پر غلیم وکړی یو هجوم ګړندی ء
هرات له لاسه په ژوندون مه باسی ء
دا خوږ زمونږ کور دی زمونږ وطن دینه
دا زموږ تاتوبی زموږ مامن دینه
کفن په غاړه دا وطن وساتئ
زموږ د پلرو ښکلی مدفن وساتئ
دلته پراته دی ننګیالی نیکه ګان
دلته بهیږی وینی تل د افغان
هرات زموږ دی زموږ کور دینه
زموږ نغری دی زموږ کور دینه

۱- وزیر یار محمد خان مدافع هرات

دښمن راغلی تر دیواله وکور
ولاړ دشی دادی دپښتون نوی پیغور
کامران[1] ناری کړی چه پښتونه قامه
توره رباسه مړه پرننگه نامه
مه بایله ځان اوسه ولاړ پرحصار
دپښتانه پر ننگه ځان وکړه ایثار
بویه غیرت چه مو ناموس خوندی یسی
نوم د پښتون نوم داوس خوند یسی
زلمو چه واورېدی ناری غلبلسی
له یار محمده او کامرانه دلی
له کلاو واته زمریانو په څیر
پر دښمنانوئی جوړ کړ لتېپیر
سرونی غوڅ کړه د دښمن په توره
مورهئی کړه پرغلیمانو بوره
دښمن شو مات راغی دوران دکامران
د یارمحمد بری ستوری ځلان

١- شهزاده کامران حکمران و مدافع هرات

نـــثر نویس ها

میراحمد اظهر:

متولد درسال ۱۲۰۶ قـمری درشهر پشاور محصل دربخارا، ومتوطن درعلاقه جرم بدخشان یکی ازنویسندگان قرن سیزده افغانستان است که درعلوم توغل داشته ودرهندوستان وترکستان مشرقی سفر و بالاخره دریارکند درسال ۱۲۶۹ قمری فوت کرده است. اظهر نوزده جلد کتاب نوشته که هشت نسخهء خطی آن درکتابخانهء حفید اوغلام نبی خان وکیل درشورای ملی افغانستان(متوفی ۱۳۱۵) شمسی موجود است به اینقرار: طریق الطالبین (درتصوف اسلامی) سلسلته الاولیا، ذکر السالکین (تصوف) کنزالسلاطین (نصایح ملوك) سبیل الرشاد، اسرارالمخسسین ، بعلاوه مجموعه ازغزلیات ومثنویات نیز دارد.

حسن علی :

ازنویسندگان عصر امیردوست محمدخان و دارای کتابی بنام (حبیب القلوب) درسیزده فصل ورسالهء بنام (مجموعهءخوارق) در بیست وچهار فصل است که نسخهء خطی اول الذکر درنزد عبدالحسین کواسهء او درکابل موجود است ونسخهء موخرالذکر که به امر امیر دوست محمد خان درنظم ونثر تالیف شده معلوم نیست.

حبیب الله :

آخندزاده حبیب اله قندهاری معروف به(حبوآخندزاده) متولد درسال ۱۲۱۳ قمری ومتوفی درسال ۱۲٦٥ قمری درشهر قندهار ازعلما ونویسندگان افغانستان بوده درهندوستان ، ایران وعربستان سفر وتحصیلات نموده، مؤلفات او قرار ذیل است:

مجموعهء رسایل درفارسی وعربی ، معیارالاعتبار، آفات غرور، رسالهء تفکر، رسالهء نماز. موعظهء صبروشکر، محبت الهی ، تمیز مؤمن وکافر، تواریخ وفیات ، شمعهء بارقه، چهل مسلهء، خلاصهء فیصل التفرقه مغتنم الحصول فی علم الاصول، سمت القبله، لسان المیزان فی تقویم الاذهان، شرح مقامات حریری، روضات ، تخریج احادیث موضوعهء تنقیح تهافت حاشیه برزیج العبکی.

منهاج العابدین (منظوم درپشتو)

عبدالباقی :

عبدالباقی قندهاری پسر مولوی عبدالرسول متولد دراوایل نصف دوم قرن سیزده هجری از زمرهء مولفین ونویسندگان افغانستان آنروز بود، دربلاد اسلامی سفر وتحصیل ، و ازتنزل اجتماعی مسلمین متحسس گردیده است، ازجمله آثار او درپشتو یکی کتاب« تبیین الواجبات» دراخلاق است. عبدالباقی در رزمگاه مشهور میوند برخلاف دشمن داخل حرب بوده، وابیات ذیل نمایندهء احساسات او است:

چه مرداری غوښې نه خورم عادت کې تر گرزولی
گوشت مردار نخورم چون عادت نشده ولی
رشوت خورم په څلورلاسه چه عادت رخصت راکړی
رشوت با چهار دست میخوریم زیرا عادت کرده ایم
شه اگاشی افغانونه داپه خوگ نشی تیر بوزی
افغانها بدانید زنده گی جز این ممکن نیست که
یا به مری یابه ئی وژنی یابه وی لکه سرکوزی
یا باید بمیری ویا باید بکشی یامثل خوگ زنده باشی
څلرمه لویه نشته نه به ئی مومی ترقیامت
شق چهارم برای زنده وجودنداردوتا ابدموجود نخواهد شد

* * *

د دوزخ اور می قبول دی ربه واوره دا کلام
خدای من بشنو که آتش دوزخ را قبول دارم اما
چه زما د دین دشمن هیح وقت نشی زما امام
نه اینرا که دشمن دین من امام وقائد من باشد

* * *

لابه کله غوټه شوی وه دکفر په تالاب کی
ندانم این شمشیر چه وقتی بخون کفر غوط زده
هغه توره دڅلیری په منبرو په محراب کی
که تا هنوز درمنبر محراب میدرخشد

میرمحمد نبی احقر :

ازنویسندگان قرن سیزده بدخشان ومنشی میریوسف علیخان یکی ازحکام محلی رستاق است که کتابی بنام« تکمیلته الریاض » درفصول مختلفه راجع به شرح حال شعراء صوفیون ومباحث برمسائل علمی وادبی به عنوان میر یوسف علی درسال ۱۲۶۱ قمری نوشته. سائر مولفات احقر ازینقرار است.

حدایق الحایق(عروض) قوافی هشت بهشت، قواعد فارسی شرح حال قیس عامری ولیلی شهادت حسنین، کتاب البدیع، تحقیق اللغت ، اصول معاشرت، دیوان شعر. احقر درسال ۱۲۶۹ قمری بمرض سل از دنیا درگذشت ودرشهر رستاق دفن گردید.

سیدجمال الدین :

سیدجمال الدین افغان بن سید صفدر اسعدآبادی کنری متولد درسال ۱۲۵٤ قمری درکنر ومتوفی درسال ۱۳۱٤ قمری در اسلامبول نه تنها بزرگترین مردسیاسی افغانستان بلکه بزرگترین عالم، فیلسوف ،خطیب ونویسنده، افغانی درقرن گذشته واز اشهرمشاهیر مشرق زمین محسوب است. سید از زمان تولد تاسال ۱۲۶۱ قمری درکنر بوده درسال ۱۲۶۲ قمری به کابل وارد وتا ۱۲۷۱ قمری مقیم ماند ودرسال ۱۲۷۲ قمری به هند، عراق، حجاز وسوریا سفر وبتحصیل خود دوام داد ودر ۱۲۷٤ قمری به افغانستان مراجعت وبکابل مقیم شد درسال

۱۲۷۹ قمری درمعیت امیردوست محمدخان به هرات سفر واز آن بعد تا سال ۱۲۸٤ قمری بدربار امیرشیرعلیخان وامیر محمد افضل خان وامیرمحمد اعظم خان باقیماند وپلان ترقی افغانستان را به اساس تعمیم معارف وپیشبرد زراعت، صناعت ، تجارت واصول اداره‌ء دیموکراسی طرح کرد بالاخره درسال ۱۲۸۵ قمری مایوساً افغانستان را ترك وبه سیاحت دنیا برآمد وتاوقت مرگ ممالك افغانستان ، فارس، هندوستان، مصر ، ترکیه وکشورهای عربی زبان را بسیاست اتحاد واسلامی واداره‌ء دیموکراسی وقبول تمدن جدید عالم ومقابله با سیاست استعماری غرب آشنا وسوق نموده سید جمال الدین درسیاست استعماری دول بزرگ غربی مکرراً مداخله ورزید ودرتمام محافل سیاسی اروپا شهرت عظیم سیاسی وحتی علمی حاصل کرد. نعش سید جمال الدین بعدازنیم قرن یعنی (٤۷) سال درافغانستان آورده شد ودرکابل باتجلیل بسیاری درسال ۱۳۲۳ مطابق ۳۱ دسمبر ۱۹٤٤ بروزشنبه ده جدی دفن شد. آثار سیدجمال الدین قرار ذیل است:

تتمة البیان فی التاریخ الافغان البیان فی الانگلیز والافغان، ردعلی الدهریین مقالات جمالیه ، مقالات عروه الوثقی، مجموعه‌ء ضیاء الخافقین، ماده«باپی» دائرة المعارف بستانی ومقالات بسیاری درمطبوعات فرانسه ومصر وغیره.

سیدجمال الدین چون مشغولیت دایمی درسیاست مشرق زمین وتنویر افکار داشت وهمدرین موضوع خطابه ها ایراد ومقالات درمطبوعات مینوشت لهذا کمتر به تالیف وتدوین کتب وقت می یافت

ورنه او که عالمی جیدونویسنده، زبردست مخصوصاً درادب عرب بود میتوانست مؤلفات مهمی بوجود آورد.

یقعوب علی :

میرزایقعوب علی کابلی ابن میرزا احمد علی متولد درسال ۱۲۶۷ قمری دربلخ نشونما یافته ودرمیمنه جزء مامورین محلی بوده بعدها سفر درسمرقند کرده و درآنجا درسال ۱۳۰۷ قمری بنوشتن تاریخ آغاز نموده است. اودوجلد کتاب تاریخ راجع به افغانستان وکتابی هم مبنی برسوانح شخصیش نوشته که امروز تنها یکجلد اول تاریخ اوبنام« تاریخ پادشاهان متاخرین افغانستان» در دست است آن کتاب دارای هفت باب ویازده فصل حاوی وقایع تاریخی دوره، محمدزائی افغانستان ازوقت امیردوست محمدخان تا آغاز دوره، امیرعبدالرحمن خان است، تاریخ پادشاهان متاخرین افغانستان گرچه ازنظر ادب ولفظ واسلوب ارزش زیادی ندارد مگر ازحیث تاریخ مملکت واینکه بیطرفانه نوشته شده مهم وقابل اعتنا و خوشبختانه نسخه، قلمی آن درموزه، کابل موجود است.

نورمحمد قندهاری :

نورمحمد متخلص به نوری ازاهالی قندهار ومرد نویسنده وجهاندیده بود درسال ۱۲۸۰ قمری درپنجاب ودرسال ۱۲۸٤ قمری درلندن سیاحت مینمود. نوری دردربار امیرشیرعلیخان درکابل سالها گذشتانده ودرسال ۱۲۸۷ قمری کتاب تاریخی بنام(گلشن امارت)

تالیف نمودکه اینك نسخهء قلمی آن در مجموعهء نسخ خطی کتابخانه پشتوتولنه ریاست مطبوعات موجود است. گلشن امارت مشتمل برشش باب وچهل وسه فصل در دوصدوشصت وپنج صفحه راجع بتاریخ دورهء پادشاهی امیرشیرعلیخان تا سال ۱۲۸۷ میباشد. این کتاب گرچه یکطرفه وچاپلوسانه نوشته شده معهذا یکی از وثایق معتبرتاریخی دورهء محمد زائی افغانستان است مؤلف دراخیرکتاب خود وعده داده است که جلد دیگری درتاریخ وقایع مابعد سال ۱۲۸۷ دورهء امیرشیرعلیخان خواهد نگاشت ولی معلوم نیست این وعده را ایفاء نموده است ویاخیرزیرا هنوز ما ازجلد دیگری غیر ازگلشن امارت اطلاعی نداریم.

میربرهان الدین لاغر :

ازنویسندگان قرن سیزده هجری بدخشان است که تذکرهء بنام «اخوان المجالس» درسال ۱۲۸۵ هجری قمری تالیف وتدوین کرده است واضافه ازین شرح حالی ازو دردست نیست جزاینکه لاغر درعهد پادشاهی امیرشیرعلیخان زنده گی میکرد.

نجم الدین ذاکری :

ذاکری ازنویسندگان وشعراء دورهء امیردوست محمد خان است که درسال ۱۲۷۲ قمری-کتابی بنام «افضل نامه» راجع به امیردوست محمدخان وسردار محمد افضل خان پسر امیرنظم کرده است. شرح حال

ناظم افضل نامه در دست نیست، حتی بعضی مؤلفین و نویسندگان دیگری درین دوره گذشته اند که ازنام آنها هم اطلاعی نداریم ازقبیل مؤلف گمنام کتاب(مزارات بلخ) مرقوم درسال ۱۲۷٤ قمری که نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ موزهٔ ملی معارف کابل قید است ومؤلف مجهول کتاب (قیصرنامه) ترجمه ازیك تاریخ عربی تالیف حکیم ابراهیم افندی دراحوال خلفاء عثمانی این کتاب بعد ازسال ۱۲۸۰ قمری تالیف ودرسال ۱۳۰۸ قمری بواسطهٔ محمدرحیم الکوزائی هراتی نقل شده که اینك نسخهٔ قلمی آن درکتابخانه وزارت معارف در کابل موجود است.

میریاربیگ:

میریاربیگ ازنویسنده گان بدخشانی دورهٔ امیرحبیب الله خان است که بعدها تذکرهٔ بنام (لعل بدخشانی) درسال ۱۲۸۳ شمسی هجری درکابل تالیف کرده است.

عبدالکریم :

سیدعبدالکریم الحسینی نویسندهٔ دیگری ازبدخشان در دورهٔ امیرحبیب الله خان است که بعدها درسال ۱۳۰۲ شمسی تذکره های «بهار بدخشان» «ومفرح الاحباب» را تالیف نمود.

محمد یوسف ریاضی :

محمد یوسف ریاضی ابدالی هروی متولد درسال ۱۲۸۸ قمری ابن محمد حسین درسال ۱۳۰۰ قمری درفارس سیاحت ، ودرسال ۱۳۲۰ قمری درهرات بتالیف کتابی بنام بحرالفواید در دوازده باب مستقل آغاز وبعدها درمشهد سفر وبقیه تالیف خودش را تکمیل نمود که نسخ مطبوع آن چاپ ایران در دست اند، ابواب کتاب او این است:

بیان الوقایع (شرح حال مؤلف) ضیاء المعرفه (حکایات) عین الوقایع شرح دوازده جنگ (افغانستان) دفتر دانش(تجارب شخصی او) پرسش وپاسخ فیض روحانی (اشعار او) منبع البکا (مرائی) تخمیسات، رباعیات، پریشانی ریاضی، اوضاع البلاد ، خاتمهء کتاب.

غلام مرتضی :

غلام مرتضی قندهاری ازنویسنده گان ومترجمین دورهء امیرعبدالرحمن خان است که دردولت هند انگلیسی خدمت می نمود، وقتی که اودرمشهد صفت نائب قونسلگری انگلیس را داشت دوجلد کتاب انگلیسی مبنی برواقعات وسوانح امیرعبدالرحمن خان را که ازطرف منشی سلطان محمد نام هندوستانی نوشته ودرلندن طبع شده بود درفارسی روان ترجمه وبنام تاج التواریخ منتشر گردانیده. ترجمهء فارسی غلام مرتضی ساده وقشنگ است ، گرچه اصل کتاب بسیار اعتماد را نشاید زیرا امیرعبدالرحمن خان یك جلد کتاب مبنی برسوانح

خودش ازایام صباوت تا روز حرکت ازخوقند ورسیدن دربدخشان نوشته وبعدها درکابل «بنام پندنامه دنیا ودین» بطبع رسانده که فیض محمد کتاب مذکور را درجلد دوم سراج التواریخ خود جابجا گنجانیده است. ولی منشی سلطان محمد هندوستانی که درکابل مستخدم بود یك نقل پندنامه دنیاودین را سرقت، فراراً ازافغانستان خارج شده کتاب مذکور رادریکجلد بزبان انگلیسی ترجمه ومنتشر ساخت وهم یکجلد دیگر ازوقایع مربوط به افغانستان ازنزد خود برآن افزود که امروز هردوی آن بنام جلد اول وجلد دوم تاج التواریخ ترجمهء فارسی غلام مرتضی قندهاری معروف وموجود است وچون کتابهای مذکور معروض اغراض سیاسی وپروپاگندی دیگران گردیده است لهذا تمام آن قابل اعتماد نه میباشد، نمونهء ترجمهء فارسی غلام مرتضی درجلد اول تاج التواریخ.

(اززبان امیرعبدالرحمن خان مراسله مذکور را (مکتوبی که کریفن انگلیسی ازکابل درقندوز بعد ازداخل شدن امیر عبدالرحمن خان درافغانستان برای او فرستاده بود) گرفته گشودم مضمونش بقرار ذیل است «دوست محترم من سردارعبدالرحمن خان! بعد از تبلیغات رسمیه وآرزومندی مژدهء سلامتی اطلاعاً زحمت افزا میشودکه دولت انگلیس ازاستماع اینکه شما بسلامتی وارد قطغن شده اید مشعوف هستند وخوشنود خواهند شد بدانند شما از روسیه بچه قسم حرکت نموده اید واراده وخیالات شما چیست «دوست شما گریفن» چون اولین مذاکرات من با دولت انگلیس بود خیال کردم صحیح نیست بدون مشورت باعساکر خودم جواب این مراسله را بدهم وازاشخاص مفسد بیم داشتم

که شاید بگویند اسباب چینی دارم که مملکت را به انگلیسها تسلیم نمایم واین فقره باعث نمامی خواهد بود و نیز دانستم موقع بدست آمده است که بتوانم بفهمم درباب مراودات خارجه ملت من تاچه اندازه اقتدار بمن خواهند داد، لهذا مراسله، مذکور را به آوازبلند بجهت لشکر خودم قرائت نموده گفتم مشعوف خواهم شد اگر سرکرده ها درنوشتن این مراسله با من معاونت نمایند زیرا نه میخواهم بدون اینکه قبلاً با دوستان تازه، خود مشورت نموده باشم اقدام درکاری بنمایم وازهمه شما خواهشنمدم درنوشتن جواب همراهی نمائید، ودو روزه مهلت خواسته روز سوم تقریباً یکصد کاغذ نوشته نزد من آوردند. مضمون بعض ازینقرار بود : ای ملت انگلیس، باید از مملکت ماخارج شوید یا شما را بیرون خواهیم کرد یاجان خود را درسراینکار خواهیم گذاشت دیگری چنین نوشته بود وقبل ازینکه باشما مشغول مذاکره شویم باید غرامت خسارت وضررهائیکه بافغانستان وارد آورده اید بدهید، دیگری نوشته بود باید صدکرور روپیه غرامت خراب کردن توپها وقلعه جات مارا بدهید والا نخواهیم گذاشت یکنفر انگلیس زنده به پشاور برسد چنانچه درزمان سابق چنین کردیم.

یکنفر ازسرکرده ها چنین نوشته بود: این کفار غدار شما هندوستان را به مکر وفریب متصرف شده اید وحالا میخواهید افغانستان را هم به همین قسم به هندوستان ملحق نمائید ، تا وقتیکه قوه داشته باشیم دفاع خواهیم کرد ، بعد دولت دیگری مثل دولت روس با ما ملحق خواهد شد که به مخالفت شما جنگ نمائیم ؟

سلطان محمد خالص:

خالص بن موسی خان ابدالی از نویسنده گان قرن سیزده هجری افغانستان ودرسال ۱۲۸۱ هجری زمان سلطنت امیرشیرعلی خان بنوشتن تاریخ موسوم به «سلطانی» آغاز کرد که درسال ۱۲۹۸ قمری یعنی بعد ازمرگ امیرشیرعلی خان وحکومت محلی سردارمحمد ایوب خان پسر امیر درهرات وقندهار بچاپ رسید، خالص درین کتاب وقایع تاریخی افغانستان را قسماً تا سال ۱۲۷۹ قمری والحاق هرات بدست امیردوست محمدخان نوشته، مابقی حادثات تاریخی را حواله به جلد دوم می نماید که معلوم است فرصت اتمام وچاپ آنرا نیافته است، خالص درتحریر این کتاب به علاوه اقوال موثوقه معاصرین ماخذ دیگری رانیز درنظر داشته از قبیل گرامر گولدسمیت ، مرآت الرضیه، سارجن ملکم، مخزن افغانی، تزک شه شجاع، فرشته وجام جم وجهانکشای نادری.

نمونهء کلام:

راجع به انقلاب کابل برضد اشغال انگلیسی

... همدرین اثنا جماعهء غازیان کمر همت را بسته وآیهء کریمهء« والله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بیان مرصوص» را ورد زبان ساخته برخانهء الکسندر برنس که درمیان شهر بود تاختند واموالش را بغارت برده خودش را که به جهت متواری شدن فراری گردیده بود گرفته به تیغ بیدریغ پاره پاره ساختند وخانه اش را بغارت داده پس ازان آتش زده بعد بتاراج خزانهء دولتی که درجنب خانهء

الکسندر برنس وتحویل جانشین فرنگی بود پرداختند وبطرفة العینی آنرانیز خوان یغما ساخته فقراء وغربا ازحصولش علم استظهار افراختند وخوانین درست آئین متفقه مذکوره که عبارت ازعبدالله خان اچکزائی وامین الله خان لوگری وسردار عبدالسلام خان بامیزائی وسردار سکندر خان بامیزائی وغیره درثانی به این خیال افتادند که کار سترگ چنین را که پیشه ساختیم البته بیوجود پادشاه صورت استحکام ندارد پس به اتفاق به پادشاهی محمد زمان خان اذعان کردند و بنابرتاکید مواعید به تخالیف شدیده تمسك جستند ...

فیض محمد :

میرزا فیض محمدخان غوری نژاد از منشیان ونویسنده گان دوره‌ء امیرحبیب الله خان است که بفرمان امیر به نوشتن تاریخ افغانستان درسه جلد آغاز کرد. این تاریخ بنام سراج التواریخ به تصحیح خود امیر ومولوی عبدالروف خان ومنشی عبداللطیف خان رسیده بعداً چاپ میشد ودوجلد اول ودوم که باحث وقایع تاریخی دولت ابدالی افغانستان و دوره‌ء حکومت محمدزائی است درکابل طبع ودریك وقایه منشتر گردید. جلد سوم حاوی تاریخ عهد امیر عبدالرحمن خان از جلوس او تا سال ۱۳۱٤ قمری یعنی پنجسال به ختم پادشاهی امیر مانده درمطبعه ماشینخانه کابل به طبع رسیده بود که ازطرف دولت به کدام علت نامعلومی امر تعطیل داده شده ، معهذا مجلدات آن ازطرف اشخاص باذوق بدست آورده شد که تا امروز درکتابخانه های اشخاص موجود

است ازین بعد میرزا فیض محمد مایوساً از کارفروماند ولهذا نه اینکه جلد سوم ناتمام ماند جلد چهارم که بایستی مشتمل بود برتاریخ دورهء سلطنت خود امیرحبیب الله خان طبع ونشر میگردید نیز از قوهء به فعل نیامد وافغانستان عجالةً ازیك ذخیرهء مهم تاریخی محروم گردید. درهرحال جلد اول و دوم وجلد ناتمام سوم سراج التواریخ تالیف میرزا فیض محمد با معایبی که دراسلوب نگارش تاریخی دارد قوریهء بزرگی برای تاریخ نویسی آینکه افغانستان راجع بدورهء محمدزائی محسوب ولهذا قیمت دار است چونکه او درتدوین وتالیف این تاریخ علاوه به اسناد ومدارك كتبی ازاقوال وچشم دید مردم ثقهء نیز استفاده های شایانی نموده است میرزافیض محمد بالاخره دراغتشاش دورهء سقوی درسال ۱۳۰۸ شمسی کشته شد.

مطبوعات

عهد امیرشیرعلیخان

برای نخستین باردر عهد امیرشیرعلیخان مطابع سنگی درافغانستان وارد، ودرشهرکابل دایر شد که یکی از آنها بنام مطبعهء (مصطفاوی) ودیگری بنام (شمس النهار) موسوم بود وبعید نیست مطابع دیگری نیز وجود داشت که عجالتاً اسماءِ آنها را نمیدانیم درهر حال درمطابع مذکور تا جائیکه اطلاع داریم آثار ذیل طبع ونشر گردیده است:

اول - مجموعهء حاوی یك مقدمهءطولانی ازطرف عبدالقادر و وقایع جنگ روس وعثمانی ترجمه ازتایمز آف لندن در(نود) صفحه بتاریخ دوم شعبان ۱۲۹٤ قمری بنام (وعظ نامه) .

دوم - اصول وقواعد عسکری بانقشه ها واشکال وافراد نظام درحال تمرین نظامی و مصطلحات عسکری که از انگلیسی درپشتو ترجمه شده بنام (وعظ) که افسرها برای عسکر ها قرائت کند در (هفتادونه) صفحه طبع مطبعهء مصطفاوی به اهتمام میرزامحمد صادق.

سوم - شهاب ثاقب (نام رسالهء) که در رد وهابی ها نوشته شده وخود امیرشیرعلی خان هم شرحی درین رساله نگاشته .

چهارم - کتاب (ذخیرة الملوك) مع شرح آن.

پنجم - (کتاب) (فتاوی برهنه)

ششم - تکت های پوسته، کاغذ های رسمی و وثایق وشاید تعلیمات نامه های دیگر نظامی. ازمطالعه وعظ نامه اولین چنین معلوم میشود که بنام (وعظ) «وغلط نامه»«مواعیظ» وقایع داخله وخارجه درمطابع مذکور طبع وبرای اطلاع عامه نشر میبافته است:

روزنامه شمس النهار :

روزنامهء شمس النهار اولین روزنامهءافغانستان است که درعهد امیرشیرعلیخان ازسال ۱۲۹۰ قمری ماه یك ودوبار درشانزده صفحه محتوی مقالات اجتماعی واخبار داخلی وخارجی به نگارنده گی قاضی عبدالقادر پشاوری درمطبعه شمس النهار به اهتمام میرزاعبدالعلی دربالاحصار کابل طبع ونشر میشد این روزنامه اولین روزنه ایست که ازجهان خارج بروی افغانستان کشوده شد وبالطبع درتنویر اذهان مردم عامل مهم وعمدهء بوده است، شمس النهار چند سالی به نشر خود دوام داده توانسته است.

عبدالقادر :

قاضی عبدالقادر پشاوری ازمردم یوسف زائی پشاور ودارای السنهء فارسی (پشتو) اردو وانگلیسی ،صاحب ذوق شعری در دربارامیرشیرعلیخان بحیث مصاحب پادشاه ودرعین حال منشی

عسکری وسرکرده، فابریکه های حربی وهم نویسنده، اکثر مقالات و وعظ نامه های عسکری ومدیر روزنامه، شمس النهار بود این شخص درتحولات ادبی وعسکری آنروزه، افغانستان موثر وهم مرد پر اسراری بوده است، قاضی کلمات انگلیسی را به تقلید هندوستان برای بار اول داخل زبان فارسی وپشتوی افغانستان نمود، قاضی بعد ازمرگ امیرشیرعلیخان تا ورود امیرعبدالرحمن خان به افغانستان درکابل بود ولی بعد ها مردم کابل برعلیه او نسبت به نطقی که بطرفداری امیرعبدالرحمن خان درجامع نموده بود ،شوریدند وقاضی بطورحیرت انگیزی ازکابل فرار کرد که تاامروز مفقود الخبر است.

عهد امیرعبدالرحمن خان

در دوره، امیرعبدالرحمن خان به اساس عهد امیرشیرعلی خان مطابع سنگی درکابل زیاد شد ولی دیگر نشرات جدیده وروزنامه بعمل نیامد. مشهورترین کتبی که درین دوره درمطابع سنگی کابل بنامهای مطبعه، سرکاری، مطبعه، ماشینخانه، ومطبعه، کابل واغلباً به اهتمام منشی عبدالرزاق وسارجن میجر محمدعظیم بطبع رسیده اینها است:

اول - «آئینه جهان نما» (منتخبات کلیله و دمنه)

دوم - «نصایع نامه» (گفتار خود امیر)

سوم - «دیوان اشعار» عایشه، درانی

چهارم - رساله امراض اطفال

پنجم - کتاب مساحت

ششم - کتاب «ترغیب باالجهاد» تالیف علمای کابل بغرض حفظ روح سلحشوری ودفاع ازوطن.

هفتم - مبادی کیمیا

هشتم - اوراق صکوك و وثایق وفرامین واشتهارات وغیره.

عهد امیرحبیب الله خان

در این دوره مطابع تیپوگرافی درکابل زیاد وزینکو گرافی وارد شد، عمده ترین انتشارات این مطابع -.بعلاوهء وثایق ، مکاتیب رسمی وفرامین وتکت پسته، دستور العمل ها وامثال آن- کتاب سراج التواریخ فیض محمد خان وسراج الاخبار محمود طرزی ومؤلفات وتراجم محمود طــرزی.

سراج الاخبار :

روزنامهء ۱۵ روزهء سراج الاخبار به نویسنده گی محمود طرزی ازسال ۱۲۹۰ شمسی آغاز به نشر کرده هشت سال دوام نمود این روزنامه مصوردرشانزده صفحه به مطبعهء حروفی کابل طبع میگردید. سراج الاخبار درازهان مردم تحول وانقلاب اجتماعی وسیاسی تولید، ویا اگر بود تقویه وتسریع نمود، سراج الاخبار ازعلوم وادب واخبار وسیاست باروش معین والبته باروحیه مداهنه ومحافظه کاری که متقاضی هراس ازاستبداد وبیقانونی است بحث مینمود، ودرآخرین سال سقوط خود(۱۲۹۷) شمسی روزنامهء «سراج الاطفال» راکه مسلك آن ازنامش

پیدا است درچهار صفحه تولید نمود، که بعد ازچند ماهی باسراج الاخبار بکجا سقوط نمود، جایشان را بروزنامه های (امان افغان)و (ارشادالنسوان) (اولین روزنامه زنان درافغانستان) گذاشتند.

مؤلفات وتراجم مطبوعه محمود طرزی :

آثار مؤثر نظم ونثر، تالیف وترجمه محمود طرزی که دردورهء نگارنده گی سراج الاخبار او درمطابع حروفی کابل طبع ونشر گردیده، زمینه تجدد ادبی را درافغانستان تهیه و بقرار ذیل است:

(۱) جغرافیای منظوم افغانستان (۲) ازهردهن سخنی و ازهرچمن سمنی (۳) پراگنده (٤) روضهء حکم (٥) سیاحت درسه قطعهء روی زمین (٦) علم واسلامیت (۷)آیاچه باید کرد (۸) ادب درفن (۹)توحید (۱۰) جغرافیای عمومی (۱۱) سیاحت دورزمین (ترجمه) (۱۲) سیاحت درجوهوا (ترجمه) (۱۳) جزیزه پنهان (ترجمه)(١٤) سیاحت درزیر بحر(ترجمه) (١٥) جنگ روسی وژاپان پنج جلد (ترجمه)

نمونهء نثر نویسی دردورهء محمدزائی

اسلوب نثرنویسی دردورهء امیر دوست محمدخان ازتعزیه نامهء ذیل معلوم میشود که نویسنده غزنی درمرگ وزیراکبرخان غازی برای برادرش غلام حیدرخان حاکم غزنی نوشته وسواد آن درشمارهء جوزای (۱۳۱۹) شمسی (مجلهء کابل) درج است :

ایزد متعال وخدای لایزال جلت عظمته که بارگاهء عزوجلالش منزه

فنا مقدس اوسمت زوال است ذات برتری صفات حیدری سمات جناب بنده گان عالی سردار صاحب نامدار وآرامدار ذوی العز والاقتدار سردار روحی فدارا که قطب آسمان صبر وثبات است مظهر آثار خیرات ومبرات داشته باشارات بشارات کلمات:

وبشرالذین آمنواذااصابتهم مصیبة قالوانالله واناالیه راجعون علیهم صلواة ورحمته من ربهم واولیك هم المهتدون- مسترجع ومتبشر وارد، بحرمت محمد خیر البشر و آله اطهرو ائمه اثناعشر. بعداز ترسیم مراسم شعر گواری وتقدیم رسوم بیقراری وجانکاهی فدویان طرق دوستخواهی برصفحه صحیفهء تعزیه ، مینگرد: ازقضیه نامرضیه و واقعهء هایلهء جانسوز قدوة المجاهدین فی سبیل الله وعمدة المتوکلین فی الامورعلی الله الاکبرالاکبر الوزراء وزیرصاحب ملایك مصاحب شرف الله بلقائه جگرهای خون وچشم هامانند رود جیحون ازخونابه مشحون وازبسیاری وحشت هوشهای زایل وازکثرت حیرت وحسرت حس ها باطل، وبه فحوای آیة کریمه: «لیضیق صدری ولاینطق لسانی» درین مهم نازل الله کبر این چه هنگام است وهنگامه که ناموس اکبر باپرده گیان افلاك ازینغم به فزع اکبر وخواتین عصمت پروریده خطهء خاك درین ماتم بشوروشر ، البته اهل اسلام ودین چرا حزین وغمگین نباشند که درسد سداد دین ودولت رخنه پدید گردیده مشرکین لعین که دشمن خدا ورسولند نیز درین ماتم بشر وشورند قضای الهی را هیچ چارهء نیست.

(گربدی قابض ارواح بفرمان حقیر
دادمی جان عزیزم عوض جان وزیر

هرچند وفات وزیر صاحب معظم الیه اعظم المصایب است بازهم استرضاوخوشنودی خالق اکبر اعظم المطالب بنابران است که به قضای الهی راضی بوده ازسر اخلاص فاتحهء مغفرت برروح پرفتوح آنسزا وارقرب رحمت ایزدی خوانده میشود. الله اکبر اللّه اکبر لاالالله ولله اکبر ولله الحمد، زیاده چه، مصدع شود. باقی آن عالیجاه الی یوم القیام مقام آن والامقام باد.

اسلوب نثر نویسی دردورهء امیرشیرعلیخان و روزنامه شمس النهار:

نقل یك فرمان امیر
(عبارت مهرپادشاه)

(ابوالفتح معین الدین امیرشیرعلی خان بهادرسنه ۱۲۸۹)

(فرمان همایون والا شد آنکه چون پیوسته منظور نظرمهر مظهر ومکنون خاطر خطیر مرحمت گستر پرورش وتربیت جمیع خدمتگاران صادق ودلخواهان موافق بوده ومیباشد. خاصه اشخاصیکه درچهار شوق دولتخواهی وجانفشانی نقد اخلاص خود را به محك امتحان واعتبار رسانیده وازعقیدت وصداقت چو بشرا در دارالضرب جان نثاری کامل عیار ساخته اند باید به منبعی ازمناصب جلیهء سلطانی سرفراز شوند، مصداق این مقال حال صداقت اشتمال عالیجاه عمدة الاعاظم والاعیان زبدة الافاخم والارکان عصمته الله خان طایفهء غلجائی قوم جبارخیل

است که درجاده‌ء صداقت کشی وعقیدت اندیشی مردانه قیام واقدام داشته لهذا نظربه حسن رای زرین وفکرت متین عالیجاه موصوف را به منصب جلیه‌ء (حشمته الملکی سرفراز فرمودیم که معنی این منصب میمون بزبان صلابت ضیان افغانی (لومین غورو) مذکور میشود ، اعلی واوانی ایندولت خدا داد واصاغراکابر این مملکت قوی بنیاد عالیجاء معزی الیه راحشمت الملك یعنی لومین غور دانسته درعهد شناشدتحریر فی شهن رمضان المبارك سنه ۱۲۹۰)

نقل یك خبر داخلی از روزنامهء شمس النهار (ترقی مدارج درافغانستان)

(قدیمان خود را برافزای قدر
که هر گز نه بینی زپرور ده غدر)

(چونکه ازعرصهء دراز منظور نظر کیمیا اثر بنده گان اشراف امیرصاحب بهادرخلاالله ملکه چنان بود که اشخاصی که ازقدیم معروف خدمات بوده درانجام امور ماموره خود کوتاهی نورزیدند وپیرامون آبیاری شجرتی ثمر غداری نگردیده علی الدوام سررشتهء اخلاص را ازدست ندادند ترقی اوشان به مناصب جلیله کرده شود، و نیز چونکه الحال نظم ونسق مملکت به نسبت سابق زیاد گردیده ترقی ورفاهیت وامنیت رعایا بظهور رسد، بنابرظهور خیال مبارك بتاریخ ۲۵ رمضان المبارك یوم دوشنبه ۱۲۹۰ ترقی اشخاص ذیل به مناصب رفیعه بظهور رسید ...)

اسلوب نثر نویسی جدید درعهد امیرحبیب الله خان ومکتب محمود طرزی وسراج الاخبار به نقل ازشمارهء اول سال هفتم روزنامهء سراج الاخبار ازین قرار است: (محمودطرزی مینویسد)

اتهامات

(بعنی درافراطم کوشیده مرا شیطان فساد پیشه، فتنه انگیز، جنگ پسند وامن نا پسند دشمن دوستان ودوست دشمنانم می پندارند! ازهمه بدتر اینکه مرا درهر پانزده روز یکبار درهرمحفل، درهرمجلس می بینند وسخن مرا می شنوند،موجودیت وهستی مرا عیناًمشاهده میکنند بازهم مرا بخانه نشینی وگوشه گیری وناموجودی وغیر حاضری متهم میسازند از آنهم بدترکه برای آنهم بسی نیرنگها وحیله ها ودسیسه ها حتی العیاذ باالله تا بدرجهء خیانت چیزها درتصور واندیشهءخود ها قرار داده بگونه گونه سنکهای اهانت وتهمت ونوع نوع تهدیدات وتخویفات پردهشت هدفم میسازند! گاهی بانگاهای مرا به بانك «شتربه» تطبیق دادن بعض کلیله دمنه خوانان که ازاحوال جهان تنها همان گونه سیاستها را آموخته وپسندیده اند ازقوه بفعل آوردن آنرا به چهار چشم انتظار نگران میباشند! بعض درتفریطم کوشیدهء مرا به خوشامد گوئی وتملق جوئی مداح ناحقگوی وحق پوشی متهم نموده میگویند اخبار آنست که آزاد باشد وهرچیزی را آزادانه گوید ازمظالم رشوت ها، ناحق ها، غدرها، غبن ها، خرابی ها، ویرانی ها احتیاج ها ضروریها وچهاوچها بحث کند عیب ها وبدیها را آشکار وبی پروا گوید وآفتابی سازد تامعنی اخبار رادربرگیرد وهرکس به عیب خود دانسته به اصلاحات کوشش ورزند.

خوش نویسان

عبدالرحمن :

میرزاعبدالرحمن کابلی متوفی درسال ۱۳۰۲ هجری ازخطاطان مشهور افغانستان ونمونهء خطوط نیمه قلم و سیه مشق او درشمارهء دهم سال ششم مجله کابل چاپ شده است

صفدرعلی : .

صفدر علی ازخوش نویسان عهد امیرشیرعلی خان ودر دربار شاهی سمت استادی اغلب خوش نویسان وقت را داشت.

تاج محمد:

تاج محمد پسرذکریاخان ازخوش نویسان خاندان محمد زائی مخصوصاً درخط نستعلیق بود ، نمونهء خط اودرسالنامهء کابل مورخه درسال ۱۳۱۳ شمسی چاپ شده.

حسینی:

میرحسین حسینی متوفی درسال ۱۳۰۹ قمری ازخطاطان مشهور کابل ومعاصر امیرعبدالرحمن خان است که خط را درنزد صفدر علی فرا گرفته.

ـسید عطامحمد شاه :

سید اصلاً کندهاری وازخوش نویسان معروف دورهٔ امیرعبدالرحمن خان وامیرحبیب الله خان است که قطعات قلمی او بکثرت وجود دارد وفوت سید درسال ۱۳٤۷ قمری واقع شد.

میرزامحمد یعقوب :

میرزا ازمردم کابلی وازخطاطان و میناتور سازان مشهور دورهٔامیرحبیب الله خان است که نمونهٔ قلم او درسالنامهٔ کابل سال (۱۳۱۳) شمسی چاپ شده.

عبدالعظیم :

ملاعبدالعظیم پغمانی یکی ازخوشنویسان دورهٔ امیرعبدالرحمن خان است که درآن دورهٔ دیده ازدنیا فروبست.

غلام حسین :

خلیفه غلام حسین جزء مامورین امیرحبیب الله خان درکابل ویکی ازخطاطان قابل آندوره است که کتب ورساله های چندی بقلم خفی وزیبای خودش درنستعلیق نوشته است.

میراحمد:

حاجی میراحمد کابلی از اساتیذ خطاطان کابل در دوره ء امیر عبدالرحمن خان بود تلامیذ بسیاری درین رشته پرورش داده است.

شیراحمد :

شیراحمد ابن حاجی میراحمد خطاط متوفی درسال ۱۲۹۶ شمسی شاگرد پدر بوده ونسخ خوشخط خوبی ازخود بیادگار مانده است.

غلام صدیق :

خلیفه غلام صدیق کابلی ازخطاطهای مشهور کابل است که سال ها درمطابع سنگی دوره ء امیرحبیب الله خان کار نموده وهم قطعات زیبائی ازقلم او دردست است.

سید محمد :

میرزا سید محمد کابلی ازمنشیان امیرحبیب الله خان بوده درچابك نویسی ممتاز ودرخط شکسته ونستعلیق ماهر بود ودر دوره ء امانیه ازدنیا گذشت.

حسام الدین :

حسام الدین کابلی ازقریه چهارآسیاب ومامورین دربار امیرحبیب

الله خان وخطاط قابلی بوده نمونهء خطش درشمارهء دهم ۱۳۱۵ شمسی مجلهء کابل چاپ شده .

میر محمد حسین :

میرمحمد حسین متوفی درسال ۱۳۰۹ شمسی ازخطاطهای دورهء امیرحبیب الله خان ومسلط در اقسام خطوط بوده است.

محمد جعفر :

میرزا محمدجعفر قندهاری باشندهء کابل متوفی درسال ۱۳۰۳ شمسی ازخطاطهای عهد امیر حبیب الله خان ومدیر روزنامه افغان در کابل در دورهء امانیه بوده

محمد یونس :

محمد یونس کاکری ازمامورین فابریکهء کابل درعهد امیرحبیب الله خان ازخطاطهای آندورهء بوده، خط ثلث را مخصوصاً با ناخن در روی کاغذ زیبا مینوشت.

عبدالحمید :

صوفی عبدالحمید قندهاری یکی از فضلا و صنعت کاران مشهور و ماهر وخطاط قابل دوره امیر حبیب الله خان است که تا امروز شهرت فضیلت خودش را درافغانستان محافظه کرده است.

بعلاوه یك عده خوش نویسان دیگری درین دوره گذشته اند که عجالتاً شرح حال همه آنها دردست نیست ازقبیل:

میرزا محمد عمرخان منشی درخط شکست (متوفی درسال ۱۳۱۳ شمسی درکابل) میرزا محمد عثمان خان محاسب درشکسته ونستعلیق ، میرزا عبدالرشید منشی درنستعلیق شکست،میرزا سید امیر غزنوی (متوفی درسال ۱۳۱٤ شمسی) وامثالهم..

محمد یعقوب :

محمد یعقوب قندهاری ازتلامیذ مشهور سیدعطامحمد شاه سابق الذکر بوده که ازپرکاری وکثرت نوشتن بصارت خودش را ازدست داد.

محمد رضا :

شیخ محمد رضاء کابلی یك تن ازخطاطهای فاضل وصنعت کار لایق وشاعر ومنجم امیرحبیب الله خان بود که درین نزدیکی ها از دنیا گذشت.

رسامها

معروفترین رسامهای افغانستان در دوره‌ء محمدزائی دو نفر است که آثار واسمای ایشان دردست وبقرار ذیل است:

محمد اعظم ابکم :

مشهورترین رسام دوره‌ء امیرشیرعلیخان است که تابلوی معروف او (سردار محمد امین خان والی قندهار وپسرش محمد اسمعیل خان را بادورنمای سپاه منظم سردار درین تابلو رسم کرده) درصفحه ۱۲ شماره‌ءپنجم سال هشتم روزنامه‌ء سراج الاخبار چاپ شده است.

غلام محمد :

پروفیسور غلام محمد خان رسام ازمشاهیر رسامهای دوره‌ء محمدزائی درعهد امیرحبیب الله خان است که آثار متنوعی ازاو بیادگار مانده واین همان رسامی است که بعد ها (در دوره‌ء امانیه) درآلمان اکمال تحصیل ودرافغانستان شاگردهای بسیار تربیت کرده است.

ادب پشتو در دوره‌ء محمد زائی

ادب پشتو در اوائل دوره‌ء محمدزائی درافغانستان بحالت ابتدائی بود اگر چه امثال میرزاحنان وصدیق آخند زاده وغیره شعراء پشتو وجود داشتند برای بار اول در دوره‌ء امیرشیرعلیخان توجه درباره‌ء ادب پشتو بعمل آمد وقومانده ها واصطلاحات عسکری درزبان پشتو در آورده شد و هم بعضی تعلیم نامه های انگلیسی درپشتو ترجمه گردید القاب رسمی مامورین دولت وافسرهای اردو پشتو شد ازقبیل لوی تول مختار صدراعظم لوی ملك (وزیرمالیه) لوی کبنل (خزانه دار کل) وامثالهم شعرائی هم درپشتو ازقبیل دوست محمد کاکړ وفیض محمد وغیره موجود بودند.

دردوره‌ء امیرعبدالرحمن خان تنها ملا غلام جان لغمانی که مرد فاضل بود سوال وجواب ومکاتبات امیرعبدالرحمن خان و وایسرای هندوستان را درپشتو ترجمه ودر سال ۱۳۰۳ قمری چاپ کرد خود امیرهم یك نصیحت نامه‌ء سیاسی درپشتو را امر طبع وانتشار داد.

درعهد امیرحبیب الله خان بعضی اشعار پشتو درسراج الاخبار محمودطرزی منتشر میگردید ونویسنده ها ازقبیل مولوی غلام محی الدین متخلص به «افغان» وملامحمد خان مشهور به «افغان نویس» ومولوی صالح محمد خان قندهاری وغیره درپشتو نظم ونثر مینوشتند

بعلاوه زبان پشتو درنصاب تعلیم مکتب حبیبیه کابل داخل وکتب درسیّ درپشتو تالیف گردید ازهمین وقت است که برای یك حرکت و جنبش ادبی پشتو درافغانستان زمینه آماده میشد.

نثر پشتو:

درهر حال نثر پشتو درین دوره با گذشته چندان فرقی نکرده ولی تحولات لفظی درآن راه یافته واسلوب منشی احمد جان که نسبتاً ساده وتازه وجاذب وشیرین تر بود درادب پشتوی ایندوره وارد وتاهنوز مستعمل است بعد ازسال ۱۳۰۰ قمری درولایات شرقی وسرحدی افغانستان هم توجه، درادب پشتو به عمل آمد، قاضی میر احمد شاه پشاوری گرامر ابتدائی خودش (وافیه) وقاضی خیرالله کتاب (خیراللغات) را درپشتو تالیف نمودند ، آثارمشهور ومنشور پشتو درایندوره بقرار ذیل است:

تفسیر پسرمرادعلی ، تفسیر بدرمنبر دوست محمد مقدمة ملوجزر غلام محمد، تاریخ افغانستان منشی احمدجان، تاریخ غزنوی، گنج پشتو، هغه دغه، دقصه خوانی گپ ، بهارستان وشکرستان میراحمد شاه، سوال وجواب غلام رسول، گلشن اشعار سیدمحمد عمر، توبةالفوح محمد یوسف ، وپشتو متلونه سیداحمد.

وامانظم پشتو درین دوره: شعرای پشتو که قبلاً اغلب اشعار عشقی وقصصی، ومذهبی میسرودند، دراین دوره بعلت جنگهای متعدد رسمی وملی وقبیلوی که بین ملت افغانستان ودولت انگلیس بعمل آمد

به هیجان آمده وبیشتر بسرودن اشعار رزمی وحماسی گرائیدند چنانکه دردوره‌ء مغل هندوستان وتجاوز آنها درافغانستان این روح رزمی دراشعار پشتو دمیده شده بود، رویهم رفته آثار مشهور ومنظوم پشتو دردوره‌ء محمدزائی بقرار ذیل است:

منظومه‌ء کوتوال، منظومه‌ء نیمبولای احمد گل، لیلی ومجنون فتح خان، نیمبولا وتیمبولا موسی وگلمکی، جنگنامه، حاتم طائی، شاهنامه‌ء نعمت الله، الف لیله نعمت الله،شهزاد ممتاز، امیرحمزه ورقه و گلشاه، بهرام وگلندام، شیرویه ملااحمد، مدوجزر اسلام غلام احمد، سیرت نبوی عبدالمجید، منهاج العابدین حبیب الله، درالبیان رسول داد، بحرالعلوم دوست محمد، اخلاق احمدي دوست محمد، تهذیب الواجبات عبدالباقی، انیس الواعظین احمد پجگی، مناقب صاحب سوات ولی محمد، روضة المجاهدین فیض محمد.

دواوین اشعار: احمد کلاچی، شمس الفلك احمددین رضوانی عبدالله احمدگن، محمدامان، نظر محمد کاکر، شیرمحمد، نوروز سیدکمال، مرزا حنان مشرقی وغیرهم، رویهمرفته شعراء ونویسندگان پشتو درین دوره اینها هستند:

پردل خان قندهاری شاعر، مهردل خان قندهاری شاعر، مرزاحنان قندهاری شاعر، صدیق آخند زاده قندهاری شاعر، باباسیدگل شاعر، سلیم زمینداوری شاعر، نورشالی شاعر، دوستم شاعر، میرافضل شاعر، امانت ملیار شاعر، شاه گل شاعر، طالب گل شاعر، پایاب شاعر، حمید گل شاعر، علیخان شاعر، عبدالغفار شاعر، بهرام شاعر،

گل محمد شاعر، برات شاعر، مجید شاه شاعر، میرعبدالله شاعر، عجم شاعر، میارجب احمد شاعر، سیداحمد شاعر، مجید شاعر، ارسلاشاعر، بادارشاعر، کریم شاعر، محمود شاعر، ظریف شاعر، غازی الدین شاعر، عبدالله شاعر، اکبرشاه شاعر، ناصر شاه شاعر، قاسم شاعر، یاسین شاعر، علیخان شاعر، مجیدکاکر شاعر، نورالدین پشاوری شاعر، رسول داد شاعر، نیازمحمد شاعر، باجوری شاعر، گوجرجندولی شاعر، محمدولی شاعر، حضرت علی اسماری شاعر، اکرام شاعر، لیونی محرجی شاعر، صفت چپرهاری شاعر، امیرهزارچپرهاری شاعر، خانمیر چپرهاری شاعر، باره جنان چپرهاری شاعر، خدای دوست چپرهاری شاعر، گل محمد خوگیانی شاعر، بهره مند خوگیانی شاعر، درمحمد گاگی شاعر، عبدالزاهد اندری شاعر، مقصود مهمند شاعر، نوکل صافی شاعر، میرای افریدی شاعر، سید کمال کنری شاعر، میران قندهاری شاعر، کمال قندهاری شاعر، نوروزپشاوری شاعر، محمد دین پشاوری شاعر، ولی محمد سوایق شاعر، شیرمحمد قندهاری شاعر، عنوان الدین شاعر، نظرمحمد کاکرشاعر، غلام محمد پوپلزائی شاعر، شیداشاعر، محمدامان داوی شاعر، احمد گل مومند شاعر، عبدالباقی کاکر شاعر، عبدالله پوپلزائی شاعر، سغادت خان شاعر، اسدالله خان شاعر، اشرف شاعر، اکبرشاعر،احمد دین هشتنغری شاعر، نعمت الله پشاوری شاعر، سیدمحمد شاعر، غلام محمد ختك شاعر، امیرعلی شاعر، دوست محمد ختك.

مولف ونویسنده

منشی احمد جان نویسنده ، میراحمد رضوانی عالم وادیب ، ملااحمدجان نویسنده وشاعر، مولوی سیداحمد کوهاتی نویسنده مؤلف، میااحمد عالم وشاعر، نعمان الدین احمد پشاوری مؤلف، محمدرفیق شمس الفلك عالم وشاعر، مشیرالدین کاکاخیل مؤلف، محمد یوسف میا مترجم ، حبیب گل میا مؤلف، وده ها نفردیگر شاعر و نویسنده و مؤلف.



تجدد ادبی

بعد ازانکه درسال ۱۳۳۷ قمری استقلال سیاسی افغانستان بواسطه، جنگ سوم افغان وانگلیس تامین شد مملکت برای قبول تمدن جدید عالم ،حاضرومدارس ولیسه ها، فاکولته ها، جراید ومطبوعات، موسسات ادبی چون د پشتو مرکه، انجمن ادبی پشتو تولنه، انجمن تاریخ فاکولته ادبیات وغیره یکی پی دیگری درافغانستان وانجمن اصلاح افاغنه ادبی جرگی وبزم ادب در ولایات شرقی وسرحدی افغانستان بوجود آمده علم وادب دنیای امروز ولو به پیمانه، خورد تری درزبانهای فارسی وپشتوی افغانستان داخل وروح جدیدی درادبیات مملکت دمیده شد ودها نفر شاعر، نویسنده، مولف ومترجم نوبه میان آمده واینك ادبیات افغانستان را قبول وتحمل بحرانات ادبی رو به تکامل میبرند ولي تفصیل وتحریر این فصل جدید ادبیات مملکت وتعدد شعرا، و نویسند ها وارباب هنر محتاج کتاب مستقلی است که درآینده مطالعه خواهید نمود انشا الله تعالی.

فهرست مآخذ

۱- یادداشت های خطی و شخصی مولف

۲- کلکسیون هشت سالهء سراج الاخبار

۳- کلکسیون های چندین ساله ء کابل

٤- مجموعهء شش سالهء مجله آریانا.

۵- تاریخ ادبیات پشتو، تالیف آقای رشتین

٦- دپشتنی میرمنی تالیف آقای بینوا

۷- نسخه خطی اکبرنامهء حمید کشمیری

۸- محاربهء کابل ازطبع قاسم علی

۹- نسخهء خطی جنگ نامه

۱۰- دواوین شعرا نسخهء خطی وقلمی

۱۱- جنگ های اشعار خطی

۱۲- تاریخ های چاپی ازقبیل سراج التواریخ، تاج التواریخ، تاریخ سلطانی، پادشاهان متاخر افغانستان، گلشن امارت، بحرالفواید محمد یوسف.

۱۳- دیوان اشعار حاجی محمد اسمعیل سیاه متخلص به گوزك. طبع هرات.

سایر کتب نشر شده مرکز نشراتی آرش

۱- گوشهء ازقتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر

۲- سوگواران گرسنه کابل

۳- نادرشاه چگونه به قتل رسید ؟

٤- دو چهره از امیر عبدالرحمن خان

٥- نقشی ازسیمای نقاش بزرگ (غلام محمد میمنگی)

٦- کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و اشتباهات "رشتیا"

۷- چشم درچند کتاب از دریچه قلم

۸- چرا کتاب افغانستان در مسیر تاریخ توقیف شد.

۹- در امتداد فصل دلتنگی (مجموعه اشعار س- رضاپور)

۱۰- شورش عشق (گزیدهء غزلیات شیخ سعد الدین انصاری)

۱۱- در دیار غربت (مجموعهء اشعار)

۱۲- برنامهء محاسباتی کمپیوتر

ناشر : مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش : ایستگاه شاهین تاون

یونیورستی رود- پشاور- *Tel: 845134*